ذلّ وانقیاد وازدواج تسفّل وتذلّل نسبت باستاذ کبریای علی اعلی و
استعلا واستیلا بر سافلات در طبقات نظام وجود ساری شده
مراتب قطعه سواد عالم امکان بحسب تقاسیم نورانیت جوهر ذات
وغسقانیت سنخ حقیقت وعلیّت ومعلولیّت وظلیّت وذوظلیّت
واعتلاء وسافلیّت وذلّ لازم محبّت نسبت بعالی وعزّ علا لازم
قهر قیاس بسافل بدایره مخلوقیّت ازواج آمده اند چنانکه عزّ من
قائل در قرآن حکیم فرموده است و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم
تذکرون پس وجود ممکنی منقسم آمده است بخارجی و ذهنی وهر یک
بدهری وزمانی ونظام جملی بسلسله بدو وسلسله عود وقوس
نزول وقوس صعود وموجود ممکن بنورانی وغسقانی ونور حسّی
وعقلی ونور عقلی بقاهر ومدبّر وغواسق برازخ جسمانیه وهیئات
ظلمانیه وبوجهی دیگر بجوهر وعرض وجوهر بمجرد وهیولانی ومجرد
بعقل ونفس وهیولانی بصورت ومادّه وجسم باثیری وعنصری واثیری
بکوکب وفلک وفلک بشامل ارض وندویر وشامل ارض بموافق مرکز
وخارج مرکز ومتمم بحاوی ومحوی وکوکب بسعد ونحس وعنصری
بحی ومیّت وحیوان بذکر وانثی وانسان بنفس مجرّده وبدن جرمانی
ونفس مجرده بقوّت عاقله وقوّت عامله وجهت بفوق وتحت وحرکت
بمستدیره ومستقیم وادراک باحساس وتعقّل واحساس بظاهری
وباطنی وتعقّل بحصولی وانطباعی بتصوّر وتصدیق وارقام کتابت
بنطق بنقط وحروف وحرف بزبر وبیّنات وهر کدام برقم وعدد که
بمنزلت روح وجسد اند وعدد بزوج وفرد وزوج بزوج الزوج
وزوج الفرد وفرد بفرد اوّل وفرد الفرد وعلی هذا السبیل واز انجا
که فیثاغورس از طبقات جودات باصل عدد ومراتب اعداد تعبیر

کرده است

کرده است وتعمّق در غور کلام او مجالی از این اوسع میخواهد وفرقهٔ
گفته اند که اسایر ساری عبارتست از تثلیث حیثیات عقل اوّل و
ثلثه که مقوّم عدد اربعه است وجوز بنصاب بیان رسید که محبّت علّت
وعبودیّت جاعل عزیزی طبیعت معلولیّت وطباعی جبلّت مجعولیّت است
وجوهر ذات صادر اوّل بحیثیتین که اوست عنصر اوّل نظام کل مجمل
جمیع محمولات توام النسخ کتاب موجودات است وحقیقت محبّت
نسبت الامر دوج ترکیب ابتهاج وانقهار بس نسبت اعتشاق و
احتضاع اولا محاله منبع سریان عشق جاعل الظلمات والنور
ومصدر عقد ازدواج دو ورکن دو رکن درجلات ذرات عوالم و
جود باسرها ومثابه عقل مستفاد انسان من آله متغلس بحسب شرف
استکمال این مرتبه وتمامیّت کمال این دو رکن در سلسلة العود بمثابه
نورنیّت ذات او بحسب ذکره سلسلة البدو خواهد بود وهمانا که عقد
نکاح ساری بالحقیقه جز این نبوده باشد ومتألهین حکماء الجنه
گفته اند که نسبة الجوهر الاوّل الی الاوّل القیوم ام جمیع النسبة
جز این اصل وغیر این ضابط نخواهد خواست باشد واز فتشت عن
عن قراح السر وصراح الامر فالانسان الکبیر وهو جملة نظام الوجود
عبد عاشق خاضع مطیع لله عزّ وجل عامل بامره تابع لارادته
من خواهم که ذکر شعر نویسم که مکس رحمتم میدهد از بسکم سخن شیرین است
الجزوة السادسه فی مجاز رواقیه فیثاغوریین وافلاطونیین
ودهطی از اشراقیه اسلامیین عالمی متوسط میانه عالم غیب که عالم
معقول وعالم شهادت که عالم محسوس است اثبات کرده آنرا هورقلیا
وعالم مثال وعالم شهادت مضاف وعالم اشباح وعالم برزخ و

اقلیم ثامن و ارض حقیقت و خیال منفصل نامیده اند و خیال انسانی
را خیال متصل و گفته اند خیال منفصل بحر عظیم و نهر اعظم و خیال متصل
خلیجی از ان بحر و جدولی از ان نهر است طبقات آن در روح و بهجت و
لطافت و روحانیت متفاوت و از عالم زمان و مکان بر تر و از دور
و جا و حصر و احصا بیرون طبقه عالیه در ارتفاع متاخم عالم عقل و با
افق آن عالم مصافق و طبقه سافله در انخفاض متاخم عالم حس و
در جوار افق این عالم نازل و بین الطبقتین طبقات غیر متناهیه و هیه
البدایع و العجایب و درجات غیر محصاة الروایع و الغرایب صور
خیالیه و صور مرایا همه صور روحانیه مثالیه و هر چه در عالم
هیولی وطن گرفته از اجسام و صور و مقادیر و ابعاد و اوضاع و
هیآت و حرکات و طعوم و روایح و اصوات و غیر ذلک مثال همه در ان
عالم قایم بذات و معلق لا فی ماده و محل و گویند جابلقا و جابرصا
از مدن عظام آن عالمست و امر حشر جسمانی و مواعید نبوات و
مثوبات و عقوبات جسمانیه و آلام و لذات بدنیه که تنزیل کریم
الهی و احادیث شارعین صلی الله علیهم بتفاصیل آنها وارده مبنی
متصحح و مستقیم جز بدین مثانی در حکم بدن حسی نیست فی جمیع هذه الاحکام
و همچنین ظاهر منامات و غرایب معجزات و خوارق عادات و طی مسافات
بعیده در مدت و حضور امکنه مختلفه و بلدان متباعده فی وقت واحد
و نظایر ذلک و از بن باب شمرده اند آنچه در روایات آمده از کرامات امیر المؤمنین
و وصی رسول رب العالمین صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم و بعضی از
مشیمای شهر الله الاعظم بهما صیمان چند کس از صحابه بوعده در منازل
ایشان افطار فرموده بعد از ان سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند علی امشب در منزل من بود و با من افطار کرد و از فیلسوف

نقل

متضاهیه

نقل کرده اند که وقتی از اوقات نفس چلباب جسد و رفض عالم حس
کرده باسما و بات متصل شد و بمقام ملکوت رسید و حفیف فلک شنید و باز
باقلیم طبیعت و شهر بدن مزاج معاودت نموده گفت ما سمعت شیئا قط
الذ من حرکاتها و لا رایت شیئا ابهی من صورها و هیئاتها و عالم مثال
و اقلیم مثل معلقه و صور روحانیه باین معنی یکی دیگر از تفاسیر جسته
مثل افلاطونیه است و بعضی از ارسطاطالیسیین عبارات ارسطو را کبیر را
در میمر رابع اثولوجیا الحاکمة بتر مزورا هذا العالم سماء و ارض
و بحر و حیوان و نبات و ناس سماویون و کل من فی ذلک العالم سماوی
و لیس هناک شیء ارضی البتة و الروحانیون الذین هناک ملائمون
للانس الذی هناک لا ینفر بعضهم من بعض و کل واحد لا ینافی صاحبه
و لا یضاده بل یستریح الیه و ذلک ان مولدهم من معدن واحد و قرارهم
و جوهرهم واحد بر این مذهب حمل کرده اند و مشایخ صوفیه در
اثبات این مذهب و سلوک این مسلک بغایت متوغل اند و این غیر مثل معلقه
نوریه و صور روحانیه افلاطونیه است که با افلاطون الهی نسبت کرده اند
در باب تعلق علم قیوم واجب بالذات جل ذکره بمادیات قبل وجودها باعیانها
و گفته اند بمذهب افلاطون هیولاییات را قبل از وجود متغیر زمانی نحو وجود ثابت
در دهر مجرد از علایق ماده و مقدر از شوایب تغیر و باعتبار آن نحو وجود
مثل معلقه و صور روحانیه اند در خارج و از مثل صور علمیه واجب
الوجود و شریک سالف ما در ریاست حکمای اسلام الشیخ ابو علی الحسین بن
عبد الله بن سینا در شفا بر ارسطو طالیسیین اتفاق نموده تشنیع بر افلاطون
در این مقام بیش از اندازه میکنند و اما شریک سابق ما در تعلیم و تصحیح فلسفه
اسلامی الشیخ ابو نصر محمد بن محمد بن طرخان الفارابی قبل از وی در کتاب

الجمع بین الرایین گفته است که مراد افلاطون الهی ازین کلام پیش ازین نیست
که کیفیات نظامیه نسبت بعالم الوهیت وقیاس بسعت علم و جامعیت
احاطهٔ الهی بتدریج وتعاقب وتبدل و تغیر ندارند هرچند نسبت بیکدیگر
وبحسب وقوع در ظرف زمان که معدن تقضی وتجدد و موطن فوت و
لحوق است متدرج ومتعاقب ومتبدل ومتغیر باشند وارسطو نیز در
اثولوجیا وفی سایر حروف فیما فوق الطبیعه صاحب این مشرب و ناهج
این مذهب است و درین مسئله المجال المخالفة میانهٔ این دو امام
حکمت نیست وما در کتاب افق مبین وسایر صحف خود ادراک این
تصویر نموده بفضل الله سبحانه تحقیق حق بر قسطاس قوی و امد
اقصی کرده ایم واما عالم مثالی و مثل معلقه و خیالی اگرچه در مذاق
ذوقیات و مشرب خطابیات و قیاسات شعریه شیرین و خوشگوار
میآید ولکن بر منهج فحص و مذهب برهان مشکل الانطباق است و امر
معاد جسمانی و مواعید ثواب و عقاب جسدانی و تصحیح منامات
وخرق عادات و ما اشبه ذلک موقوف بر تجشم اثبات آن نیست علی ما قد
قررنا باذن الله تعالی فی معاده واوضحنا فی مظانه و اسطه مبانیه
مجرده و مادیه بحسب وجود صورت برهانی ندارد که چه موجود متشخص
یا در وجود خود متعلق است بعالم زمان و مکان و مختص است بجهت و
حیز و وضع و امتداد و لا امتداد و حرکت و سکون یا انکه مفارق این
سلاسل و اغلال و مقدس از این علایق و عوایق است مطلق و تجرد در
در هویت شخصیه است نه در طبیعت مرسله که طبایع مرسله من حیث هی
هی لا بشرط شی علی الاطلاق مجرد اند هرچند طبایع ماهیات هیولانیه
در مرتبه متشخص بحلول آنها شده مخلوط باشند بعلایق ماده و خصوصیات

امکنه

امکنه و ازمنه و اوضاع و ابعاد آرای الخای تعلقات و علاقات
و مراتب لطافت و کثافت مادیات هیبا شد بشدت و ضعف پس اگر
در شهادت و مادیت تعمیم و توسیع کنند و این عالم مثال را که الطف
الطف طبقات و اشرف مراتب عالم شهادت گیرند گنجایش دارد و نیز آنچه
میگویند که این مثل صور معلقه اند لا فی ماده و محل بی ان تصحیح تجدید
نمیشود چه همچنانکه هر صورتی از صور عالم محسوس که عالم شهادت است
مثالی در عالم مثال که شهادت مضافی مینامند هست همچنین هر ماده
از مواد آن عالم را مثالی لا محاله درین عالم خواهد بود پس صورت
مثالی بماده مثالی قایم بوده باشد و مواد مثالیه و صور مثالیه و
عالم برزخ در ازای مواد هیولانیه و صور مادیه عالم حسی و این
مقوله سخن از آن باب است که الهیین حکما گفته اند التسبیح والتقدیس غذاء
الروحانیین وغذاء کل موجود هو مما خلق منه ذلک الموجود و در
احادیث خازنان وحی الهی صلوات الله علی ارواحهم واجسادهم در وصف
اعلی و ارفع طبقات ملائکه مقربین علیهم السلم وارد است طعامهم التسبیح
وشرابهم التقدیس لحاقة الحذوه هویات عینیه موجودات خارجیه
راسخی تحقق هم می باشد تحقق خارجی و تحقق ظلی ذهنی و تحقق
لفظی و کتبی تعبیر میکنند از اول بوجود فی الاعیان و از ثانی بوجود فی الاذهان
و از ثالث بوجود فی اللسان والبیان و فی الکتابة والالواح والحروف
والالفاظ و فی النقوش والارقام در وجود ذهنی آنچه بالذات و علی الحقیقه
در ذهن موجود میشود همانا صورت ذهنیه منطبعه است که معلوم بالذات
وصورت علی موجود خارجی او است و هویت خارجیه که صاحب صورت است
معلوم بالعرض و موجود ذهنی علی سبیل المجاز است و در وجود کتبی

و لفظی نیز موجود خارجی بالذات همین حروف و الفاظ و نقوش و ارقام
ستکه صورت لفظی و هویت اسمی آنذات مقصودست و مسمّا و موضوع له
و مقصود و مدلول که ذو الصورتست بحسب ذلک وجود خارجی بالعرض
دارد و علاقهٔ ارتباط میانهٔ صورت و ذی صورت در وجود لفظی و رقمی
ازین جهت که هر دو متحد اند در نحو وجود خارجی بیشتر است از علاقهٔ صورت
و ذی صورت در وجود ظلّی که آنجا صورت منطبع در لوح ذهن و
صاحب صورت موجود در خارج است اگر چه آنجا از حیثیت اتحاد که
حقیقت و اشتراک ماهیت علاقه قوی و متأکد است و اکثر هر دو شریک
ما و من فی طبقتهما گفته اند وضع الفاظ بازاء صور ذهنیه است نه
حقایق خارجیه از صور ذهنیه حقایق معلومه خواسته اند و از حقایق
خارجیه ذوات باعتبار خصوص وجود خارجی و آنان که بوضع از برای
حقایق خارجیه قایل شده اند مراد ایشان جواهر حقایق متمثله در ذ
ذهنست بما هی هی لا باعتبار خصوص لحاظ الوجود دین پس از خارجیت
خروج از اعتبار خصوصیت تمثل ذهنی خواسته باشند چه اسم بازای
جوهر حقیقت مسمّاست و علاقهٔ اتحاد میانهٔ ایشان ازین حیثیت
اکیدست و لیکن گروهی از اهل علم گفته اند اسامی عین مسمّاست سیما
مسمیاتست بهمین معنی تصحیح میتوان یافت و از ینجاست که اسم را
حظی از مسمّا و مسمّا را حظی از اسم هست و تعظیم ذات مبدأ اعلی مستجلب
توقیر اسمست و این یکی از وجوه تفسیر کریمهٔ سبح اسم ربک الاعلی است و بنا
برانیست که تصریح بذکر مطالب و حاجات و توسل باسماء حسنی و آیات
مکرمه کتاب کریم الهی و ادعیهٔ ماثوره اصحاب وحی و عصمت و مواظبت
عدد خاص و مراعات وفق مخصوص که در احادیث اوراد و اذکار و د
عوات و عوذات و احراز و تعویذات متکرر الورود است در ابواب اجابت
و استجابات مدخل عظیم دارد و من ذی قبل در بیان تطابق عوالم

حقیقت

حقیقت لمیت آن معلوم خواهد شد ان شاء الله العزیز و چون در
جذوهٔ سابقه دانسته آمد که جایز عاشق و محبوب و امکان ذاتی عاشق
وجوب بالذات و هر جایز الذات ممکن الوجود عاشق ذات قیوم واجب
الوجود بالذات است و در عقل اول و عقل مستفاد انسانی تمام متقدس
این عشق بنصاب کمال است چه تمامیت مرتبهٔ عشق عبارت از تمامیت ادراک
کمال ذات معشوق میباشد و نیز طباع کثرت عاشق وحدت عددیست
و هیچ مرتبه از مراتب کثرت نوعی از انواع عدد بمعروضیت اعتبار و
حدت موجود نمیتواند بود و وحدت عددی عاشق وحدت حقهٔ
قایم بذات و ظل ذات قیومی واحد حق من جمیع الوجوه است پس حروف
و الفاظ و نقوش و ارقام هم از آن جهت که در سواد قلم و امکان داخلند
غاشیهٔ عشق قیوم واجب بالذات جل ذکره بر دوش حقیقت دارند و همچنین
اسماء موجودات باسرها عاشق اسماء مقدسهٔ الهیه اند و در اسماء
حسنی عز ذکرها نیز اسماء افعال و اسماء صفات همه عاشق و واله
اسم ذاتند اگر چه در حریم کبریای قدوسی جل جنابه اسماء صفات همگی
در حقیقت باسم ذات راجعند چه صفات حقیقیهٔ کمالیه همه عین حقیقت
ذات و حدت حقه اند و ما بفضل الله العظیم و حسن تعلیمه در کتاب
رواشح سماویه و در سایر کتابهای حکمیهٔ خود چه میگوئیم
که ان کل معلوم بلسان ماهیته یشهد علی نفسه بلیسیته و بلسان
انیته یشهد لصانعه بقیومیته و بلسان عشقه لجاعله یشهد بالکبریای
لسلطان معشوقیته و شاید که ازین شهادت تعبیر نموده باشد
نبوتنا الکریم فی قرآنه الکریم الحکیم و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا
تفقهون تسبیحهم **الجذوة السابعة** ام المعادن کمالات حقیقیه
و سرچشمهٔ اشعهٔ انوار الهیه لجناب مبدء المبادی منشعبه بودن و باطلاق

جوهر ذات در

جناب صانعه در

الله تعالی مخلوق شده است و آن هو اسمی از اسماء قدوسیه حسنی حق
گرفتن و از هر آیتی از آیات قیومیه کبری نصیبی اندوختن و عالم صغیر که
انسان العین انسان کبیر است بدو فطرت اولی که استعداد حمل این
امانت برهان قابلیت عقل هیولانی بخشد و در فطرت ثانیه خلعت
بهجت این موهبت در بر عاقلیت عقل مستفاد دیده است بشیر مشاهد
متازمنصبغ بصبغ انوار ملکوت اعلی و منصدع از جلال و زاد
بو قلمون هیولانی در مرتبه عقل مستفاد از حیثیت انتقاش صور
موجودات که حروف و کلمات کتاب وجود اند در لوح جوهر نور
قدسی نفس عقلانیه کتاب الله الناطق و از حیثیت استجماع طبایع
و اخلاق و شئون و اطوار اسماء مکرمه الهی و مجمعیت تضافق
خواص کمالات متقابله و تعانق لوازم صفات کمال متضاده
اسم الله الاعظم است که مشتمل بر جمیع اسماء کلیه و جزئیه و جامع
جمیع حقایق الهیه و کونیه و عقلیه و حسیه آمده است و از
اغصان شجره این اصل است آنکه خازنان تنزیل رب العالمین
و اوصیاء معصومین خاتم النبیین صلی الله و سلم علیه و علیهم
ذوات مقدسه خود را اسماء الله الحسنی خوانده اند من ذلک
ما رواه شیخنا الاقدم رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن یعقوب
بن اسحق الکلینی رضوان الله تعالی علیه فی جامعه الکافی فی
کتاب التوحید بسنده الحسن بل الصحیح العالی الاسناد عن معویة
بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلم فی قول الله عز و جل و لله
الاسماء الحسنی فادعوه بها قال نحن والله اسماء الحسنی الله
الذی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا و در دعای سحر

سماوية

سماویه آورده ایم که اسم عبارتست از کلمه که دلالت کند بر
اصل جوهر ذات یا بر ذات از حیثیت صفتی از صفات یا باعتبار فعلی
از افاعیل و آحاد اعداد آفرینش و اشخاص نظام وجود کلمات بو
جوده اند که بزبان حال جوهر حقیقت بیان وجوب ذات جاعل خود میکنند
و نیز مجعولات باعتبار حیثیت مجعولیه شئون و نعوت و حیثیات
و اعتبارات ذات جاعلند پس کلمات الله که نفس ذوات معلولات و
هویات مجعولات توجه باشند اسماء الهی اند که دلالت دارند بر ذات
حق و موجد مطلق و در میان آنها اسماء الله الحسنی ذوات فاضله
نوریه و نفوس کامله قدسیه اند که صفات کمال همه اظلال صفات حقیقیه
قایم بذاتند حیثیت قیومیت و وجوب ذاتی بوحدتها الحقه کنه ذات همگی
همگی تجلیها و ینبوع الینابیع کمالات مطلقه [illegible] وجودات بار ها
و حقایق انوار عقلیه را عالم حمد و عالم تسبیح و تحمید از ینجهت گفته اند و آن
نفوس متاله و صاحبان قوت قدسیه آنانند که جوهر نفس در غایت صقالت
و جامعیت شئون متقابله در قضیه درجه تحصیل آورده باشند مرتبه نبوت
حاصل آید و نبوت از اجتماع سه خاصیت متحصل شود یکی آنکه علوم و عقلیات
نفس از جاده حدس آید بی سلوک مسلک اقتناص دوم آنکه طبقه از روحانیان
از روحانیین ملائکه در مرآت رویت بصری او متشبح و کلام و حیانی الهی
در لوح قوت سمعی او منتظم تواند شد سیم آنکه هیولی عالم عنصری حکم
او را اطاعت کند و اینها از رقم متحصل تواند بود که عنوق بر داح طبیعت
و ظلمت عتمه دیجور مزاج گذشته سطیع اقلیم قدس را دریافته رفض
عالم باطل کرده بعالم حق متصل گشته باشد و رابطه اتصال و اتحاد ما
روح القدس که حلقه خلیفه و مکتبخانه تعلیم و تادیب است مستحکم ساخته باشد
پس باذن الله سبحانه انچه در لوح ذات او منتقش است مطالعه نماید
و حکمش بر رعیت او جاری و در مملکت او نافذ باشد و سوق تدبیر

متألهين را در رحيل الى الله اول منازل ملكهٔ خلع جسد و رفض بدنست
كه گفته انه لا يعد الانسان من الحكماء ما لم يطلع على الجهة المقدسة التى هى
الجهة الكبرى و لا من المتألهين ما لم يحصل له ملكة خلع البدن حتى يصير البدن
بالنسبة اليه كقميص يلبسه تارة و يخلعه اخرى ثم اذا خلع فان شاء عرج الى
عالم النور و ان شاء ظهر فى اية صورة اراد من عالم الزور و انما يحصل له هذه
القدرة و امثالها بالنور الشارق و الوميض البارق فالم تر ان الحديدة
الحامية تتشبه بالنار المجاورة لها و تفعل فعلها فشابهتهما فلا تتعجبن
من نفس استشرقت و استضاءت بنور الله فاطاعتها الاكوان طاعتها
للقديسين فتومئ فيحصل الشئ بايمائها و تتصور فيحصل فيقع على حسب
تصورها و لمثل هذا فليعمل العاملون و فى ذلك فليتنافس المتنافسون
و آخرين منزل كه محط رحل همت و دار توطن سعادتست و ليس وراء
عبادان قريه آنست كه عارف متأله كه عالم عقلى مضاهى نظام جملى عوالم
وجود شده ترك لحاظ شعور و قطع نظر ادراك از ما سوى ذات
الله تعالى على العموم كرده حتى از ابتهاج بهجت جوار و استشعار لذت
قرب و اتصال فرصت وصال مطلقا مستغرق بهى و رائع كبرياى معشوق
حقيقى بايد و از جوهر ذات خود خبر نداشته باشد فضلا عن لذة الذات
و بهجتها و از اين هم خبر نداشته باشد كه از ذات خود خبر ندارد و باين
هم شعور نداشته باشد كه بغير سلطان او شعور ندارد و از اين درجه
بفناى فى الله و فناى فى الفناء تعبير ميكنند كه مغناطيس حيوة ابدى و اكسير
بقاى سرمديست و هذه حقيقة عود الانسان الى الله وحده فى هذه
النشأة قبل النشأة الاخرة و هنالك يتبرع انه سبحانه هو المبداء و
المعاد و الاول و الآخر سبيل آخر فى تفسير الجزوة نفس را تا
تعلق طبيعى بتدبير بدن و علاقهٔ ضرورى بعالم زمان و مكان و اعتلاق
احساسى باقليم هيولى باقيست هر چند قطع تعلق ارادى كرده صاحب
ملكهٔ خلع بدن شده و از تخلق بخلق اسم مقدس محيط و اسم مكرم جامع

فاطاعتهما

تتشبه بالنار

نفسي

نفسى وافر گرفته باشد احساسات و ادراكاتش بسبيل تدريج
و تعاقب و محسوساتش و مدركاتش متصادم و متزاحم خواهد بود ناگاه
ماضى و مستقبل و سابق و لاحق دايرهٔ ادراكش معا محيط ميتواند شد تا كه
از عالم محسوس يكبارگى مهاجرت كرده از خواص نفسانيت منسلخ نشده
استحقاق اسم عقل خالص پيدا نكند و اين هنگام موت طبيعى و بعد از
انقضاى اجل موعود صورت مى پذيرد و حقيقت موت همچنانكه معلم
مشائيه يونان ارسطوطاليس در اثولوجيا ذكر كرده نيست الا انتقال
از عالم ظلمات بعالم نور و از دهكدهٔ خراب آباد هيولى و تنگناى حبس
شكستهٔ زمان بفضاى صحراى دهر و معمورهٔ عالم معقول او گفته در رؤس
المسائل كونه من كل معقول انما يكون بلا زمان لان كل معقول و عقل فى
حيز الدهر لا فى حيز الزمان بل لذلك صار العقل لا يحتاج الى الذكر بعد از آن
گفته است فى النفس انها دائرة و ليس لها مركز الا الدائرة ابعادان كان الحيز
المحض مركزا فالعقل دائرة لا تتحرك تحرك فان النفس دائرة تتحرك كيس
ميم ثانى حال نفس طاهرة الذات نقيه الجوهر را بعد از ارتحال از اين عالم و
رجوع بعالم عقلى و بعد از آن بجوهر عقليه وصف كرده و گفته است ليس فى
العالم الاعلى جوهر مستحيل و لا علم مستحيل و ان كانت الاشياء هناك ظاهرة
بينة دائمة على حال واحد لم يكن للنفس حاجة الى ذكر شئ بل ترى الاشياء
دائما على ما وصفناه فنقول ان كل علم كائن فى العالم الاعلى الواقع تحت
الدهر لا يكون بزمان لان الاشياء التى فى ذلك العالم كونت بغير زمان فلذلك
صارت النفس لا تكون بزمان و لذلك صارت النفس تعلم الاشياء التى
كانت تتفكر فيها هيهنا بغير زمان ايضا و لا يحتاج ان تذكرها لانها كالشئ
الحاضر عندها فان الاشياء العلوية و السفلية حاضرة عند النفس لا تغيب
عنها اذا كانت فى العالم الاعلى العقلى و الحجة فى ذلك ان الاشياء هناك

مركزها

المعلومة فانها لا تخرج من شيء الى شيء هناك ولا تنقلب من حال الى حال
ولا تقبل القسمة من الاجناس الى الصور اعني من الانواع الى الاشخاص ولا
من الصور الى الاجناس والكليات صاعدا فاذا لم تكن الاشياء المعلومة
في العالم الاعلى على هذه الصفة كانت كلها حاضرة ولا حاجة للنفس الى
ذكرها لانها تراها عيانا فان قال قائل انا نجد لكم هذه الصفة في العقل و
ذلك ان الاشياء كلها فيه بالفعل معا كذلك ولا يحتاج ان يذكر شيئا منها
لانها عنده وفيه ولا نجد ذلك في النفس لان الاشياء كلها ليست في
النفس بالفعل معا بل الشيء بعد الشيء فاذا كانت النفس بهذه الصفة
فهي محتاجة الى الذكر كانت في هذا العالم ام في العالم الاعلى قلنا ان الذي
يمنع النفس اذا كانت في العالم الاعلى من ان تعلم الشيء المعلوم دفعة وا
حدة معا واحدا كان المعلوم او كثيرا لا يمنعه عن ذلك البتة لانها
مبسوطة ذات علم مبسوط تعلم الشيء الواحد مبسوطا كان او مركبا دفعة وا
حدة مثل البصر فانه يرى الوجه كله دفعة واحدة والوجه مركب من اجزاء
كثيرة والبصر يدركه وهو واحد عن كثيرة كذلك النفس اذا رات شيئا مركبا
كثير الاجزاء علمته كله دفعة واحدة معا لانها تعلم بلا زمان وانما تعلم
الشيء بلا زمان لانها فوق الزمان وانما صارت فوق الزمان لانها علة
للزمان " در آثار عقلاى سالخين و علماء راسخين ديده ايم كه
دنيا را اعني جو كره مابين قمر و ارض برحم تشبيه كرده اند و در حقيقت
تشبيه بكه مثل زده اند و نفس ناطقه بشري را بجنين و ولادت را
بتكون نطفه در قرار و مدت عمر اين نشأه را بمدت مكث جنين
در رحم و جسد را بمشيمه و موت را بولادت و فسحت عالم حيات
باقيه ابدي را بفضاي دنيا و در نهج البلاغة مكرم و حديث شريف
الموت ولادة ثانية و لن يلج ملكوت السموات من لم يولد مرتين و ا

شعر ما سطح فلک قعر زمين ميشريم * نه چرخ همي يکي نگين ميشريم
گيتي رحم و ما جنين ميشريم تا ظن نبري که عمر اين ميشريم تا جنين
در رحم مادر غذاى صالح اخذ نكند و مزاج تام جسدانى نيابد حيوة
وتولد و زندگى دنيوى و عمر اين نشأه نخواهد يافت و تا نفس ناطقه
در اين مشيمه و زنده كانى رحمى غذاى صالح از علوم و معارف نگيرد و مزاج
عقلى مستوى تحصيل نكند بحيات حقيقى و ولادت عمر ابدى ادراک
نخواهد كرد مزاج جسمانى از اختلاط اجزاء متصوره عناصر و تفاعل
كيفيات محسوسه فعليه و انفعاليه حاصلست و مزاج عقلى از اتصال و
امتزاج جوهر نفس با انوار عقليه ملكوت اعلى و قبول تلامع انعكاسات
اشعه متضاعفه و شروق تضاعف اشراقات اضواء متشارقه و چون
مزاج عقلى اعتدال استتمام و نصاب استوا يابد و عزيزه نفس را موت
ارادى خلق و خلع جسد و رفض حواس ملكه شود موت طبيعى كه ولادت
نشأه باقيه و تباشير صبح حيات ابديه است محسوس و مشعور به نگردد و
موجب تألم و تأثر با شدّ چه مضادت حال جوهر نفس و مخالف شأن او نيست
و نامحسوس در كيفيت مخالف جوهر حاسّ مباشد شعور و احساس متصحح
نميشود كه الشيء لا ينفعل عن مثله بل عن ضده و ليجهت بمرتبت روحانى
جسمانى حفظ صحت بمثل و در صحت بضد مقرر شده است و امام حكمت
افلاطون الهي در طب روحاني گفته است مت بالارادة تحيى بالطبيعة و در
بطون قرآن حكيم و تنزيل كريم در باب امر بني اسرائيل بذبح بقره اشاره
باين دقايق مضمر آمده و بقره از جوهر نفس ناطقه كنايت شده است
وانها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين بيان تجرد و نورانيت
جوهر ذات وانها بقرة لا ذلول تثير الارض ولا تسقي الحرث مسلمة لا شية فيها

٣٠

بیان سلامت فطرت جبلّت از اوزار جسمانیت وعیوب هیولانیت فر
موده‌اند اقتلونی اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاتا فی حیات آن
بودم مرکی من در زندکیست چون رهم از زندکی پاینده کیست نفس عارف
مقدّس وقتی اکه چون از تنکنای رحم دنیا ومضیق مشیمهٔ جسد رهایی یافته
ازو کریزد واشیانهٔ حسّ طرازکرفته پرواز نماید وسعت عالم قدس و
فضای هوای ملکوت ببیند یکباره بعقول وافاد مجرّده بانوار ملکوتیّه
متّصل شود ومترحمات قرینهٔ هیولی ومتفاقیات افق تقضّی وتجدد را
در عالم دهر که وعای زمانست مجتمع مطالعه کند وادراکات متعاقبهٔ
نفسانیه اش بعلوم واسعهٔ عقلانیه منقلب کردد یوم تجد کل نفس ما
عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تودّ لو انّ بینها وبینه امدا بعیدا
وما تقدّموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله الی ربّک یومئذ المستقر
ینبّؤ الانسان یومئذ بما قدّم واخّر پس از صقع عالم عقل
بحریم حرم ربوبیت رجوع کند واستان مقدّس وحدت حقّه وقیومیت
مطلقه را اول واخر ومبدا ومعاد علی الاطلاق مشاهده نماید بر
وجهی دیکر که در حوصلهٔ ادراک ابصار عقول مقدّسه نکنجد وچون هنکام
حشر جسمانی ومعاد جسدانی اید جوهر مجرّد نفس سعید که اصحاب الیمین
است باذن الله سبحانه همان شخص جسدی که مادّهٔ هیولانیهٔ الاشخص
بشخصیتها باقی وصورت ترکیبی مثل صورت اولی بوده باشد استفاده
واسترجاع نماید وشئون زمانیهٔ لذّات نعیم مقیم را در طی ثبات دهری
وقرار ابدی ومثوبات کمالات بدنی را در صورت ذوق وروح وریحان
عقلی واشجار وانهار قدسی ادراک کند ونفوس اشقیا که اصحاب الشمال اند
ضدّ این حال بهمین نسبت ومقابل این لذّت بهمین قیاس داشته با
شند وتحقیق این حقایق بی ترک متابعت حکم وهم وبی اختیار همّت

جرت

جرت اقلیم حسّ میسر نیست کرنه موش وهم در انبار همت کند هم
بتحصیل حل مسائل الحکمة دفع شرّ موش وهم از هوش کن پس در
انبار عقل از کوش کن **الجذوة الثامنة** عارف مقدّس در درجهٔ
عبادت نه چون زاهد جسمانی وعابد جسمانی باشد چه زهد زاهد
جسمانی اعراض از طیبات دایرهٔ دنیاست بطمع اضعاف آن از مشتهیات
دائمهٔ اخرت واین در حقیقت تجارتیست که بمتاع خسیس متاع نفیس
خریداری نموده است کفته اند مانند کسی که ضیافتی توقّع داشته باشد
از خستت نفس ودنائت همّت چند روز از تناول طعام امساک نماید
با شدّت احتیاج بدن بغذا تا در ضیافت متوقّع بسیار تواند
خورد وعبادت عابد جسمانی عملی است در نشاهٔ دنیا از برای ثوابی
در نشاهٔ عقبی چون اجیری که عملی کند برای اخذ اجرتی پس در حقیقت
تعبّد او معاملتیست نه عبادتی واما عارف متألّه چون غرضی ورای
جناب الهی که منتهی الاغراض ومطلبی الا لقای ذات حق که سید المطالب
المطالبست ندارد پس زهد او در مقام توجه بجناب حق واعراض از
کل ممکنات که با طلب تنزیه سرّ وتقدیس باطن است از هرچه شاغل باشد از مشاهده
جناب او ودر مقام التفات از جناب خالق بجانب مخلوق تکبر بر جمیع ما سوی
الله واستحقار کل ما عدا الحق است بحیثیتی که بنعمت الموحدین صلوات الله
علیه در نهج البلاغه مکرم میفرماید عظم الخالق عندک یصغر المخلوق فی
عینک ودر کتاب تقدیسات آورده ام که مکفور به که در ایة الکرسی تعبیر
از آن بطاغوت شده است حیث قال عز قائلا فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن
بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها عالم امکانست بقضه
وقضیضه وصغیره وکبیره که جمله ما سوی الله باشد وچون بحسب استکمال
قوّتین نظری وعملی وقاهریت واستعلا بر ارواح وقوای بدنیه وجنود

۳۱

وجنود جسدیه وفراعنهٔ عزمات شهویه وغضبیه وهمم ارادیه و
متفرعه مبادی ادراکات وهمیه وخیالیه را منقاد خود ساخته است مشاید
ومشاعر قلبیه ومدارک دماغیه وجمیع ذرات ما فی البدن جمله
ما یتعلق بالجسد را عادت فرموده است که در انصراف از عالم جسمانی
وسلوک سبیل عالم قدس که او را متابعت نمایند وبا جوهر ذات
او مشابهت ورزند تا هنگام مطالعه صقع ربوبیت منازع عقل
ودر وقت مشاهده جمال حق مزاحم سر نباشند وجوهر عقل
مستفاد در ملاحظه آن عالم خالص بماند وجمیع لشکر در حکم
نفس مجرد بنداز اصول وفروع وارواح وقوا در سلک تقدس
وتوجه بان حرم منخرط آیند پس عبادت عارف عبارت از انست
که قوت متوهمه وقوت متخیله وسایر مدارک ومشاعر وحواس
وارواح نفسانیه وحیوانیه وطبیعیه ومبادی ادراکات و
تحریکات واعصاب وعضلات وجوارح وارکان والات جسدیه
واعضاء ادویه با نفس ناطقه در حکم جوهر مجرد واحد آمده یکبار
از عالم غرور واقلیم بطلان بجانب حرم مقدس وجناب حق متوجه
شوند در سدرة المنتهی بیرت بالله لاتمامه در تفسیر ایاک نعبد
چند وجه از برای نون متکلم مع الغیر ذکر کرده ایم یکی از آنها این دقیقه
است وازینجاست قول کریم سید المرسلین صلی الله وسلم علیه واله
الطاهرین که در باب نماز جماعت فرموده است المؤمن وحده جماعة
ظاهر میشود وباید دانست که همچنانکه نفس مجرد بحسب شروق
نور قدس وانعکاس اشعه انوار عالم عقل بر جوهر ذاتش مبدا
اهتزاز اعصاب وعضلات وانتشار ارواح ومشاعر وانجذاب
کل بدن وعامه اجزاء جسد بجانب جناب متعالی قدوسی میشود

همچنین

همچنین حرکات طاعات جسدی ومناسک عبادات بدنی منشا امداد
شدت صقالت نفس ومعد استحقاق شروق مستانف واشراق
مجدد میباشد وآن شروق واشراق باز موجب نشاط طاعتی وآن
طاعت باز وسیله استعداد اشراقی وعلی هذا السبیل وبالجمله طاعات
وعبادات که در شرایع وادیان مقرر شده است همه بجهت ازدیاد صقالت
واشراق واستعداد نفس از برای علوم حقیقیه ومعارف ربوبیه
وشوارق قدسیه وبوارق الهیه وما زاد راه سیر الی الله وزاد ودر تحلی
سیر فنای فی الله است جدم قمقام اعلی الله درجته
در شرح قواعد الاحکام ومن در عیون المسایل الفقهیه آورده ایم
که سمعیات الطاف الهی است در عقلیات چه واجبات
سمعیه مقرب نفس است بواجبات عقلیه وامتثال واجب سمعی باعث
ومعین بر امتثال واجب عقلی ومندوبات سمعیه وامتثال مقرب
بمندوبات عقلیه ونیز التزام مندوب سمعی مؤکد امتثال واجب عقلیست
ودر حدیث قدسی آمده است لا یزال یتقرب العبد الی بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته کنت سمعه وبصره ویده ورجله ولسانه فبی
یسمع وبی یبصر وبی یمشی وبی ینطق وازباب نظام نوع عوالم انتظام
این نسق در نفوس ابدان افلاک بر همین اسلوب بلکه در ان عالم بروجه اصل و
دزین عالم بسبیل ظلیت جاری ومستمر است پس حرکات دوریه مستمره الاتصال
عبادات فلکیه ومناسک ملکیه وتصفیقات رقصیه واهتزازات
وجدیه است نفس ناطقه فلکی باشراقات قدسیه که وظیفه اوست از صقع نور
ملتذ ومبتهج گشته از لذات عقلیه وابتهاجات شوقیه اش بدن که جرم
فلکی است منفعل وآن انفعال مبدا میل استداری میشود واین میل
حرکات دوریه منبعث میکردد پس مناسب این اشراقات نوریه وبهر حرکتی

۳۲

تهیؤ اشراق و بهره وری انبعاث و لایزال بتجدد شروقات تجدد حرکات
و تجدد حرکات بتجدد شروقات متصل الاستمرار علی اللزوم دور چنانچه
در کتاب خلسة الملکوت بوجه اوفی و امد اقصی تحقیق کرده ایم بفضل
الله تعالی و همچنانکه کواکب و افلاک بحرکات مناطق و اجرام و سکونات
نفوس و ابدان رواتب نسک و وظایف عبادت بجا میآورند اشخاص و
طبایع سایر عوالم کمر بندگی بمیان و غاشیهٔ عبودیت بر دوش دارند
شریک سالبو ما در تعلیم و تصحیح فلسفهٔ اسلامی الشیخ ابو نصر الفارابی خوب
گفته است در خصوص صلت السماء بدورانها و الارض برجحانها و الماء
بسیلانها و المطر بهطلانه و قد صلی له و لا تشعر و لذکر الله اکبر
لامعة الجذوة جاعل تام نظام جملی موجودات که ماسوی ذات
الله سبحانه است کنه ذات احدیة وحدت حقه هوهو چه هر چه ورای
ذات قیومی متعالی واحد حق است در هویت مرکب ایجادی اجزاء آن هویت
است و مرکب جعلی مستأنف و رای جعل اجزاء نمیخواهد پس اراده و عنایت
جاعل حق بشخص جملی بالذات متعلق است و باحاد موجودات که اجزاء
شخص جملی اند بالقصد الثانی و معلول اول اراده و عنایت شخص جملی
است و معلول اول جعل و ایجاد اکرم و افضل اجزاء شخص جملی که عقل
اول است چون وجود شخص جملی مرهون شرطی و استعدادی و حاملی
و موضوعی و محلی نیست و بمحض ارادهٔ حقه و عنایت سابغه و
جود تام و رحمت واسعه مستند است و استحقاق حصول و اولوی
امکان ذاتی محصلی و مصححی در کار نیست پس لا محاله شخص جملی افضل ما
یدخل فی الامکان و اجمل ما یقع فی التصور و نظامی دیگر افضل و اتم
از این نظام از جملهٔ ممتنعات بالذات و در شمار مختلقات متوهمات
خواهد بود و الا بحکم قاعدهٔ امکان اشرف قبل از این نظام موجود بودی
بالضرورة البرهانیة و بعد از آنکه منتفیان ظهور رسید که کل عالم امکان

شخص معلول جعلی داخل است و چون کاجاد هویت م

شخصی

شخصی است وحدانی مستند بجاعل حق جل شانه مرةً واحدةً دهریةً
بلا مبداء و مدبر و حافظ و ممسک آن محض عنایت حق است که در اصطلاح
الهیین تعبیر از آن بطبیعت کلیه میکنند چنانچه شریک سالبوما در ریاست حکماء
اسلام الشیخ ابو علی بن سینا در کتاب برهان شفا و در طبیعیات ذکر
کرده است و اخترامیة اجل اخترامی و قربیة حرکت قوی و اتفاقیة امر اتفاقی
قیاس بنظامات جزئیه است با عزل نظر از نظام جملی و اما نسبت بشخص جملی
آجال اخترامیه و حرکات قربیه و امور اتفاقیه همه طبیعیست و امر غیر طبیعی
قیاس بنظام کل در بقعهٔ امکان و دایرهٔ تحقق نیست و در کتاب ایقاظات
بسط این اصل و شرح این مسئله بوجه اقصی کرده ایم بهتر از آنکه در تحصیل
بهمنیار و شفا و دیگر کتب حکماء سابقین مذکور شده است پس پوشیده
نخواهد ماند که میانهٔ عوالم تقرر و دوایر وجود باسرها لازمست که ارتباط
طبیعی و اتساق لزومی و تساوق اندماجی و تطابق اعتلاقی بوده باشد
تا متصحح شود از جملهٔ آنها تحصل نظام مجموعی وحدانی شخصی مستند بعنایت
و ارادهٔ جاعل احدی الذات جل اسمه اسناداً واحداً و در کتاب خلسة
الملکوت آورده ایم که مطلق عالم ملک باعتبار امتزاج نسب هیولانیه و اعتناق
عوارض طبیعیه و خصوصیات اقدار و ابعاد و هیئات و کیفیات و اوضاع
و اضافات در استناد بطبیعت کلیه که عنایت حق است ظل مطلق عالم امر
است باعتبار نسب اشراقات عقلیهٔ ممتزجه و لوازم اشعهٔ قدسیهٔ منعکسه و
ازدواج شروقات و انعکاسات و اعتلاقات و ابتهاجات باز در عالم
ملک عالم طبایع اربع اسطقسیه بالخص در اقطار و آفاق و ارباع و اقطاع
دار دار نسب ممتزجه و هیئات مزدوجه بحسب صور و کمالات و کمیات
و کیفیات و اوضاع و اضافات متوهمه و مقتربست بعالم طبیعت خامسهٔ فلکیه
بالخص الخاصه از نسب حرکات شریفهٔ مستدیره و اضافات و اوضاع موتلفه
بهجه و طباع ما بالقوة ایجاد قوام بجوهر ذات هیولانی واحد بالشخص صاحب

وحدت شخصیه مبهمست والجا بحرکت مستدیره و یکی از تفاسیر لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا مبتنی بر ملاحظه این تلازم و تساوقست چنانکه در کتاب
تقدیسات و کتاب نور علم الامام ذکر کرده ایم و بالجمله بتقدیر الهی و حکمت قیومی
خصوصیات آن عالم مستلزم و مستتبع خصوصیات این عالمست چنانکه مزاج
فلفل مثلا مستتبع حدوث حرارتست در بدن انسان و حدیث شریف نبوی من
آمن بالنجوم فقد کفر و حدیث قدسی من قال مطرنا بفضل الله و رحمته فذلک مؤمن بی
و کافر بالکواکب و من قال مطرنا بنوء کذا فذاک کافر بی و مؤمن بالکواکب با این منافی
ندارد بلکه نظر در نجوم باحکام خمسه منقسم میشود واجب و حرام و مندوب
و مکروه و مباح والحق باید در بسط این مقام در کتاب سدره و اشجار سماویه
و دیگر مصنفات خود گفته ایم و معلومست که بتقدیر العزیز العلیم اجتماع سعود
یا نحوس در درجه از درجات فلکی مستتبع آثار سعادت یا نحوست در آنچه
درین عالم بازای آنند واقعست میباشد اگرچه علم نجوم از انجهت که علمیست
تخمینی ظنی مبتنی بر دلایل تخمینیه و براهین انیه مثمر تصدیق باحکام نجومی
نمیتواند بود پس اگر سعود در سمت الراس سمت الراس بقعه از بقاع
ارض مزبور مسوده باشد یا در مبداء دوری از ادوار کبار سعود ثوابت
و سیارات در سمت الراس بقعه اتفاق اجتماع یافته باشد اختصاص
سعادات دینیه و دنیویه و مزید اعتنای ملائکه مقربین از انوار قاهره
قدسیه و عقول و نفوس فلکیه بتوقیر و تعظیم آن بقعه بهمان نسبت لازم آن وضع
خواهد بود و باید دانست که تطابق و تلازم مختص بعالم عقول و عالم
نفوس و عالم اجرام فلکی و عالم اجسام عنصری نیست بلکه در جمیع عوالم تقرر
و اقالیم وجود ساریست و هر گاه حیثیات مصححه اسناد کثرت بواحد حق
در مرتبه از مراتب متصادق باشند معلولات آن مرتبه متلازم و در عرض
سلسله صدور متساوق خواهند بود بالضروره البرهانیه و بنابراین اصل تطابق
هرچه در عالمی صورت تحقق پذیرد ما بوازیه در سایر عوالم متحقق الحصول

میاید

میاید قال بعض من حصل عرش العلم بالاسرار مما من رسم برسم فی الوجود فله
خاصیة عند ارباب الکشف والشهود حتی الحیة اذا مشت علی التراب والماء
اذا انعقد علیه شکل الحباب عالم عدد بازای عالم حروف و عالم حروف بازای
عالم ذهن و عالم ذهن بازای عالم عین و خصوصیات هر یک از این عوالم
متوازیه بازای خصوصیات سایر تلک العوالمست و از اینجاست که حکماء
راسخین اوهام را از اسباب حدوث گرفته اند و بسط این اصل مقالی ابسط
و مجال اوسع از این میخواهد و در اذکار و دعوات و احراز و عوذات
بحسب خصوصیات اوقات عبادات و طاعات و اوضاع مطالب و حاجات
اسماء و الفاظ معهوده و حروف و اعداد مخصوصه در احادیث و آثار
ساطعین و شارعین صلوات الله علیهم وارد شده و تجاوز از حد محدود
و عدد مخصوص در بعضی از موارد حرام و در بعضی مکروه و در بعضی
بی فایده و بی استتباع ترتب اثر آمده است اکابر اهل تحقیق و اکارم ارباب
عرفان گفته اند هر موجودی از موجودات در تحت تربیت اسمی از اسمای
مقدسه الهیه است و حروف مبانی بمنزله عقاقیر و ادویه تریاقیه مفرده است
و کلمات و آیات بمنزله معاجین مرکبه و تریاقات اکبره و عدد بمنزله
مزاج و صورت نوعی و بمنزله حوض آبی که در آن غسل ارتماسی کنند اگر
عمق آب زیاده از حد باشد موجب غرق میشود و اگر کم غوطه خوردن
میسر نیست عدد نیز همین حکم دارد و گفته اند الاعداد ارواح والحروف
اشباح والعدد کاسنان المفتاح اذا نقصت او زادت لا یفتح الباب
والزیادة علی العدد المطلوب اسراف والنقص منه اخلال یکی از مشایخ
روایت میکرد که ان فی سورة یس اسما یبرئ به الاکمه والابرص و فیها اسم
من دعا به طار فی الهواء و قیل له اراکت تدعی الانسان بیس کلها لیعطی شیئا
من ذلک فقال لو جاء رجل الی دکان صیدلانی فاخذ کل شیء عنده فشربه
لقتله او کان ینفعه کذلک هذه الاسماء لا تفتح اسرارها الا لمن یعرفها

باعیانها المجعولة النسبة الی الصانع وجود مطلق
عین ذات قیوم واجب بالذاتست که منتزع منه موجودیت و مطابق انتزاع
کنه ذات حقیقت بی حیثیتی تقییدی یا تعلیلی چه وجود شرح ذات متقرره
و حکایت حقیقت نفس ذاتست و معنی عینی یا ذهنی قایم بذات متقرر
هرگاه ذات بنفس ذات متقرر بوده باشد موجودیت از کنه ذات منتزع
خواهد بود من غیر حیثیة وراء نفس الذات اصلا لا تقییدیة و لا تعلیلیة
واما ذات جایز چون حقیقت و تقرر من تلقاء الجاعل دارد بحسب جوهر
ذات نیست لا محاله مطابق انتزاع موجودیة از جایزات حیثیت ارتباط و
استناد بذات حق باشد نه حیثیت جوهر ذات و معقودات ممکنات تجلیات
وجود حق و حقیقت جایزات تنزلات حقیقت حقه قیوم مطلق و
هویات عوالم مجعولیة مجالی و مظاهر هویت حقیقی جاعل علی الاطلاق
من حیث نسبة الصدور و الارتباط من لا من حیث التلبس و الاتحاد و ذوق
بعضی از متألهین که موجودیت ممکنات نسبت انتزاعی نیست بلکه نسبت
اشتقاقی جعلیست از قبیل مستمسیت مشمس دیت و حق احداد و شرب
صوفیه که نسبت هویات باطله الذوات عالم امکان بهویت حقیقی ذات
حق نسبت امواج بدات بحر و تعینات بطبیعت مرسله از جادهٔ
مستوی عقل صریح و صراط مستقیم مسلک برهان خارجست و سبیل
افاضه و ایجاد آن نیست که از ذات مفیض موجد چیزی منفصل شود
یا امری بذات مجعول فایض متصل گردد بلکه آنست که چون علم جاعل
محیط باشد بانکه مجعول لی بحسب ذاته از خیرات نظام وجودست
و منتظرات و مصححات حصولش بالفعل در دایرهٔ تحقق واقعست
جوهر ذات آن مجعول به علم و ارادهٔ جاعل مترتب و از فعالیت و فیاضیت ذات فعالش صادر گردد نه مثل مانند شعلهٔ چراغی که از جرمی
آتش در گیرد یا شعاعی که از نور جرم شمس فایض شود یا اهتزاز

عضلات

عضلات و حرکت اعضاء ادویه که از شوق متاکد نفس که بمرتبهٔ اجماع
رسیده باشد منبعث گردد و صدور را مأخذ و جعل و ایجاد را بدین
معنی اطلاق کنند اما جاعلیت اضافی که مضایف مجعولیت است هر دو
متضایف حقیقی بحسب مرتبه از ذات جاعل و ذات مجعول متأخر و نسبت
با یکدیگر در یک رتبه باشد چه حقیقت اضافه نسبت متکرره است جلاء و مطلق
نسبت که در آن تکرر معتبر نیست بلکه اعم است از آن و اوسع دوم حیثیت جاعلیت
حقیقی که مستتبع ذات مجعول و جوهر ذات مجعول از آن منبعث باشد و ذلک
کون الجاعل بحیث یجب و یصدر عنه هذا المجعول بخصوصه و این جاعلیت حقیقی
مبدأ جاعلیت اضافیه و متقدم برآن بدو مرتبه چه این جاعلیت اصل
وجود و منبع تقرر مجعول و از مراتب سابقه بر ذات مجعولیت و جاعلیت اضافی
از تحقق متضایفین و مراتب سابقه در کتاب افق مبین شمرده شده
است و این جاعلیت امریست واحد اگر مجعول واحد باشد و متکثر بحسب
تکثر مجعولات و عین ذات جاعل علی الاطلاق نیست چه کمال مطلق و صفت
حقیقیه نیست تا عین ذات واحد حق جل کبریاؤه بوده باشد بلکه لازم
و عارض ذات حقیقت لذاته بحسب خصوصیت ذات مجعول و جزئیت و ما
نسبت کما لوقوع جوهر او قیاس نجابات متقدس جاعل و انچه خاتم الحکماء
المحصلین رضی الله تعالی عنه در شرح اشارات گفته الصدور یطلق علی
معنیین احدهما امر اضافی یعرض للعلة و المعلول من حیث یکونان معا
و کلامنا لیس فیه و الثانی کون العلة بحیث یصدر عنها المعلول و
هو بهذا المعنی متقدم علی المعلول ثم علی الاضافة العارضة لهما و کلامنا
فیه و هو امر واحد ان کان المعلول واحدا و ذلک الامر قد یکون هو ذات
العلة بعینها ان کانت العلة علة لذاتها و قد یکون حالة تعرض لها ان کانت
علة لا لذاتها بل بحسب حالة اخری اما اذا کان المعلول فوق واحد فلا محالة
یکون ذلک الامر مختلفا و یلزم منه التکثر فی ذات العلة بمیزان
تفتیش تام و فحص بالغ سنجیده نیست چه اگر علت لذاتها علت باشد

مستلزم آنست که ایجاد این معلوم بخصوصه لازم نفس ذات علت بوده باشد
بحسب خصوصیت ذات معلول نه آنکه عین مرتبهٔ ذات علت باشد و افاضهٔ معلول
اول بخصوصه کمال مطلق نیست تا عین مرتبهٔ ذات جاعل علی الاطلاق بوده
باشد و چگونه عین ذات جاعل حق تواند بود و حال آنکه ذات قیوم جاعل حق
از وحدت عددی متعالیست چنانچه در جزو رابعه سبق ذکر یافت و جاعلیت
باین معنیست که در قرآن حکیم امر و قول کن تعبیر از آن آمده است انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون و عالم مجردات را از آن عالم امر نامیده اند که
وجود آن بمحض امر الهیست و قول کن بی مادهٔ که حامل جوهر ذات و هیئت
واستعدادی که مستدعی فعلیت تقرر بوده باشد سیوم جاعلیت حق که
کمال مطلق وجود بما هو وجود و عین مرتبهٔ ذات موجود حق است عز
مجده و ذلک کونه سبحانه فی مرتبة ذاته بحیث یجب و یصدر عنه جزاف
نظام الوجود علی الاطلاق و یفیض عنه کل وجود و کل کمال وجود و
جاعلیت باین معنی مبدا جاعلیت بمعنی دوم است همچنانکه جاعلیت بمعنی
دوم مبدا ذات مجعول و جاعلیت اضافیست و وجوب مجعول از
جاعلیت حقیقی وجوب سابق است که الشیء ما لم یجب لم یوجد و چون بدایرهٔ
فعلیت آمده وجوب لاحق نیز که ضرورت بشرط محمول است و هیچ عقدی
فعلی از آن منسلخ نیست عارض عارض میشود و اینست که گفته اند کل
ممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق و جاعلیات حقیقیه که بازای
خصوصیات مجعولات است تنزلات و تجلیات جاعلیت حقیقت که
عین ذات جاعل علی الاطلاق و با جمیع مجعولات و معلولات به نسبت
واحده است و صوفیه بنا بر اصول و مصطلحات خود میگویند وحدت
مطلقهٔ ذاتیه که از آن متعالیست که مدلول صفتی و اسمی و معبر عنه
عبارتی و تعبیری باشد چون خواست که از غیب هویت و کنز مخفی کون

تنزل نموده متوجه مراتب بروز و حضرات ظهور گردد بخصوصیتی
و تعینی محتجب شد که از خلوت محوضت اطلاق غیر معلوم الکنه و ممکن
مراقبت وحدت غیر متناهیة الشدة بیرون آید پس آن خصوصیت را
در نظر عقلا و اعتبار حاصل باشد اعتباری نسبت بذات خود که ساحت
اطلاق حقیقة الحقایقست و باین اعتبار تعینش نامند و باعتباری
نسبت بذات حقیقة الحقایق که مظهر نور و محل جلوه شعاع ظهور آن
حقیقت شده است و باین اعتبار تجلیش خوانند و مراتب ذات حقیقة الحقایق
پنج است غیب هویت و احدیت و واحدیت و حقیقت محمدیه و اعیان
ثابته و حضرات کلیهٔ الهیه نیز پنج است حضرت غیب مطلق و آن اعیان
ثابته است و حضرت غیب مضاف که بغیب مطلق اقربست و آن عبارت از
عقول و نفوس مجرده است و حضرت غیب مضاف که بشهادت مطلقه اقربست
و آن عالم مثال است و حضرت شهادت مطلقه که از مرکز ارضست تا سطح
محدب عرش عالم اجسام که فلک الافلاک است و حضرت جامعه و
آن انسان کبیر است بتفصیل که عبارت از نظام جملی کل عالمست و عالم صغیر است
باجمال که حقیقت انسانست و سر نقطهٔ وحدت که در اعداد نظام کلی نه
گانه سار است در ضوء دایرهٔ وجود دنزولیست و لیلة القدر ناظر بآنست
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و در نصف دیگر عروجی
و یوم القیامة مطابق آنست تعرج الملائکة الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة و تجلی چهار قسم است تجلی آثار و تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات
[illegible] تاثیر که عبارت از افاضه و جعل و ایجاد باشد بمذهب
راسخین علما و الهیین حکما حکمت یونانی و حکمت یمانی بر چهار نوعست
ابداع و اختراع و صنع و تکوین ابداع و اختراع متعلق بحوادث دهریه
که همین حدوث ذاتی و حدوث دهری دارند و صنع و تکوین متعلق بحوادث
زمانیه که بانواع ثلثه حدوث جمیعا موصوفند حدوث ذاتی و حدوث

دهری یا حدوث زمانی ابداع جعل جوهر ماهیت و اخراج ایس ذات
از کتم لیس مطلق ذاتی و عدم صریح دهری من غیر سبق مادة و مدة
اصلاً لا سبقا بالزمان و لا سبقا بالدهر و لا سبقا بالذات و این معنی
نمیباشد الا در قدسیات که مفارق مادة و علایق مادة باشند مطلقا و
احق مبدعات بمبدعیت عقل اول است که هیچ موجودی و هیچ ذات
حق جاعل علی الاطلاق مسبوق نیست و بزعم ابن فلسفیین و ارسطا
لیسین مشائین که قائل بقدم مبدعات شده اند سبق دهری عدم
صریح با ابداع راست نمیاید و لیس مطلق بر ایس مبدعات همین سبق
ذاتی دارد و ابداع نیست لا آنکه لیس ایس از لیس مطلق بحسب حدوث
ذاتی لا غیر و رهطی از فلاسفه ابداع را مخصوص صادر اول سازند
و همین عقل اول را مبدع شمرند و گویند هرگاه میانه جاعل حق
و مجعول او مجعولی از مجعولات در سلسله طولیه متوسط بوده
باشد که متقدم باشد بر آن مجعول تقدما بالذات آن مجعول سزاوار
مبدعیت نیست هرچند حصول از ماده نیافته باشد و هرچند عدم
صریح را در متن واقع سبق سلطنتی بر و بوده باشد چه جاعل تا بیش
او بعد از لیسی کرده است نه از لیس مطلق این مسلک اصطلاح در الهیات
شفا منقول و در نمط سادس اشارات مسلوک آمده است و اختراع
بقیاس مقابله بمذهب حق جعل جوهر ذات و اخراج ایس حقیقت
از جوف لیسیت ذاتی و کتم عدم صریح دهری با سبق ذاتی ماده لا غیر
من غیر سبق مدة بشیء من انواع السبق اصلا و این در فلکیات و بسایط
کلیات عناصر میباشد و بزعم آنهمین قدم اخراج از لیس ذاتی با
سبق ماده بالذات و عدم مسبوقیت بعدم صریح دهری و بر اصطلاح
رهط مذکور اخراج از لیس با سبق ذاتی متوسط مفارق من غیر
مسبوقیة بمادة و مدة اصلاً پس سایر عقول غیر عقل اول در این
اصطلاح

اصطلاح مخترعات اند نه مبدعات و صنع جعل جوهر هویت و اخراج
ایس ذات حوادث کونیه است در متن واقع از جوف لیس بحسب حدوث ذاتی
و از کتم عدم صریح بحسب حدوث دهری مسبوقا بالمادة مسبوقیة
بالطبع و تکوین اخراج هویات حوادث کونیه است از بقعه عدم زمانی
و ایقاع وجود زمانی در حصه از زمان مسبوق بوجود ماده بزمان
عدم مسبوقیة زمانیة و فن دیگر من وجه جعل و ایجاد را اسم گرفته اند و صنع
و تکوین را یک نوع اعتبار کرده اند متعلق بحوادث زمانیه بدو اعتبار
مختلف صنع بحسب اعتبار حدوث دهری و تکوین بحسب اعتبار حدوث
زمانی و ما در صحیفه ملکوتیه که کتاب ایماضات و تشریقات و در کتاب
تقویم الایمان و در رواشح سماویه بطریق تثلیث اختیار کرده ایم مذهب
ساخته ایم و احداث را مستوعب انواع ثلثه داشته گفته ایم مطلق جعل و
افاضه یا احداث دهریست و آن منقسم است با بداع و اختراع یا احداث
زمانی و آن تکوین است و صنع را نیز گاهی مقابل تکوین و شامل ابداع و
اختراع گرفته و تارة تخصیص بتکوین کرده ایم و لکن با عتبار الاحداث
فی الدهر لا باعتبار الایقاع فی الزمان و باتفاق ابداع افضل انواع است
و افضل ابداعات ابداع عقل اول و در طریق تثلیث مسلکی دیگر هست
که انواع ثلثه را ابداع و تکوین و احداث گیرند احداث افاضه وجود
زمانی مسبوق بزمان و تکوین افاضه وجود مادی مسبوق بمادة بالذات
لا بالزمان و هریک مقابل ابداع از وجهی و ابداع بر هردو مقدم چه حصول
ماده بتکوین و حصول زمان باحداث صورت امکان ندارد و لازم آید
که ماده را نیز ماده و زمان را نیز زمانی بوده باشد پس تکوین و احداث
مترتب باشند بر ابداع و ابداع اقدم از هردو و اعلی بحسب رتبه و اقرب
نسبت بجاعل کل شیء و این مسلک مسلوک شریک ما لو مان در نمط خامس
اشارات است فاما در رساله نیروزیه خلاف آن اختیار کرده است موافق

اسلوب ثم اولاً افاعیل و معلولات فاعل الذوات والوجودات را تقسیم
رباعی کرده مضافات بچهار قسم اول عالم عقلی مشتمل بر عقول قاهره و صور
باهره مقدس از علایق مواد و عوایق استعداد و منزه از شوایب تغیر
و عوارض تکثر همه در شوق و عشق و طاعت و عبودیت و امتثال امر و
ابتهاج قرب جناب متعالی حق اول جل سلطانه ابد الدهر بر نسبت واحده
دوم عالم نفسی مشتمل بر ذوات معقوله نفوس سماویه که زمر متکثره
و طوایف مختلفه و مدبرات اجرام فلکیه اند بلا واسطه و بوساطت آنها
عنصریات را نیز تدبیری میکنند و همه عشاق عالم عقلی اند و هر زمره
متشابهه مرتبط دار ربا طیست یکی از عقول قدسیه سیم عالم طبیعی
مشتملست بر قوا و جواهر ساریه در اجسام که مبادی حرکات و سکنات
ذاتیه و کمالات جوهریه و اصباغ منه علی سبیل التسخیر چهارم عالم جسمانی
منقسم باثیری و عنصری خاصیت اثیری ابا استداره تشکل و حرکت و
استیفاء صورت ماده را و خلو جوهر از مضادت و مزاحمت و خاصیت
عنصری تنوع اشکال مختلفه و اشتراک ماده میانه صور متضاده
متوارده که حصول هر یک بالفعل مستتبع حصول دیگریست بالقوه
و وجود همه کیانی در زمانیست مرتبط بقوای سماویه که مبادی
فعاد اند بتوسط حرکات دوریه و در فطرت اولی کمالات بالقوه دا
رند که بالفعل گردد در فطرت ثانیه و هر چه او کسب بالطبع درین
عالم آخر میباشد بالشرف والفضل و هر کدام را اعتبار ربطی حد ذاته
و اعتباری اضافه بتالی که ازو کاین میشود بعد از آن باین عبارت
گفته است و نسبة الثوانی کلها الی الاول بحسب الذکر نسبة الابداع و اما علی
التفصیل فیخص العقل نسبة الابداع ثم اذا قام متوسطا بینه و بین ما
الثوانی صار نسبة الامر و اندرج فیه مع النفس ثم کان بعده نسبة الی
الخلق و الامور العنصریة نسبة التکوین و الابداع یختص بالعقل و الامر یفیض

یفیض منه الی النفس و الخلق یختص بالموجودات الطبیعیة و یعم جمیعها
و التکوین بالکاینة الفاسدة منها و اذا کانت الموجودات بالقسمة الکلیة
اما روحانیة و اما جسمانیة فالنسبة الکلیة للمبدا الحق الاول الیهما انه ای المبدا الحق
الذی له الخلق و الامر فالامر متعلق بکل ذی ادراک و الخلق متعلق بکل لا ادراک لها
دی تسخیر نه پس افاضه فیاض علی الاطلاق نسبت بنظام کل جمله مو
جودات و نسبت بعالم عقول محض ابداع و نسبت بکل عالم مجردات
که مجموع عالم عقلی و عالم نفسی است امر و نسبت بعموم جسمانیات خلق
و نسبت بکیانیات فاسده علی التخصیص تکوین است و باین وجهی یکی
امر الهی در عالم خلق منقسمست بامر تکوینی صنعی ایجادی و امر تدوینی
حکمی تشریعی و ذات قیوم و حمید عز سلطانه در ابداع نظام جملی
کل و همچنین در ابداع افضل اجزاء نظام کل که مجعول اول است فا
عل تام و غایت قریب است و در افاضه سایر اجزاء عالم امر و عالم خلق
و عامه ذرات نظام وجود صانع ذات و غایة الغایات صنع بی‌کم
و ایجاد است و همچنانچه در امر تکوینی ایجادی منتهی الغایات و مصیر
الاغراضست در امر تدوینی تشریعی نیز غایة الغایات باقی المتسلسله و
غرض الاغراض المترتبه نفس ذات قدوسی قیومی و بر سبیل این وجهی
جناب متعالیست اول و آخر و مبدا و معاد نظام وجود و ذرات اجزاء
نظام باشد و ان الی ربک المنتهی و باین وجهی دیگر سرّ اولیت
و آخریت بر تقریبی ... مبداییت و معادیت جناب احدیت حقه اشراق و اعده جوهری و آخریت بر
که در جزوات سابقه سبق تقریر یافت و الحمد لله وحده الجذوة العاشرة
در علم ارثماطیقی تقریر آمده و نیز ما مضی و فیثاغورس و افلاطون الهی که معلم
فن و متعم صناعت و امام حکمتند در دایره تقریر آورده اند که واحد و وحدت عددی
از آن جهت که مبدا عدد است حقیقت عددیست الا آنکه از وحدات از جمله انواع
عدد نیست و از آن حیثیت که در شمار میاید و هذا انواع عدد باسرها میکند داخل

عددش میگیرند پس از حیثیتی اثنین واثنوت اول اقل مراتب عدد وزوج بسیط
اقل اعتبار باید کرد و از جهتی اطلاق اقل عدد وفرد بسیط اول بر واحد لازم باید
شمرد و حاشیتین را در حکم مشهور که العدد نصف مجموع حاشیته المتساویتی
البعد عن جنبیه الاعم از صحیح وکسر باید کرد و بعضی از فیثاغوریین وفیثاغورس
نیز در بعضی از اقاویل خود اثنین را زوج بلکه عدد شمرده اند وثلثه را
ا[illegible] که اول اعداد گرفته اند واربعه را اول ازدواج وبنا بر این
اخلاق نکاح ساریه تتبع درازی را اکثر در اثنین اعتبار کرده اند
که تولید ولاید وجود از ازدواج قوت فاعلیت فاعل وقوت قابلیت منفعل
صورت حصول می پذیرد و بعضی در ثلثه که قوت فاعل وقوت منفعل و
ازدواج بینهما هر سه مناط ولادت موالیدند و همچنانکه واحد اول بسیط
اعداد آمده است عشره آخر مراتب اعداد بسیطه وتمام الدور شده است که بعد از
استیناف دور ترکیبیست بضم یک یک از مراتب تسع بسیط با عقد بسیط تام
المرتبه که منتهی الدور ومستکمل التمام واجزه المراتب است و از این جهت قرآن کریم
بکمال وصفش کرده میفرماید بر تلک عشره کامله وصانع حکیم جل عظمته
آن اعداد مراتب را سلسله نظام وجود ساخته چنانچه در جدول اولی معلوم
آمده وثلثه در خاصیت خلیفه فردیت واحد وعدد فرد بسیط اول وفرد
ومقوم مزاج اربعه ومجمع جمیع مراتب محصل اول اعداد تامه است عدد
اول آنست که غیر واحد او را عد نتواند کرد واربعه زوج الزوج ومربع
اثنین ونهایت اولی و مرتبه کمال عدد است چه جمیع مراتب از واحد تا با و
محصل مرتبه عشره است که تمام دور بسیط کامله است وچون این مرتبه کمالیت و
محویت جمیع مراتب وجود را شامل و در سایر منقات کونیه نافذ الحکم
آمده از عدد مراتب تجلیات باری جل ذکره چهار وعدد اسطقسات
عوالم کیانات که قهرمان تکوین ترکیب واستوای مزاجند چهار وعدد ادراکات

احساسی

اوائل اولاد ثلثه

احساسی وتخیلی وتوهمی وتعقلی چهار و عدد مراتب قوت نظریه جوهر
عاقل انسانی که نسخه جامعه کتاب نظام وجود است چهار عقل منفعل که عقل
هیولانی و عقل بالقوه نیز که عقل بالملکه است وعقل بالفعل وعقل مستفاد واول
اشکال دایره تربیع کماز تقاطع دو قطر علی القوائم حاصل است وربع
دور مقدار زاویه قائمه که والی مملکت استوا واعتدالست وخمسه فرد
بسیط اول وعدد ومقوم عدد تام اول ومبدا دوم دور بسایط و
دور یک در مبده آیت وفردیت خلیفه مبدا اول که بحرکت ساریه
وسیر دایره محصل وعاد جمیع انواع بسیط ومرکبه اعداد است واین مرتبه
را بوجهی افضل انواع عدد گرفته اند از آن جهت که استداره اوسع وابسط
وافضل اشکال است چنانچه در محل خود مبرهن شده ومعلوم است که درجه
کمال عدد در مرتبه بساطت وقرب وحدت وتشابه نسبت میباشد
وآنست که مزاج هر چند بوحدت امیل وباعتدال حقیقی اقرب باشد بهائی
نفسی اکمل دارد وبنا بر این تقدیر عزیز علیم وعنایت صانع حکیم اقتضا
کرده است که شکل اجرام سماویه وبسایط عنصریه ودماغ انسانی
مستدیر بوده باشد ودایره عددی خاصه این مرتبه است چه پنج را که
در نفس خود ضرب کنند بیست وپنج حاصل آید اول حرکت پنج است
که در اول وآخر متکرر الحصول است باز مربع بیست وپنج پنج سه
ششصد وبیست وپنج است که بیست وپنج دور تمام کرده از اول
باخر آمده است ومضروب ششصد وبیست وپنج در نفسش سیصد و
نود هزار وششصد وبیست وپنج که بار بیست وپنج از اول باخر دور
کرده است وعلی هذا السبیل فی کل دور واین حرکت دوری در غیر پنج نیست
پس لا محاله خمسه عدد مستدیر و باین اعتبار افضل اعداد باشد وبحکم
این نسبت که میان پنج ودایره است حقیقت آفرینش را لازم افتاده است که در

کره بیشتر از پنج شکل مجسم متساویة القواعد که قاعدهٔ هر یک یک
متساویة الاضلاع بوده باشد وقوع نتواند داشت یونانیان این
پنج پنج شکل مجسم بر وصف مذکور بتفصیلی که وظیفهٔ این مقام
نیست بطبایع اربع استقصات و طبیعت خامسهٔ فلکیات
منسوب ساخته‌اند و ما در حیز طبیعی این مبحث تعلیم متعلق کرده‌ایم
که مطلق استدارهٔ عددی خاصهٔ خمسه نیست بلکه خاصهٔ خمسه آنست که
تام الاستداره است و طباع مطلق استدارهٔ عددی مشترک العروض است
میانهٔ واحد و خمسه و سته چه مضروب و مضروب فیه و حاصل ضرب یکی
همه یکی است و در مرکبات عقود نیز مربع یازده در نفسش صد و بیست و
یکی است که یکی از اول با آخر دور کرده اگرچه یازده با آخر دور نه
رسیده است و باز مضروب صد و بیست و یک در نفسش چهارده هزار
و ششصد و چهل و یک و مربع بیست و یک در نفسش چهارصد و
چهل و یک و علی هذا السبیل یکی در هیچ مرتبه اول و آخر دور را
نگذاشته است و همچنین حاصل ضرب شش در نفسش سی و شش و مربع
سی و شش در نفسش هزار و دویست و نود و شش و علی هذا السبیل
النمط در هر یکی شش در اول و آخر دور متکرر آمده است اگرچه سی
در آخر دور تکرار ندارد و یکی دیگر از فضایل و کمالات خمسه آنست
که مسطح است در پنج که مبلغ جمع مراتب از واحد تا خمسه عدد حواس است
اول عددی است که صلاحیت قبول دو فوق از اوفاق عددیه دارد و سته
زوج الفرد و عدد تام و اول انواع هر یک از سه زوج جنس و باعتبار
جهت مرکز مسطح دو در سه و باعتبار جهت محیط مسطح سه در دو و
غذا و مقوم عدد کامل است عدد تام آنست که مجموع اجزای عادهٔ
او مساوی او بوده باشد و عدد زاید آنکه اجزای عادهٔ او بیشتر از او

باشد

باشد و عدد ناقص آنکه اجزای عادهٔ او کمتر از او باشد و افضل اقسام عدد
تام است و در ادوار بسیط و مرکبات و درجات آحاد و عقود عشرات
و مئات و مراتب الوف در دور هر مرتبه جز یک عدد تام تحقق ندارد
در مراتب بسیطهٔ دور آحاد شش و در دور مرکبات عقود عشرات
بیست و هشت و در مراتب دور مرکبات عقود مئات چهارصد و
نود و شش و در مرکبات مرتبهٔ آحاد الوف هشت هزار و صد و بیست و
هشت و مبلغ اجزای عادهٔ هر عددی معشوق و باطن و سر و مزاج
و روح ساری در جسد آن عدد است پس عدد تام عاشق مرتبهٔ
خویشست و عدد زاید عاشق آن مرتبهٔ زایده که روح جسد و قوام
مزاج و مبلغ اجزای او است مانند دوازده و شانزده و بیست
و بیست و دو و عدد ناقص عاشق آن مرتبهٔ ناقصه که روح و مزاج
و مجموع اجزای او است مانند هشت و هفت و چهارده و ده و اعداد
متحابه که امام الحکما افلاطون الهی در استخراج خواص آنها توغل بالغ
کرده است بنسبت یکدیگر متجاذب و متعاشق و بسمت یکدیگر متواجد و
متحاب کنند و آن عبارت است از هر دو عدد زاید و ناقص که مبلغ اجزای
زاید مساوی ناقص و مبلغ اجزای ناقص مساوی زاید بوده
باشد مانند دویست و بیست و دویست و هشتاد و چهار که ابتدای
عددین متحابین از ایشانست و در اقل از آن استخراج اعداد متحابه صورت
امکان ندارد و جمع شانزده مرتبه بر تتالی و توالی طبیعی از بیست
و چهار تا سی و نه بر مجموع هر دو مشتمل است اول که تا سی و یک باشد
بر دویست و بیست که عدد زاید و منسوب بمحبوب است و هشت آخر که تا سی
و نه باشد بر دویست و هشتاد و چهار که عدد ناقص و منسوب بمحب است

و منها العلامة الدوانی

نه برعکس چنانکه بعضی از افاضل مقلدین در رسالهٔ انموذج العلوم توهم
کرده است و مانند هفتده هزار و دویست و نود و شش و هشتده هزار و
چهارصد و شانزده که مرتبهٔ دوم اعداد متحابه است و از فضایل سته
است که مسطح سه و شش که هشتده باشد عدد طبقات نظام عالم امر است عقل
و نفس و افلاک کلیهٔ تسعه و اصول عناصر اربعه و فروع مواليد ثلثه و مسطح
دو در شش اول اعداد زایده است که دوازده باشد و تسدیس افضل
اشکال مجسمات است بعد از استداره و اسبق اشکال دایره بعد از تربیع
بنا بر آنکه اقلیدس صوری در شکل عشر رابعه و کتاب اصول هندسه مبرهن
ساخته است که ضلع هر مسدس مساوی نصف قطر دایرهٔ آن مسدس است
و سبعه فرد اول و نهایت دوم عدد و عدد کامل و غاذی و مقوم
و محبوب و مزاج زوج الفرد الزوج دوم است و ثمانیه زوج
الزوج دوم و مربع زوج الزوج اول و از لطایف فضا
یلش آنکه مسطح هشت در هفتده که صد و سی و شش باشد عدد قوام است
و تا عدد بنصاب این مرتبه نرسد قابل تمکن بر سطح مربع و فوق زوج الزوج
اول نمیشود و تسعه نهایت سیومین مراتب عدد و مربع ثلثه و عدد
ناقص که سه قوام مزاج و روح جسد است اول مرتبهٔ کمالیت عدد که
زوج الزوج اول است و غاذی و مقوم عشره که اقصی النهایات
است و کمال عدد دایره تام الاستداره که مسطح پنج در نه عدد آدم
و مبلغ جمع مراتب از واحد تا تسعه است که اصول و اسطقسات
مراتب اعدادند و تا عدد بنصاب این بلوغ نیابد صاحب تمکن بسطح
هیچ وفقی از اوفاق نمیشود و خاتمیت ارقام عددیه رقم این

مرتبه را

مرتبه را بخشیده اند که ارقام اعداد غیر متناهیه از نه صورت مختلفه
بیرون نیست و عشره نهایت اخیرهٔ دور بسایط و منتهی النهایات جمعیت
و قصیا الغایات کمال مراتب عدد و مقوم و مغتذی بنهایت سابقه
و اول عقود عشرات است و مبلغ اجزای عادهٔ اوست که قوام مزاج و روح جسد
عددیست ثمانیه و مسطح دو در ده عقد عشرین که بحسب مرکزی از تثنیهٔ عشره
با تربیع خمسه و بحسب محیطی از تعشیر اثنین یا تخمیس اربعه متحصل و عقد کاح
سان ده بار و زوج الزوج اول پنج بار و دایره تام الاستداره
چهار بار و منتهای مراتب جامعیت دو بار در مجمع مرتبه عددیش متکرر
آمده است و مسطح سه در ده عقد ثلثین که عدد ایام شهور و بحسب سیر مرکزی
از تثلیث عشره و بحسب سیر محیطی از تعشیر ثلثه متحصل و فرد اول بسیط ده بار
و عقد مرتبهٔ جامع کمال سه بار در محفل عددیش متجلی است و مسطح چهار
در ده عقد بالغ الکمال اربعین که باعتبار سیر مرکزی از تربیع عشره یا تخمیس
ثمانیه و باعتبار سیر محیطی از تعشیر اربعه یا تثمین خمسه منتج و اتم عقود اکمل السایر
بیست بار که مسطح چهار و پنج است و اول مراتب کمال عدد که زوج الزوج اول
است ده بار و مستدیر تام هشت بار و زوج الزوج ثانی پنج بار و عقد بسیط
جامع چهار بار در مجمع کمال بالغیتش متکرر التجلیست و کریمهٔ تنزیلیهٔ وَاِذ
وٰاعَدنا موسیٰ ثَلاثینَ لَیلَةً وَ اَتمَمناها بِعَشرٍ فَتَمَّ میقاتُ رَبِّکَ
اَربَعینَ لَیلَةً و حدیث قدسی خمرت طینة آدم بیدی ار
بعین صباحا و قول کریم خاتم النبوة من اخلص لله اربعین
صباحا فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و در تفهیم

همه رتبه بالغیت و مرتبه جامعیت این عقد هما نا که هوشمند متیقظ دانا بوده باشد و آنست که جنین قبل از اربعین استتمام تخاطیط صورت بدنی واستوای مزاج انسانی واستعداد ولوج روح و استحقاق استقلال وجود نمیدارد و مسطح پنج در ده عقد خمسین که بحسب سیر مرکزی از تخمیس عشره و بحسب سیر محیطی از تعشیر خمسه تحصل دارد و در محفل انعقاد عقود بتشریع عقد ام الاعظم نکاح بیست و پنج بار که مبلغ مجذور خمسه است وعدد مستدیر تام الاستداره ده بار و نهایة النهایات جامعیت پنج بار متکرر الحصول است و مسطح شش در ده عقد ستین که اقل عدد یست که اکثر کسور تسعه از ان منتج باشد و باعتبار سیر مرکزی از تسدیس عقد محیط جامع و باعتبار سیر محیطی از تعشیر عدد تام متحصل و سکن عدد محیط هر دایره است و مسطح هفت در ده عقد کامل سبعین که تمامیت کمال سبعه است و بسیر مرکزی از تسبیع مرتبه جامعه عشره و بسیر محیطی از تعشیر مرتبه کامله سبعه حاصل و مسطح هشت در ده مرتبه عقد ثمانین که کمال مرتبه ثمانیه کامله سبعه حاصل و باعتبار سمت مرکز از تثمین عشره و باعتبار سمت محیط از تعشیر ثمانیه حاصلست و مسطح نه در ده باعتبار جهت مرکز و بر عکس باعتبار جهت محیط عقد تسعین که کمال مرتبه تسعه است و مبلغ جمع عقود ده عشرات چهار صد و پنجاه و مرتبه عشره اول عقود مائت که اکثر کمالات مراتب آحاد و اذکار رجوع بالغیت کمال این عقد ابتشخیص دارند و حکمای هند چون ملاحظه کرده اند که اصول مراتب غیر متناهیه عدد از واحد تا تسعه است ارقام تسعه مختلفة الهیئات از برای جمیع مراتب و عقود و بسایط و مرکبات وضع کرده اند برین صورت ١٢٣٤٥٦٧٨٩ و اختیار خصوصیات این ارقام و هیئت

وضع

وضع رقم سته بر عکس رقم اثنین باعتبار یمین و شمال و وضع رقم ثمانیه بر عکس رقم سبعه باعتبار علو و سفل مبتنی بر دقیقه جلیست ملکوتی من ذی مثل معلوم و تبیین خواهد آمد ان شاء الله العزیز العلیم ذنابة

الجذوة مبادا ضعیف العقل قلیل الصناعة البضاعتی در ورطه توهم افتد که لجه در مطاوی کلام ما و کلام امام یونانیین افلاطون الهی و دیگر ائمه فنون حکمت پیش از نصاب انطوا یافته منافی آنست که معلم مشائیه یونان تحقیق کرده و ما در کتاب تقویم الایمان وغیره و شرکای سالفو ما در الهیات شفا و تعلیقات براهین بر آن اقامت کرده ایم که هر عدد مرکب از وحدات نه از مراتب اعدادی که تحت مرتبه از عدد واقع باشد مثلا سته متألف است از اثنین یا دو ثلثه یا اربعه و اثنین یا خمسه و واحد و نوع عدد را اجزاء صوری نمی باشد بلکه تنوع عدد بنفس ماده است که وحدات هر نوع باشد که بخصوصها و وحدات بالاسر اجزای نوع و مجموع تلک الوحدات نوع متحصلست چه در تقویم الایمان آورده ایم که مراتب اعداد اگر چه مقومات و اجزاء نوع عدد نیستند اما از قبیل لوازم مرتبه نوع عدد پس اطلاق اجزای نوع نیز از قبیل لوازم مرتبه تنوع بایست از توسع از قبیل اطلاق حد بر حد توسعی بسیط عقلی مانند جنس عالی جوهر و ضوی انواع مطلقا و باید دانست که زوج الزوج مطلقا ناقص و نقصان او مر اختلاف ابدا بواحدی باشد و قانون استخراج اجناس تکثیر آنست که زوج الزوج را در فردی اول ضرب کنند پس اگر از زوج الزوج بر نصف آن فرد اول بقدر واحد زاید باشد چنانکه اربعه بر نصف سبعه و شانزده بر نصف سی و یک زاید است مضروب ایشان تام بوده

٤٢

باشد مانند بیست و هشت که مضروب اربعه و سبعه و چهار صد و نود
و شش که مضروب شانزده و سی و یکست و اگر بزیاده از ضعف واحد
زاید باشد چنانکه اربعه بر ضعف ثلثه و بر ضعف خمسه زاید است مضروب
ایشان زاید بوده باشد مانند دوازده که مضروب اربعه و ثلثه و بیست
که مضروب اربعه و خمسه است و اگر زوج الزوج کمتر از ضعف فرد اول
بوده باشد چنانکه چهار کمتر از ضعف یازده و کمتر از ضعف سیزده
است حاصل الضرب ناقص بوده باشد مانند چهل و چهار که حاصل ضرب
چهار در یازده و پنجاه و دو که حاصل ضرب چهار در سیزده
است و بوجهی دیگر تضعیف زوج الزوج چون اربعه کرده واحد را
از ضعف اسقاط کنند پس باقی را اگر فرد اول باشد چون سبعه در
ان زوج الزوج ضرب کنند تا عدد تام چون بیست و هشت حاصل
آید و از عددی زوج الزوج یکی کم کنند پس اگر زاید خواهند اقلی که
کمتر از باقی بود ما عدا الاثنین در زوج الزوج ما قبل ضرب کنند و
اگر ناقص خواهند اقلی که بیشتر بود حاصل مطلوب باشد مثلا از هشت
یکی کم کردیم هفت ماند اکنون اگر شش یا پنج را در چهار زنیم حاصل
که دوازده یا بیست است زاید و اگر چهار را در یازده یا سیزده یا
هفده ضرب کنیم حاصل که چهل و چهار یا پنجاه و دو یا شصت و
هشت است ناقص باشد و برین نسبت از ضرب شانزده مثلا در چهل و هشت
و در پنج هشتاد و در هفتصد و دوازده و در یازده صد و
هفتاد و شش و در سیزده دویست هشت حاصل آید و هر یک از ینها عدد زاید است
و از ضرب هشت مثلا در زیاده هشتاد و هشت و در سیزده صد و چهار و در هفده
صد و سی و شش حاصل باشد و هر یک از ینها عدد ناقص است و قاعده بعد

استخراج

استخراج متحابات آنکه از عددی زوج الزوج یکی اسقاط کنیم
و زوج الزوج ما قبل را با بقی افزاییم و نیز زوج الزوج قبل ما قبل
از ان باقی بکاهیم پس اگر هر عددی که ازین سه عمل حاصل آید همه اول باشند
مسطح حاصل ثانی و حاصل ثالث را در زوج الزوج ما قبل ضرب کنیم
تا اعظم متحابین حاصل شود باز مجموع این دو حاصل را برین
مسطح افزاییم پس حاصل الجمع را چون اول بود در همان زوج
الزوج ما قبل زنیم تا اصغر المتحابین نیز بحصول انجامد مثلا
از هشت یکی کم کردیم و چهار را با قی افزودیم و دو هم که نیز کردیم
از ان ثم ما طیقین زوج الزوجست از باقی کاستیم هفت و یازده
و پنج حاصل آمد همه اول پس مضروب یازده و پنج اعنی پنجاه و پنج را
در زوج ما قبل هشت اعنی چهار ضرب کردیم دویست و بیست حاصل شد
که اعظم المتحابین و عدد محبوبست باز ایشان یازده و پنج را بر پنجاه
و پنج افزودیم هفتاد و یک جمع آمد و چون او نیز اول بود در
چهار زدیم دویست و هشتاد و چهار بحصول انجامید که اقل المتحابین
و عدد محبست و برین قیاس از سی و دو یکی اسقاط کردیم و شانزده
بر سی و یک افزودیم چهل و هفت شد و هشت از ان کاستیم بیست و سه ماند
چون هر سه اول بود ثانی را در ثالث زدیم و سطح را که هزار و هشتاد و یک
بود در شانزده ضرب کردیم هفده هزار و دویست و نود و شش حاصل شد
که زاید و اعظم المتحابین و عدد محبوبست و سطح مذکور و مجموع قسمت با چهل و
هفت و بیست و سه را بر هزار و هشتاد و یک افزودیم هزار و صد و پنجاه و یک
آمد چون این نیز اول بود در شانزده ضرب کردیم هشده هزار و چهار صد و

صد و
شانزده

۴۳

شانزده مجصور سوت کناقص واصغر المتحابین وعدد محبب و مسطّلسم مزاج عا
شفیت و علی هذا القیاس فی سایر المراتب واما الیونانیین افلاطون الکهی این
اعداد را مغناطیس القلوب می نامد بنز وازیاب تطابق عوالم توافقات
و تعشقات مراتب عالم عدد را در وسم ورا و اسم توافقات و تعشقات
اشخاص عالم کیانیات میشمرده است محمد حدسی از اصحاب الذوق ذکر
کرده که جاذبیت مغناطیس حدید را از آن در هکذر تواند بود که نسبت مزاجی
ایشان بر مضاهات نسبت عددی بعضی از نواع اعداد متحابه آمده مزاج
جاذب بر نسبت عدد زاید و مزاج منجذب بر نسبت عدد ناقص بوده باشد
و بالجمله اعاظم حکمای الهیین و افاخم علمای ربانیین که مطامع حقایق و
طعوم دقایق را بذایقه قوت قدسی و ذوق ذایقه حدسی ادراک میکنند
متفقند بر انکه مراتب عوالم تکوین را بر مراتب عالم عدد نسبتکونیه را بر
مناسبات عددیه انطباقات و تایفات است و امتزاجات خواص عالم
عددی که اظلال ازدواجات اشواق و تشویقات و رسوم اعشاقات
معروفات و اشراقات انوار و اضواء عالم عقلیه مرآئی و معاییر حقایق
هویات تکوین و مکاییل و موازین مراتب کونیات وجودند و اگر کسی
را توفیق اطلاع بر جمیع خصوصیات نیز و خاصیات مراتب آن عالم
بشد احوال موجودات کائنه و کمیات و کیفیات حوادث ماضیه و آتیه
باذن الله سبحانه بر و منکشف خواهد بود و این حال نفس مقدس و ذات مکرم
باب مدینة العلم و دار مدینة الحکمة قاطن طینة الیقین و مولود کعبة
العصمة امیر المؤمنین و سید المسلمین علی بن ابی طالب و اولاده الاوصیاء
الطاهرین کابی جعفر الباقر و ابی عبد الله الصادق و ابی الحسن الرضا
و غیرهم من سادتنا المعصومین صلوات الله و تسلیماته علیهم اجمعین

بوده

بوده است ایشان دارند و در من ایشان دارند ایشان که سر زلف
پریشان دارند و ما در موثق کلام باز بر سر این مطلب خواهیم آمد
و نقل قول حکیم مسالة فیثاغورس سامیا بیان خواهیم کرد ان شاء الله العزیز
سبحانه صاحب کتاب قبس الانوار در کتاب مذکور باین عبارت آورده
کان علی بن ابی طالب علیه السلام احسب الناس وقیل ان یهودیا اتی الی علی
بن ابی طالب علیه السلام فقال یا علی اعلمنی ای عدد له نصف و ثلث و ربع
و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر من غیر کسر فقال علی علیه السلام
ان اعلمتک تسلم قال نعم قال اضرب ایام جمعتک فی شهرک و ایام شهرک
المضروبة فی سنتک یکن المطلوب ففعل و وجد ما طلب فاسلم الیهودی
و ما در شرح تقدمه گفته ایم امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیان عددی
خواسته است که جمیع کسور نه گانه از آن متصحح باشد بی کسر و همچنین از هر یک
کسور نه گانه الا چهار کسر که از هر یک از آن چهار یک کسر لا عن منکسر
آید پس فرموده است بجزء هفت در سی و ضرب حاصل ضرب که دویست و
ده است در سیصد و شصت تا هفتاد و پنج هزار و ششصد حاصل آید و آن
عددیست که کسور نه گانه متصححست من غیر کسر الا آنکه ربع عشر را ثمن صحیح و
ثمن عشر را ربع صحیح و سبع عشر را صحیح و تسع عشر را تسع صحیح نیست و این از مستغربات
دقایق و غرایب مسائلست و الحمد لله رب العالمین حق حمده
[illegible] در کتاب نفس از علم طبیعی و در طبقات علم
ما فوق الطبیعة منصة تبیین فیقات تقریر رسیده و ما در کتاب تقویم الایمان
بر جهت قصوی و مطلب اقصی باذن الله سبحانه بیان کرده ایم که مراتب ادراکات
انسانی از رهگذر حواس خمس جسدانی و جارحه سادسه عقلانی منحصر
در چهار نوع است احساس و تخیل و توهم و تعقل اگرچه وهم بر سبیل استقلال و

۲۲

انفراد مدرک نیست بلکه رئیس حواس و والی مشاعر دماغیه است بلکه بمشارکت
خیال ادراک میکند و این نحو تمیز کلیست که معانی غیر محسوسه است تخصص جزئیت
و خصوصیت مجاورت همه تلاحظ این اعتبار شریک سالونیاد در نمط ثالث
اشارات تثلیث قسمت کرده انواع ادراکات را شمرده است تجرید از لوا
حق مادیه و غواشی جولاهیولانیه در مراتب ادراکات بترتیب و تدریج
ازدیاد و اشتداد میپذیرد تا چون بنصاب استتمام رسد و مشخصات و عوارض
و مخصصات و کوانف محذوف شود جوهر طبیعت مرسله و سنخ ماهیت
مشترکه خالص از سواتر و شوایب ماند و رتبه معقولیت یافته در حرم اد
راک تعقلی متمکن گردد جوهر قدسی نفس ناطقه بذات عالم بدن محیط و
بکافه حواس و مشاعر و قوا و ارواح و مبادی ادراکات و تحریکات
فرمان فرما است و تعلق و تدبیر و حکومت و سلطنتش را قیاس عملک بدن
دو اعتبار است نظر بحال بدن و باین اعتبار از مباحث علم طبیعی و از احوال
موضوعات طبیعیه است و نظر بحال جوهر ذات او و باین اعتبار از مباحث
علم الهی و از احوال جواهر مفارقه است و اینست که مبحث نفس مشترک گشت بین
العلمین در علم طبیعی جوهر مجرد نفس را من حیث النزول والهبوط حال بدن
جسمانی ذکر نمود و در علم الهی جسد هیولانی را من حیث العروج والصعود
حال جوهر مجرد نفس و جوهر عاقل نفس را در دایره احاطه عقلیه
بیند نصف دور قوس هبوطی بود و نصف دور قوس صعودی بدو تر
هبوطی سیر نزولی کند از علم تعقلی تا بادراک احساسی که آخر هبوط است
و در قوس صعودی سیر عروجی از ادراک احساسی تا بعلم تعقلی که آخر صعود است
و جوهر معقول نیز با هبوط نفس بمرتبه حواس و مواطن مادیت و تکثر متنزل
و با صعود نفس بمقام عاقلیت بمرتبه تجرد و توحد مترقی است پس
حقایق معقولات در مراتب صعود و هبوط و مواطن تجرد و تعلق

باجوهر

باجوهر نفس ممزوج و منطلق و باحکام و خواص هر موطن از وحدت و
کثرت و لطافت و کثافت مخلوط و منصبغ است و از اینجاست که گفته اند العلم
التعقلی شأنه توحید الکثیر و الادراک الاحساسی شأنه تکثیر الواحد
و این احکام در مرتبه علم بسیط اجمالی و مراتب علوم تفصیلیه صور
متکثره که از ینبوع صورت وحدانیه اجمالیه علی التدریج و الاتصال
بتنوع و انشعاب مجاری پذیرد همین نسبت متحققست و بعضی این مسلک
را منهج تغییر العدد عقل متحیر گردانیده اند و همچنانکه در قوس صعودی
و سیر عروجی من الجنبة السافلة الحسیة الی الجنبة العالیة العقلیة حقایق
و ماهیات و هویات و انیات لباس محسوسیت در اطوار مختلف پوشند
کاهی بصورت اسماء و الفاظ و حروف و اصوات بر آمده بوساطت تموج
جسمی لطیف رطب سیال مانند هواء که منضغط باشد میان قارع و مقروع
و قالع و مقلوع مقاوم و متکیف شود بکیفیت صورت و متشکل بمقا
طع حروف از راه سماع داخل دروازه سمع شده هوای راکد محصور
در تجویف صماخ را متحرک سازد و بتوسط بدرقه روح مصبوب در عصب
مفروش بسطح باطن صماخ بساحت احساس قوت بنطاسیا رسد و کاهی بالبصر
با کیفیت سطوح و اشکال و اضواء و الوان متلبس گشته از رخنه روزنه
باصره مسلک زاویه رطوبت جلیدیه پیش گیرد و بجاده عصبتین
مجوفتین متقاطعتین برهنمائی روح مصبوب در تجویف عصبه
خود را بحرم ملتقی العصبتین و مجمع النور و حرم حس مشترک رساند
چه بحسب اکثری اغلبی که سماع و ابصار از طریق خارج و باخذ صورت از
ماده حاضره خارجیه میباشد مدخل تأدیه حروف مترتبه و کلمات
منتظمه و سبیل انطباع صورت مترتبه و لوح حس مشترک دروازه صماخ
سامعه و مسلک زاویه جلیدیه باصره است و اما امر الحالة الاتیة و رؤیت

١٠

انبیاء الله ملائکه را علیهم السلام وجهی است که در سدره
المنتهی دید و واضح سماویه آورده ایم بفضل الله تعالی و حسن توفیقه
پس سلطان نفس ناطقه بجانب ادراک و التفات متوجه شده
با عمال اقتدار آن حذف و تجرید و اخذ و انتزاع و ترکیب و تفصیل
و استعمالات و استخدامات قوت متخیله و متکره مدرکات و معانی
تسمات را از حضیض محسوسیت بذروه معقولیت رسانیده آورد
همچنین در قوس هبوطی و سیر نزولی من الجنة العالیة العقلیة الی
الجنة السافلة الحسیة چون صور علمیه معقولات را که از فیض
عالم عقل استفاده کرده باشد باستعمال و استخدام مدارک
باطنه و قوای خادمه سرحد ثغور اقلیم ظاهر و صلوح بروز
تجلی در مجالی و مظاهر رساند بمساعی جمیله و مبادی ادراکات
و تحریکات نفسیه تا کر شوق و اجماع عزم را انبعاث داده باذن
الله سبحانه عضلات بیست عضاریف حلقیه و حنجره را که عشر و قدر
فی عشر و فی علیهم الاسم و عشرون طرح جهانی است با عضلات
لسانیه و شفهیه با هتزاز در آورده جوهر هوای تنفسی را موضوع
ضوع حرکت موجی و کیفیت صوتی و معروض هیئت جهری و لغاتی
و تقطیعات حرفی ساخته بحسب مراتب و مقادیر حبس و اطلاق
نفس و کیفیات حدت و ثقل صور حروف بیست و هشتگانه
عدد منازل قمر که مرتبه ثانیه اعداد تامه است از مخارج شانزده
گانه اخراج نماید ذلک تقدیر العزیز العلیم و بتحریک اصابع و بکلوک
حکیک نحوی که هم انامل نقوش و ارقام حروف و کلمات را بر الواح
صفایح و اوراق نگارد خلیل نحوی که از ائمه علوم لسانیه است حروف

را باحیان ثمانیه نسبت کرده احرف عین را سوی الهمزه و الالف حلقیه
گرفته است و قاف و کاف را لهویتین و جیم و شین و ضاد را شجریه
باعجام الشین و اسکان الجیم لان مبدءها من شجر الفم و هو مفرجه
و صاد و سین و زای را اسلیه بالتحریک و تا و دال و طا را نطعیه لان مبدءها
من النطع و هو الغار الاعلی الذی هو سقف الفم و ظا و ذال و ثا
را لثویه و را و لام و نون را ذولقیه لان مبدءها من ذولق اللسان
و هو تحدید طرفه و فا و با و میم را شفویه و همزه و الف و واو
و یا را جوف و هو الثمه علی معنی انها تخرج من الجوف او تذهب فی هواء
لا تقع فی حیز ها اعتبار شانزده مخرج و تقسیم مخارج بمراتب مختلفه
بحسب ارتفاع و انخفاض حیز علی ما هو الاشهر اولی و اصوب است و بالجمله نفس
انسان ارض و شجره صعود و اسما و حقایق و هویات موجودات صور
علمیه حقایق اشیا که چنانچه در مطمون غیبی جلابیب عوارض را خلع
کرده بنفس ناطقه انسانی قائم و در جوهر ذاتش منطبع می باشد در ظهور
شهادی بلباس اسماء و الفاظ در آمده بنفس هوائی انسان قائم و در
هوا که تنفسش سایر می آید پس انسان بحسب جوهر نفس ناطقه ارض
حقایق است من حیث صورها العلمیه و بحسب تموج نفس هوائی شجره
موجودات است من حیث اسمائها اللفظیة و هما کام عنصر هوا باعتبار
شفوف و لطافت و مجانست با روح حیوانی که متعلق اول و مستقر
تعلق نفس ناطقه است این مناسبت و مشابهت با جوهر مجرد نفس دارد
و چون حقیقت صدا که مقابل ندا است آنست که هوای متموج حامل کیفیت
صوتیه در حرکت موجی خود بجسمی مصادم رسیده انضغاط طبی پیدا کند
موج بانطوی بجانب خلف و رجوع قهقری کرده و ابتدا آنست که حدوث صدا
معلول تموج هوای منعطف باشد لازم تموج هوای اول و اگر هر صوت صدا

صدا لازم باشد چنانچه هر ضوء را عکسی لازمست الا آنکه در زمان قصیر
قرب مسافه میانه مصوت و عاکس صوت بهیچ وجه آن صدا متعلق
احساس نمیشود و حقیقت عکس ضوء دوم آنست که بر جسمی صیقلی مقابل جسم
مستضیء افتد پس بقانون تشبیه یا ضرب امثال صور حروف و کلمات مختلفه
منتظمه مسموعه را نسبت با اصل حقایق و صور علمیه منطبعه در جوهر نفس
بمنزله صدا قیاس با اصل صوت یا بمنزله عکس قیاس بضوء اول یا عکس
اصل صورت مرئیه در جسمی صیقل چون آفتاب و آینه توان اعتبار کرد که
شدت صفای نفس اقتضاء انعکاس صور منطبعه در لوح دانش
جوهر ذات و بوجهی مجانس مشتق نقلتشو آمده سر میکند فاذن قد تم امر
نظام الوجود بالنفس القدسیة التی هی نسخة جامعة منتخبة من مجموع کتاب
العالم فاذا رجعت النفس الی باریها و صفاتها المتکثرة المتباینة و
اسماوها المختلفة المتغایرة الی صفاته الحقیقیة الواحدانیة
واسمائه الحسنی الکمالیة و عادت الی ابقاء الحق بالفناء المطلق فیه
سبحانه فقد رجع الامر کله الی الله وعاد الوجود کله الی صقع الله
والحمد لله وحده بمعنا الجسد و حقیقت حروف پیش و پس بوی
هیئت تقطیعیه عارضه است و پیش بعضی صوت معروض باعتبار معروضیت
و نزد بعضی دیگر مجموع معروض و عارض و همچنانکه نفس انسانی
بحسب جنس و اطلاق و حدت و ثقل و تقاطیع و کیفیات و مقاطع
و هیئات حروف و الفاظ را اسم کلمات و جمل کتاب قرائت آمر فعالی
الهی که تعبیر از حقیقت آن بلفظ کن شده است بحسب مراتب ابداع و اختراع
وصنع و تکوین بروفق اختلاف استحقاقات ماهیات و استعدادات
مواد را اسم ذوات کلمات و جمل و آیات و سور کتاب نظام
وجودات از این حیثیت ائمه تحقیق و مرهان امر ایجادی را نفس
رحمانی

رحمانی گفته اند و ذوات موجودات را کلمات الهیه و محققان علم
تفسیر در کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا کلمات را معلولات تکوینیه و انفعالیه قا
بلیت مقصود مدادیت صور کلمات غیر متناهیه دارد و در کریمه و لو ان ما فی
الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان
الله عزیز حکیم ارض را اقلیم و آفاق کل عالم وجود و اقلام را عقول
فعال و بحر را ماده مستعده عالم اسطقسات و سبعة ابحر را هیولیات
هیولیات هفت آسمان و کلمات را مصنوعات امر تکوینی الهی ربوبی
و معلولات قوت غیر متناهیه الشدیده فعالیت و تکوینات قیومی وجود
مخاطب بقول کن و مامور بامر صدور در ابداعیات و تکوینیات سنخ
جوهر ذات مجعولیت بحسب مرتبه ماهیت شارح اسمیه و صادر مجعول
حاصل بالفعل مرتسم بنفس رحمانی همان نفس حقیقت بحسب مرتبه
ماهیت حقیقیه بنابر آنکه در راه کعبه تحقیق موضع احرام میقات برهان
دیده است که جوهریات ماهیت بحسب مرتبتین ماهیت اسمیه و ماهیت حقیقیه
مختلف نمی باشد و فارق بین المرتبتین و رای تقدیر و تحصیل در مرتبه ماهیت
اسمیه و فعلیت و تحقیق در مرتبه ماهیت حقیقیه نیست و در نفس رحمانی
مطلقه ایجاد و وجود موجودیت متحد بالذات و متغایر بالاعتبار
وهمچنین ایجاد وجوب و واجبیت و همچنین مقوله فعل و مقوله
انفعال و مقوله حرکت چنانچه در کتاب تقویم الایمان و در کتاب سبع شداد
استیفای حق فحص کرده ایم نفس رحمانی که مطلق امر ایجادیست منبعث
است از محض علم تام محیط بخیریت ذات مجعول و بلابدیت از ایجاد او
در نظام اکمل وجود که عین مرتبه ذات قیومیست همچنانکه نفس انسانی

و بحر را هیولی عالم کون و فساد گرفته اند که بحسب قوت استعداد یتم

فعلم

حامل حروف وكلمات منبعث است از مجموع علم واجماع شئون شتى وقتى كه
كن واعتبار ايجاد وايجاد مجعول بعلم شأن حقيقت وسنت ذاتى (واختيار صفت وشئون م)
رحمت جاعل قيوم واجب بالذات است واعتبار وجود ووجوب ومو
جوديت وواجبيت وصف ذات مجعول ممكن بالذات واجب بالغير و
اصل ذات مثل المجعول بما هو معلول مجعول از شئون ونعوت
وحيثيات واعتبارات ذات جاعل است وچون مستبين آمد
كه مطلق امر ايجاد وقوع كن نفس رحمانيت واين اطلاق در حديث
شريف وسنت كريمه رسول كريم صلى الله عليه وآله وسلم وارد است كه
انى لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن ومراتب ايجادات ومعلولات بخصوصيتها
تقاطيع خصوصيات حروف وكلمات كتاب وجود يس منفتح شد كه
ذات حق قيوم متكلم است كه ذوات موجودات اقاويل وكلمات وحروف
والفاظ اوست واين معنى در نصوص احاديث اوصياء طاهرين صلوات
الله وتسليماته على ارواحهم واجسادهم بخصوص سمت ورود يافته است
سابعهم مولانا الكاظم موسى بن جعفر عليه السلام در دعاى موسوم به دعاء
مستجاب كه سيد فقيه معظم ابو القاسم رضى الدين على بن طاوس رضى الله
تعالى عنه در كتاب مهج الدعوات روايت كرده ميفرمايد يا من قوله
بعد از انكه اين حقايق بمنصه تحقيق رسيد اكنون بايد دانست كه علماء
وحكماء واصحاب حديث وفقهاء جميع فرق وعلماء امم باجمعهم باعتبار حساب
جمل بجيم مضمومه وميم مشدده مفتوحه ومراتب اعداد حروف بيست و
هشتگانه نحبه آن حساب مقطعات حروف كريمه الم در صدر اولى الزهر
الزهراوين تنزيل ايقا احبار يهود بنجم مدت اشرف بيت المرسلين صلوات الله
وتسليماته عليه وآله المعصومين شتافته بموقف عرض رسانيدند كه كيف
ندخل في دين مدته احدى وسبعون سنة فتبسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

فقالوا

فقالوا فهل غيره فقال عليه السلام المص والر والمر فقالوا اختلطت
علينا فلا ندرى بايها ناخذه رئيس المحدثين ابو جعفر الكليني رضوان
الله تعالى عليه در كتاب حجة كتاب كافى بسند صحيح عالى الاسناد روايت كرده
عن عبد الله بن المغيرة عن اسمعيل بن ابى زياد عن ابى عبد الله عليه السلام قال اسلم
ابو طالب بحساب الجمل وعقد بيده ثلثا وستين وثلثا وستين حرص وبسند
ديگر مرفوع روايت كرده عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان اباطالب اسلم
بحساب الجمل قال بكل لسان ... وصدوق الامة عروة الاسلام ابو جعفر
محمد بن على بن بابويه رضوان الله تعالى عليه در كتاب كمال الدين وتمام النعمة
بطريق صحيح الاسناد روايت كرده از ابى القاسم بن روح روح الله
روحه سأله رجل ما معنى قول العباس للنبى عليه السلام ان عمك اباطالب قد اسلم
بحساب الجمل وعقد بيده ثلثة وستين قال عنى بذلك اله احد جواد وتفسير
ذلك ان الالف واحد واللام ثلثون والهاء خمسة والالف واحد والحاء
ثمانية والدال اربعة والجيم ثلثة والواو ستة والالف واحد والدال اربعة
فذلك ثلثة وستون ... ومناط بودن احاديث وحديث كريم نبوى يا على
ويل للعالم لا يعرف تفسير ابجاد ... ديگر تعلموا ابجاد وتفسيرها
فان فيها الاعاجيب كلها فويل لعالم جهل ابجاد وتفسيرها وحديث
ان عليا عليه السلام كان يعرف الفتن من حساب ... وساير روايات
مستفيضة الطرق معتبرة الاسانيد درين باب كه از حد حصر واندازه
استقصاء بيرونست بحسب تواتر قدر مشترك در افادة قطع واعطاى يقين
محتاج بتقويم شواهد ومؤيدات نيستند وبالجمله عالم الحروف به عالم عدد
وعالم عدد به عالم كون ومناسبات عالم حرفى به مناسبات عالم عددى ومباينات
عالم عددى به ممازجات ومخالطات عالم كون منطبق است حرف بمنزله

٤٨

جيب عكوس و جلد بمنزله جيب و كون بمنزله حركت كوكب بمدار هر
جسمي و جسدي و طبعي و مزاجي كه در عالم شهادتست از اعلى تا اسفل روحيست
در عالم غيب و من عند الله العزيز العليم سبحانه بتصريح هر حرفي از حروف
ملكي از ملائكه و تدبير هر اسمي از اسماء نوري از انوار مفارقه موكل شده
ائمه فن و رؤساي صناعت حقيقت مقوله حروف را بر جنس متطابق
تقسيم كرده اند ذهني فكري و لفظي قولي و رقمي كتبي حكيم متاله فيثاغورس
يوناني در ترتيب مراتب و خواص طبايع انواع ثلثه نسب عدديه و هندسيه
و تاليف نغمه و عالم و زبده عالم عددي را عكسي از انوار عالم عقلي
و لمحه از اضواء عالم قدسي و عالم حرفي را جسد روح عددي گرفته
است و اكثر فيثاغورس گفته اند انما يتقوم حال الموجودات من العدد و
ايضا التاليفات الهندسية على مناسبات عددية و لهذا صارت المحركات
السماوية ذات حركات متناسبة هي اشرف الحركات و الطف التاليفات و
الحروف المجردة عن المادة من المبادي كالالف في مقابلة الواحد و الباء في
مقابلة الاثنين الى غير ذلك من المقابلات و الشرايع التي وردت بعقائد الصلوات
و الزكوات و ساير العبادات انما هي لايقاع هذه المناسبات في مقا
بلة تلك التاليفات الروحانية ... اعتراضي كه شهرستاني در كتاب
ملل و نحل در باب حروف كرده و گفته ... ادري قدروها على اي
لسان و لغة فان الالسن تختلف باختلاف الامصار و الازمان و على اي و
من التركيب فان التركيبات ايضا مختلفة فالبسايط من الحروف مختلفة
فيها و المركبات كذلك بخلاف العدد فانه لا يختلف اصلا از درجه صحت
ساقط است چه هيچ تا عدد مختلف نيست حروف بيست و هشتگانه في
انفسها نيز باختلاف مدن و امصار اختلافي ندارد و اختلاف في الهجيم
و تلفظ تركيبات باختلاف السنه و لغات با اتفاق بر اعداد بسايط

ضايع نيست

ضايع نيست فان الحروف اشباح و الاعداد ارواح در عالم تشبيه و تمثيل
عالم عدد و عالم حرف قياس بانسان كبير بمنزله ذهن و قوت متخيله است قياس
بانسان صغير و حصول صورت در ذهن از مبادي حدوث صورتست
در خارج از متواترات روايات است كه ثامن انوار العلم و الحكمة و اصحاب
التطهير و العصمة سيدنا و مولانا ابو الحسن الرضا عليه السلم بر ظهر عهد
نامه مأمون عباسي خليفه در باب تفويض خلافت رقم فرموده كه الجامعة
و الجفر يدلان على ضد ذلك و ما ادري ما يفعل بي و لا بكم ان الحكم الا لله يقص
الحق و هو خير الفاصلين تنزيل كريم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للعالمين بر خواص حروف مفرده كلمات فارده و نتايج مركبات
حرفيه و تركيبات اسميه تنصيصي است هويدا هر گاه هر بنائي را منفعتي
و هر گياهي را خاصيتي بوده باشد پس اعضاي شجره نطق و عناقيد
تاك معرفت بحسب الخواص و المنافع فوق الحد و وراء القياس خواهد بود
و در اصطلاح ابناي حقيقت بيان خواص بسايط و مركبات حروف
و اسماء و آيات و ادعيه را باب ادويه مفرده و قرابادين طب روحاني
ميگويند و در صدد اين باب گفته اند رفع الاصوات في صوامع العبادات
بخلوص النيات يحل ما عقدته السماوات الدايرات در كتاب
ايقاظات نكات دقيقه و اسرار لطيفه در باب دعا و استجابت بفضل
الله العظيم سبحانه ... [illegible] بسايط حروف
همه زمينيات الحصول و زمانيات الوجوديه و هيچ حرفي آني التحقق
نيست چه بحركت حاصل ميشود و منحصرست كه از انضمام غير منقسمات
ممتدي مقداري و هويتي اتصالي ممكن التحصيل نيست و تحقق خلاف
مقادير ازمنه حصول بحسب اختلاف مراتب حفز هواء و فتح عضلات

۱۰

واختلاف مراتب مقاومات واصناف ضغاطات وجبات واطلاق قوة وضعفاً وكثرة وقلة وكماً وكيفاً بتفصيلی که ادای حق مقام فقدان آن کند مکانی از بیان نیست و مقامی از بیان اوسع نخواهد اکنون اجمالی از آن متکفل بوده باشد عنان سخن بسمت بیان آن منعطف داریم

حروف در اعتبار جملی بحسب زبر و بینا منقسم است بظاهر و باطن ومسمّا و اسم بینات و باطن فضل اسمست بر مسمّا که زبر و ظاهر عبارت از انست و این اصطلاح از مطاوی اسرار قرآن حکیم اخذ کرده اند

حیث قال عز قائلا فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر نسبت میان اسماء حروف و مسمّیات اجمال و تفصیل است چنانچه میان نحو عقلی و محدود حقیقی قد استبان فی فن المیزان آنچه در صورت تفصیلی اسمی ظهور دارد باطن صورت اجمالی مسمّاست تسمیه فضل اسم بر مسمّا بینات از ین جهت است و بینات بقسمت اولی ثنائی منقسم میشود بیکی و دو و آنچه یکی باشد جز الف نتواند بود مانند بینات یا و تا و ثا و حا و نظایرها و آنجا که دو تا باشد از آن دو یکی البته حرف مد بوده باشد الا الف که حرف مد در بینات او مدخل ندارد و عین و غین که حرف مد آنجا هست اما نه صورت تعدی بسوی این تقسیم بتثلیث اقسام ثلاثی میشود و بیشتر بعضی از ارباب این فن بینات علی العموم دو حرف و در یاء و تاء و ثاء و اشباهها همزهٔ آخر اسم معتبر میباشد بنابر انکه گروهی از علماء همزه را حرفی دیگر اعتبار کرده اند ورای الف و حروفی که بینات واقع میشود هشت حرف است که در عالم حرفی حمله عرش اظهار بطون و صور تفصیلیه اسماء حروف ایشانند همچنانکه در عالم جملی وجودی حاملان عرش هستند و حمله عرش ربک یومئذ ثمانیة ترکیب الوف منیف جامع هم شده اینها باعتبار جامعیت حروف مد و حروف دایره اصول کلیه حروفند و مراتب بطون حروف بحسب اختلاف طبقات بینات

تقسیم می یابد بثوانی و ثوالث و روابع و خوامس هر چند طبقات بطون حروف بحسب مراتب تفصیلیه بینا اسم بیشتر ظهور مرتبه اجمالی ظاهریت مسمّا اقوی واشد و نهایت تکثر طبقات بینا مخصوص چهار حرف است سین و شین و عین و غین که مراتب طبقات هر یک پنج حروف غیر مکرره طبقات هشتست یکی حرف مرتبه اجمالیه ظاهر مسمّا و هفت حروف مراتب تفصیلیه بطون بینات اسم بر وجه س ی ن ا و د ف م و علی هذا السبیل ع ی ن ا و ل ف م طبقه اولی که ظاهر و مسمّاست اول و طبقه ثانیه که اول مراتب بینا نست ثوانی و طبقه ثالثه که مرتبه ثانیه بطون است ثوالث و طبقه رابعه که بطن ثالث است روابع و بطن رابع که طبقه خامسه است خوامس یکی از اشارات که نزل القرآن علی سبعة احرف بر آن منطوی است اینست و آنچه فاضلی از افاضل اصحاب بود و قدر رساله حروف گفته است که هیچ حرفی ظاهر تر از صاد نیست که بر هفت مرتبه منطوی است از طبقات بطون است چنانچه از ین ترتیب ظاهر میشود ص ا د ف ا م ی و هذا در هر جا که صاد بود او را دلالتی بر طرف ظهور می باشد و باز گفته باعتبار صور کلامی صادین در اقصی غایات صورت واقع شده اند از آن که هر یک را هفت مرتبه از مدارج بطون هست که بینات ایشان میشوند و هیچ حرفی از سی و چهار نمیگردد و از ین رو در میان ترتیب بر درجه کلامی واقعند و جای قلب گرفته اند بسموی که او را افتاده است از جمله وجوه و مراتب جلد صادین اگرچه در عدد طبقات با مراتب سین و مراتب عین موافق است و لکن طبقات سین و عین غیر مکررات در عدد از یدا آمده است چه طبقه روابع حروف اربعه بر دو حرف غیر مکرر مشتملست و در طبقه روابع صادین بیش از یک حرف نیست و میتوان و باید دانست

که حرف در لغت بمعنی طرف است و جانب قال العزیز و من الناس من یعبد الله
علی حرف و تقاطیع هوای تنفسی متموج را از آن حروف گفته اند که اطراف
کلامند و در اصطلاح اصحاب این فن لفظی است مشترک میانه چهار
معنی گاهی حرف گویند و مجرد ظاهر که مسمات خواهند و گاهی همچنین
بینات تنها و گاهی اسم که مجموع او که ثوابت است یعنی طبقه ظاهر و اول بطون
که طبقه اولی بینات باشد و گاهی جمیع مراتب و طبقات با سرها
و حق اصطلاح در تسمیه طبقات بیش از آنکه طبقه ظاهر را درجه
خوانند چه حروف و مبانی درجات ترکیب کلامی اند و طبقات بطون
را دقیقه و ثانیه و ثالثه و رابعه مثلا ص درجه و آد دقیقه و ر و ف
ثانیه و م ثالثه و ی رابعه و در اطلاق لفظ حرف آنکه باشتراک میانه
پنج معنی قرار دهند چهار آنها که مذکور شد و پنجم مجموع مراتب بینات
و بطون چه همچنانکه طبقه زبر در طرف ظاهر است طبقات بینات و بطون
باسرها در طرف باطن است و ما بعد از این در استعمالات بنا بر این اصطلاح
مقصود خواهیم نهاد ان شاء الله العزیز العلیم و تقسیمی دیگر ثنائی که
تقسیم بنورانی و ظلمانی است حروف نورانیه مقطعات چهارده
گانه قرآنیست که طایفه از سور کریمه بآنها تصدیر یافته صراط علی حق نمسکه
جامع همه آمده است و حروف ظلمانیه چهارده باقی تقسیمی دیگر به بسیط
و مرکب درجات علی الاطلاق بسایطند و هر یک از دقایق و ثوانی و
ثوالث و روابع منقسم بمرکبات و بسایط و سایر تقاسیم بسایط اما
نیز تقسیم بمستعلیه و منخفضه و مطبقه و منفتحه و مجهوره و مهموسه
و شدیده و رخوه و حروف مد و غیرها و مجره و قلقله و مقابلها و
حروف ابدال و قسیمها همه اعتبارات شیخیه تجسدیه است و اما تقاسیم

در

در اعتبار روحانی بحسب حال عدد و مزاج بر این نمط است حروف بسیط
یا زوج است یا فرد افراد پنج حرفند آج هز ط و ما عدای اینها همه
از واجند و فرد یا فرد اول است یا فرد الفرد فرد اول چهار است آج هز
و فرد الفرد همین ط است و زوج یا اول است یا زوج الزوج یا زوج
الفرد اول در ازواج همین ب است و زوج الزوج دو حرف است د و ح
باقی همه زوج الفرد و باز زوج بحسب مزاج عدد یا تام است یا زاید
یا ناقص حرف تام همین و است که مزاج اجزاء عددیه مساوی اوست
و حرف زاید مانند م که مزاج عددیش زاید است و ک که مزاج جنس عدد
حیب است و هو نیز و حروف ناقص مانند د که مزاج جنسش ج است و ح
که مزاج جنسش ز است و ی که مزاج جنسش ح است و چون حروف بسیط عنصر
کلام و اسطقسات ترکیب قولیه اند تطبیق عالم حرفی بر عالم وجودی
اقتضای آن کرده طبایع و احیاز عناصر و اصول عالم کون را در
در اصول و اسطقسات عالم قول اعتبار کنند چنانچه امام یونانیین
افلاطون الهی در کتاب الواح و معلم مشائیه یونان در کتاب الهطلها
اصطلکات ذکر کرده اند پس در ترتیب طبیعی ابجدی اوائل رباعیات
سبعه یعنی ا ه ط م ف ش ذ عنصر ناری و صاحب طباع حرارت و یبوست
بوده باشد و ثوانیها یعنی ب و ی ن ص ت ض عنصر هوائی و بر طباع
حرارت و رطوبت و ثوالثها یعنی ج ز ک س ق ث ظ عنصر آبی
و صاحب طباع برودت و رطوبت و روابعها یعنی د ح ل ع ر خ غ
عنصر خاکی و بر طباع برودت و یبوست تکمله للجزو که
حقیقت مقوله حرف را سه مرتبه متطابق است که هر یک مشتوی از
مشاعر ثلثه قلبی و سمعی و بصری اختصاص دارد اول ذهنی فکری که
صور متمیزه خصوصیات حروف در قوت متخیله متکلم مرتسم شده نفسی

باجماع شوق متاکد مبدا او حرکات آلات و اهتزاز عضلات که مناط
ایجاد آنها باشد میشود دوم لفظی قولی که بعقد ادخصوصیات حرکات
وسکونات عضلات و آلات و بحسب اختلاف طبقات مخارج از
حناجر و لهوات و السنه و شفتهات هوا و تنفس عارض شده
بر مجالی اسماع جلوه ظهور نموده مراتب حقایق و هویات ممکنات
ومعقولات را حکایت میکند و عقول و نفوس بنی نوع انسان را
بر جمیع ذرات عوالم آفاق و انفس مطلع میسازد و از اسرار نظام
کل من الازل الی الابد خبر میدهد سوم رقمی کتابی که بدستیاری
اصابع و انامل بر الواح کتب و صفایح اوراق صورت تصویر و تسطیر
می پذیرد و بر الباب بصایر و احداق ابصار کشف رموز حقایق و هتک
استار اسرار میکند روح حرف مرتبه عددی و قلبش صورت نطقی
کلامی و جسدش صورت رقمی کتابی است و کمیت ارقام حروف
بیست و هشت صورت اصلی و بیست و دو نقطه فرعی است که مجموع پنجاه
رقم باشد بیست و هشت مرتبه ثانیه عدد تام است و بیست و دو مزاج
عدد بیست که عدد عقد ثانی عشرات و مسطح مرتبه کمال عدد مستدیر است
و پنجاه مزاج چهل که عقد رابع عشرات و مسطح کمال عدد و خاتم
خاتمة النهایات است لا محاله تمامیت فضل و خاتمیت کمال را جامع آمده
از جهت اتم الادیان و سید اللغات و ام الکتاب و خاتم الرسالة والنبوة
صلی الله علیه و آله و سلم تنزیل آن مخصوص گشته خوش علو زبان وحی تر
جمان معجز بیان شش کمیت خوش عنان بلاغت و بر اقوی برنشان
براعت سوار شده فهو داود تیت جوامع الکلم سواد اعظم حکماء
اسلام و فلاسفه یونان مخارج بیست و هشتگانه را از شرطین و بطین

مالحرک

تا آخر اعتبار کرده طبیعت هر حرفی مناسب و مشاکل طبیعت منزل
منسوب الیه دانسته اند همچنانچه نفس کلیه فلک کلی قمر باشواق و ابتهاجات
و شروقات و انعکاسات اشعه انوار قدسیه و تخیلات صور اوضاع جرمیه
مبدا میل استداری و حرکت خاصه مستدیره بوده بتقدیر العزیز العلیم
حلول جرم قمر در هر منزلی وسیله ظهور اثری از آثار قدرت کامله الهی
در اطباق عالم کون و فساد میشود همچنین حقیقت حرفی در مدارج
مخارج صوری تقاطیع محکمه را آمده بر هر صورتی خاصیتی مناسب
مترتب میگردد و همچنانکه از منازل قمر همیشه در ادوار حرکت فلکی که
چهارده منزل فوق الارض است و ظاهر و چهارده تحت الافق و مخفی از
حروف نیز چهارده حرف نورانیست و چهارده ظلمانی و در طی تراکیب
کلامیه چهارده حرف لام لام تعریف در آن مدغم و مخفی و چهارده باقی
با اظهار لام تعریف بی ادغام و اما عبارت بعضی از فضلاء متاخرین در
رساله خواص حروف که چهارده حرف که لام تعریف مدغم و مخفی میشود
و آن اینست ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن و چهارده غیر مدغم
و آن بواقیست از مسلک استقامت منحرف افتاده است و چهارده حروف
بلد و چهارده دیگر مقابل آن که بد واقع میشوند و ارسطو طالیس
در کتاب اصطکاکات میگوید هر حرفی از اصطکاک کوکبی خاص برج
معین از بروج معین حادث شده اول مریخ بالوار در درجه برج حمل
مرور کرد و از اصطکاک ایشان الف تولد یافت و علی هذا السبیل
حروف هر حرفی را با اصطکاک مرور کوکبی بجزوی معین از فلک متعلق
داشته اند و همانا که این سخن را اسلوب رمز و مسلک ایماء اشارت
باشد بمناسبت طبایع حروف با طبایع کواکب و طبایع بروج اتصالات روح

وهو العلامة المحقق الدوانی مد

مثلا طبیعت الو باطبع مریخ وطبیعت او که درجهٔ حمل که خانهٔ مریخست
حقایق بزبان رمز بیان کردن وبرهانیات در صورت خطابیات آوردن
ومعقولات را بلباس محسوسات پوشانیدن دأب حکمای اقدمین وشیوهٔ
عقلای اولین بوده کما انّ اوایل مرموزه براَلسنهٔ جماهیر ومشاهیر
دایر ودر اسماع اکابر واصاغر سایر است واین شیوه مخصوص حکما
وفلاسفه نیست بلکه سنت حاملان عرش نبوت ورسالت وشیمهٔ خازنان
اسرار ربوبیت والوهیت همیشه برین منهج جاری بوده است سرسویدای
وصال خونین مقلس راست مایم داران جهانیم همه ابنا زانند
شریک ما در دیار است حکماء اهل اسلام الشیخ ابو علی بن سینا در رساله
اثبات نبوت باین عبارت میگوید ان المشترط علی النبی ان یکون کلامه
رمزاً والفاظه ایماءً وکما یذکر افلاطون فی کتاب
النوامیس ان من لم یقف علی معانی رموز الرسل لم ینل الملکوت
الالهی وکذلک اجلة فلاسفة یونان وانبیاؤهم کانوا یستعملون
فی کتبهم المرامیز والاشارات التی حشوا فیها اسرارهم کفیثاغورس
وسقراط وافلاطون ولما افلاطون فقد عذل ارسطاطالیس فی اذاعة
الحکمة واظهاره العلم حتی قال ارسطاطالیس انی وان عملت کذا
فقد ترکت فی کتبی مهاوی کثیرة لا یقف علیها الا الیسیر من العلماء
العقلاء ومتی کان یمکن النبی علیه السلم ان یوقف علم العلم اعرابیا جلفا
لا سیما البشر کلهم اذا کان مبعوثا الیهم کلهم ٭ ودر کتاب کافی
کلینی ودیگر اصول حدیث احادیث حاملان علم وعصمت وحافظان
دین وملت صلوات الله وسلامه علیهم متظافر آمده است که تعبیر از
حقایق در کلام نبی علیه السلم بمیبا شد لا بمقدار عقول امت و

ارسطالیس
المعلم

انذار

واندازهٔ افهام جماهیر وبمقدار عقول مقرره وقضایای معلومه است که
اکثر الناس تخییل للتخییل اطوع منهم للتصدیق والی الخطابة اشوق
منهم الی البرهان پس رمز را در اکتساب عقول وانقیاد نفوس
منفعتی عظیمست دیگر آنکه ابتدایات عقود این مقام آنکه همچنانکه
در جزو عاشر معلوم آمد که در مراتب عالم عددی که نفوس اشخاص
وارواح ابدان حروفند غیر مستدیر ومستدیر تام ودایر غیر تام
الاستدار می باشد ومطلق استداره مختص بمرتبه عقود مشترک
میان آنهاست همچنین بباید دانست که در قلم عالم حرفی که عبارتست
از حروف نطقیه کلامیه نیز دایره هستند الدو هست چون واو که
از افق هوای ما بین الشفتین طالع شده باقصی المخارج میرود و
باز بافق خود عود کرده از همان مطلع بعینه طلوع میکند وستدیره
همین حرفست نعم لفظ نمو جامع اینهاست وهر یک از حروف ثلثه
مذکوره ماده وباطن جمیع حروفند وقلب وباطن یکی از آنها شده است الف که
در میان همه مخصوص بتقدم ذاتی وتقدم رتبی وتقدم مشرفی ودر
نطوق بیانات حروف باسرها داخل است قلب وباطن واو آمده است
از جهت او در میان ایشان صاحب تقدمست و دیگر آنکه در حروف رقمیه
کتابیه که حسب حقیقت حرفی اند است که حسب عدد تام الاستداریة
خمسه است دایرهٔ تامه آمده است ون که مدد شرح خامس عقود
عشرات وکمال مرتبهٔ خمسه است قوسی اعظم از نصف دور وهم
مشتمل بر دایره وخطی مستقیم وو دایره وخطی بلا قوسی وار نصفم
حرف مستدیر تام کتابی اعنی ه وحروف دایره کلامی اعنی و وهو
صورت اسم اعظم است حاصل آید وچون در نهایت فطرت بلکه در

٥٣

بدایات عقود مبتنی است که استداره افضل کمالات اشکال و دایره صورت
جمعیت کامله است هر آینه این حروف در میان حرفها صاحب جمعیت
مراتب کمال باشند و لهذا علامت جمع واقع میشوند و دلالت
ایشان بر جمعیت است و نیز باید دانست که اصول ارقام حروف
کتابی بیش از پانزده صورت ندارد بعد اقل او فاق عددیه ا ب
ج د ر س ص ط ع ف ک ل م ه ی و اگر نقط و همزه را نیز
اعتبار کنند بنا بر آنکه صاحب صورت رقمی اند اگر چه بدایره معدودیت
در نمی آید عدد صور ارقام هفده میشود بعدد رکعات صلوات
مفروضه حضریه و این وقتیست که حروف به بساطت و صرافت تجرد
و اطلاق خود باشد در حضرات قدس و تنزیه و لجهان آمیزش
و آلایش بنا مده صورت ترکیب کونی نگرفته باشد چون در عالم
آمیزش ترکیبی جلوه ظهور گیرند از لباس صورتی چند که مظاهر
هویات ایشان باشد گریزی نخواهند داشت و آن به صورتست که
بمنزله نه مقوله مشهوره عرض می آید که بمنزله تمذهب مشهود
بنا ظهور عالم شهادت است آنست سه حرکت که بحسب انفراد و ازدواج
شش میشود و سکون و مد و تشدید پس مبلغ صور رقمیه
حروف بنا بر بیست و شش میرسد اصحاب ذوق از غایت فن گفته
اند انزال و تنزیل که کتاب حاصل آنست حرکت نزولیست از جهت علو
بجهت سفل و از بلندی وحدت ذاتی و بود بسوی پستی کثرت
نغل و غود و روشنست که اول صورتی که از حرکت نقطه حاصل
میشود صورت خطی است و آن صورت الف است که اصل و مقدم
حروف

حروفست و بعد از آنچون حقیقت ظهور و نمود که غایت حرکت
نزولی است مستتبع دیگر حرکات انبساطی میباشد بالضروره ذات
الیمین و ذات الشمال منقلب گردد و بدایره منتهی شود پس اگر
نهایت جمعیت از حرکات ملاحظه نمایند و تمام صورتی که از آن
ظاهر گردد آن میم است و اگر واسطه و برزخ میان این دو طرف
خواهند که نه به بساطت الف باشد و نه بجمعیت میم آن لام است چنانچه
در اسم او اشعاری ظاهر باین معنی هست پس الم جامع سایر صور
رقمی باشد بر این تقدیر چنانچه بر ارباب فطانت پوشیده نخواهد بود و
آنچه مقرر و مؤید این اصل است از قواعد حکمی آنست که برهان ثابت شده
که صورت ابعاد تعلیمیه جسم که هر که چه در عالم حس و خیال ظاهر گشته
بسبب تلبس بملابس اوست بلکه هر چند در حلی صورت در آمده از آن عاری
نمیتواند بود اصول آثار سه بر دو نیست یا خط است که آن طول تنها است
یا سطح است که از طول است با عرض یا جسم تعلیمی است که آن مجموع طول و عرض
و عمق است و آن صورت اول است و آن صورت دوم و آن صورت
سیوم و وجه تطابق بین الکتابین اعنی کتاب وجودی و کتاب حرفی
در مقر لسخود مقرر است و از تقاسیم حروف کتابی یا آنکه بر این نمط است
آنکه هر حرفی یا مفرد است که در صورت رقمی شریک ندارد چون ا و ه و
ک یا مثانی که یک شریک بیش ندارد یا مثالث که دو شریک دارد
و در میان این اقسام مثانی برزخ واقع شده و در ترتیب وضعی
ابتثی جای قلب گرفته است و آن چهارده حرفست که هر دو دو بر یک صورتند
از دال تا قاف و مثالث که شش حرفند از نون تا خاء حکم کبری است و علما امر
تجلیات وحدت حقیقی صورت تقدم یافته اند و از مفردات که هشت حرفند
الف که رتبه تقدم اصلی دارد در صدر مسند ترتیب بر همه حروف متقدم آمد
و هفت دیگر در آخر ترتیب مقام گرفته اند و حروف بقسمت ثانی منقوطند

بعض الفاضل الدوانی رحمه

وغیر منقوط پانزده وغیر منقوط سیزده بعضی از متاخرین افاضل اسمهوری بزرگ افتاده در رسالهٔ خواص حروف گفته است چهارده منقوط است وبمنزلهٔ ظاهر وچهارده غیر منقوط وبمنزلهٔ مخفی وباز منقوط پانزده که بتقسیم تثلیثی من حیث اعتبار النقط ماحد ومثانی ومثالث آمده اند مثالث ث ش مثانی ت ق ی ذ ه حروف باقی ماحد حروف دارض کلام گرفته اند ونقاط را جبال حروف ونقاط را اجامره به شمرده اند وحروف را ماینعهٔ سیاله وحروف کلامی که عبارت از هوائی متموج جبت که در طی مخارج صور غوجانش محسوس میشود بحسب حدود مخارج ترتیب طبیعی دارند ودرین ترتیب هم الف را صاحب تقدم است که از اقتضای مخارج که مبدا تموج آن هوا آمده ظاهر میگردد وسایر حروف باعتبار این ترتیب طبیعی بتثلیث قسمت منقسم بر قسم میشود حروف حلقی وحروف لسانی و شفوی وهمچنانچه الف در مرتبهٔ ترتیب طبیعی مخارج حلقیه اول وصاحب تقدم است همچنین لام در ترتیب طبیعی مخارج لسانیه و میم در ترتیب طبیعی مخارج شفویه پس الف لام میم بنابر اصل نطقی کلامی نیز صاحب جمعیت مراتب کمال وجامع سایر حروف باشند همچنانکه بر اصل رقمی کتابی چنانچه سبق ذکر یافت واما با اعتبار اصل عددی همچنانکه آنچه اصول مراتب طبیعیه عدد واصول ارقام عددیه از یکی است تا نه که بحسب ذات خود بی ملاحظهٔ نسبت بغیری باعتبار مسبوقیت بمرتبه از مراتب سابقه تاصل حصول واصالت تحقق دارند بخلاف باقی مراتب اعداد که هیچ یکی مسبوق نیست باعتبار مرتبه متقدمه عدد صورت پذیر نیست همچنین ابجد هوز حطی بحسب عدد اصول متاصله التحقق اصیل الحصول اند واز اعتبار مجموع عدد آدم بحصول می پیوندد وسایر حروف از اعتبار ضرب بعضی

ازینها

ازینها در بعضی بسیطةً او مکررةً ومرةً واحدة او مرات شتی در لوح وجود صور تارتسام می پذیرند بر اصحاب فطنت پوشیده نخواهد بود که عنوان صحیفهٔ فضل ودیباچهٔ کتاب شرف عالم حروفست که همچنانکه حقایق وهویات وخواص وصفات ولوازم وعوارض سایر اجزاء نظام جملی عوالم وجود بترکیب حروف کلمات در دام اقتناص قوت نظری میافتد حقیقت حرفی وخواص ولوازم بسایط ومرکبات حروف نیز بهمین دام خود در مشکار گاه نظر ومجال ودامگاه تعبیر بچنگ شرح وتعریف بیان می آید مانند طایفه از مفهومات امور عامه که شامل ذات خود وفرد نفس خود نیز آمده اند چون مفهوم موجود مطلق ومفهوم شیء ومفهوم کلی ومفهوم طبیعت مرسل وماهیت لابشرط ومانند قاعده قسطاس فرد تیم که در ازالهٔ شکوک از خود نیز رکنی است رکین وآیتی مبین واز سخنان که بعضی از افاضل اصحاب حروف گفته است حرف از روی تحقیق عبارت از صورتیست فرو فرستاده از آسمان قدس که هرچه هست او پیدا میکند اسکار را میکرداند بلکه آنچه نیست ودر دایرهٔ وجود در نیامده پیدا میکند وچگونگی او را هویدا میکرداند هر آینه احاطت او شامل از وجود وشیء وهر عامی باشد که تصور کنند پس او بر همه اشیا محیط بود وادیده ویکسان بر همه که بهیچ طرف میل نکرده وبهمان احاطت اصلی خود در استوار استادا ایستاده وچون ما بفضل الله سبحانه از تقریر مباحث جزوات که در نسبت با مقاصد مقاصد این کتاب چون کلیات نسبت با علم طب وباب سماع وسمع الکیان نسبت با علم طبیعی وابواب شطر کلی ومقالات طبایع شامله نسبت با سید العلوم الهی است توفیق فراغ یافتیم وبابادویهٔ مفرده وقرابادین طب

روحانی از طور مطلب این کتاب بیرونست پس اکنون بعنایت
رحمت الهی و فضل عظیم نامتناهی او استعانت کرده عنان
بیان بجانب جادهٔ خاص مقصود در طی شقاقی چند منعطف
میدارم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

در مقامات برهانیه علم الهی قارع متعلق شده خواهد بود که
مرتبه کنه ذات قدوسی جلت عظمته ما به الانکشاف و صورت علمیه
حضوریه جمیع موجودات و متصورات است خواه کبیر و خواه صغیر
و خواه کلیات و خواه جزئیات و خواه معقولات و خواه محسوسات
و ذات حقش عظم سلطانه علیمیست که در علم حضوری او بجمیع
معلولات ادا اقصی الوجود وجود و عدم معلوم یکسانست چه
علم او به معلول شخصی علمیست فعلی از ره که احاطت بعلل و اسباب
منادیه بهویت شخصی آن معلول من جهة علمه سبحانه بنفس ذاته الحقه
القدوسیه علی انفعالی مستفاد از وجود معلول و علم محیط او تعالی
شانه بوجه جزئیت هر هویتی و لا بد بیتاز تخصیص در نظام اکمل وجود
بحسب عنایت بالغهٔ جامعهٔ وجوبی و رحمت سابغهٔ واسعهٔ ربوبی
لا محاله ملاک افاضه و مناط ایجاد آن هویت و ضامن بسط این حقایق
ذمت کتاب تقویم بسان و کتاب تقویم الایمان و کتاب رواشح سماویه
است پس بالضروره البرهانیه والعنایة الرحمانیه نفس رحمانی و افاضهٔ
سبحانی بحسب مقارعت فعالیت رحمت وجوبی و صلاحیت قابلیت امکانی
در طی مخارج استحقاقات ماهیات بخصوصیاتها و حدود تجدد
استعدادات مواد تقابلیاتها صور حروف موجودات را در هوای
فضای صنع و ابداع راسم و ارقام صور معلولات را در کتاب نظام

وجود

وجود راقم است اینست آنچه مرجح عقل صراح و تقویم فطانت قرایح موزون
میزان استصحاح و مصباح مشکات استصباح می باید فاما آنچه بعضی
از متاخرین افاضل در رسالهٔ خواص حروف به سبیل نقل از اصحاب
کشف و تحقیق آورده که نوعی از کلام از مقارعهٔ معنوی است که میان صفه
علم و قدرت واقع میشود و سوالی مشکل نیست که هر جا که قدرت را
دخلی باشد اراده را مدخل خواهد بود چه تاثیر قدرت به وفق اراده است
و لهذا گاه بجای قدرت ذکر اراده میکنند و بحقیقت هر سه را مدخل
است و میتواند بود که علم و قدرت را بمنزلهٔ جسمین متقارعین گیرند و اراده
را بمنزلهٔ مقارعه چه اراده رابط است بینهما همچنانکه مقارعه رابطه است
بین الجسمین در طی که مقتضی حدوث صوت است و کمال رحمت الهی بحکم
بالحق انزلناه و بالحق نزل اقتضا چنان نمود که این صور علمی از اسماء
سمو ذاتی در مجالی ثلثه صوتی و کتابی و خیالی تنزل نموده بر سمع و
بصر و قلب انسانی ظاهر گردد و با وجود این تنزلات و ظهور در
ملابس حروف همچنان آن حقیقت قدسی شعار که در ذات خود از
آلایش هیولانی مبرا و محفوظ باشد چنانچه از فحوای انا نحن نزلنا الذکر
و انا له لحافظون مستفاد میشود با قوانین حکمیه و دقایق وفاق
و بر قواعد برهانیه انطباق ندارد چه مقارعه مقتضی حدوث صوت
مفاعله است بین المتقارعین المتقاومین و علم و قدرت هر دو از جانب
فاعل و در یک طرف واقعند و میانهٔ ایشان تقارع و تقاوم و مقارعه
و مقاومه بحسب معنی معقول نیست بلکه معقول تقارع معنوی است میانهٔ
فاعلیت فاعل و قابلیت قابل و میانهٔ قوت فعلی و قوت انفعالی که دو طرف
متحاذی و دو جانب متقابلند و اراده مقارعه بین العلم والقدرة
نیست بلکه شوقیست متاکد منبعث از علم یا مرتبه خاص از مراتب علمیهٔ الهیه

هو المفرد فی مرتبه بحت بلکه مقصود از مقارعه معنویه تاثیر بالفعل است که
از ملاقات قوتین فعلیه و انفعالیه صورت تحقق می پذیرد و نیز در حقیقت حقه
قوی قیوم واجب الذات تعالی ذکره علم و قدرت عین کنه مرتبه حقیقت
و هر دو فی الحقیقه راجع بیک حیثیتند که آن حیثیت کامله جامعه وجوب
ذاتیست که بوحدتها الحقه و بساطتها الصرفه مستحق جمیع اسماء کمالیه
جمالیه و جلالیه است پس در جناب قدوسیت مطلقه اش تقارع میان صفت
علم و صفت قدرت از اکاذیب اوهام و تکاذیب توهمات است و مقارعه
معنویه که موجب تجلیات فیض سبحانی و تنزلات نفس رحمانی بوده باشد نیست
الا میان قوت فاعلیت قیومی وجوبی و قوت قابلیت ماهیت امکانی بحسب
مخارج خصوصیات استحقاقات و مدارج حدود و استعدادات والله
سبحانه ولی العلم و الحکمه و الطول و العصمه
مرکوز اذهان مشهوریه و وارد دار قرایح جمهوریه آنست که اجناس عالیه
مقولات ممکنات ده است یکی جنس عالی مقوله جوهر و نه اجناس عالیه
اعراض که میانه ایشان طباع ذاتی مشترک نیست و مفهوم طبیعت عرض
عرضی آن نه مقوله است که وهی ازین قوم طبقات جوهریه و عرضیه را
هم حروف کتاب نظام جملی وجود اعتبار میکنند و خواص و صفات و
لوازم و عوارض را نقاط و همزه و حرکات و فتحه و کسره و ضمه و سکون
و مد و تشدید میگیرند و در تطبیق بین الکتابین کتاب وجودی و کتاب
حرفی میگویند طبقات هشتره که انه جوهریه مجردات و مادیات و یک
یکطبقه عالم مثال و نه طبقه مقولات اعراض بیست و هشت حرف وجودی
است منطبق بر بیست و هشت حرف حرفی و در هطی حروف وجودیه را در
طبقات جواهر و طبقه عالم مثال منحصر میدارند و عدد آن را نوزده

میکرند

میگیرند بعدد حروف بسمله و مقولات تسع اعراض را مد و تشدید و سکون و شش
حرکت مفرده و مزدوجه میشمرند و لوازم و عوارض را بجای مرتبه سداجیه
و مراتب نقاط و همزه مهمه میشمرند و در تطبیق کتابین مخارج بیست و هشتگانه را
بعضی ارجاع میکنند و ما که بفضل الله العظیم مزاج خام فلسفه ناستوی
را نضج استواد داده ایم تشبیه قسمت دلخ کرده جوهر و عرض را دو جنس عالی
مقولات جواهر و اعراض گرفته در کتب حکمیه خود علی الخصوص کتاب تقویم الایمان
تقویمات و تصحیحات جنسیت طبیعت مرسله معنویه جوهر و طبیعت
مرسله ناعتیه عرض را با نوار براهین یقینیه حقیقیه کالشمس فی ضاحیه
النهار ظاهر و هویدا ساخته ایم و باز بار زیادت تعمق و فضل و طول مبرهن
داشته ایم که حرکت نیز از مقولات جنس عالی عرض است و مقولات جنس عالی
عرض ده است مقوله حرکت و نه مقوله مشهوره و لکن تحقیق کرده ایم که مقوله
حرکت و مقوله فعل و مقوله انفعال متحدند بحسب حقیقت و متغایرند بحسب
اعتبار پس مقولات جنس عالی عرض هشت باشند در حقیقت و ده در
اعتبار و شرکای ما در تعلیم حکمت و ریاست حکما مخالف ما نیستند در این
اقوال بلکه این تحقیقات در تضاعیف اقاویل ایشان هست و مشهورات
جماهیر در آنکه مقولات ده جنس عالی و اجناس عالیه اعراض نه مقوله است
از معلم مشائیه یونانیان ارسطوطالیس مأخوذ نبوده است شخصی فیثاغوری
ارخوطس نام این حکم کرده بوده و ادعای انحصار و اقامت برهان
بر حصر نکرده و العلوم العقلیه لا یقلد فیها احد انما المتبع المستمع
فیها البرهان الحقیقی القائم بالقسط لا اعطاء الیقین وجود این
مطلب بتحقیق پیوست معلوم شد که بر مسلک تحصیل مذهب تحقیق حروف
وجودیه کتاب وجود بحسب اعتبار بیست و هشت است منطبق بر عدد بسایط
بیست و هشتگانه حروف نطقیه کلامیه هشتده طبقات جنس عالی

معقوله جوهر وده مقولات جنس عالی عرض و بحسب حقیقت بیست و شش
منطبق بر عدد اصول صور و اعداد ارقام حروف رقمیه و کتابیه هشت و نه
طبقات جوهریه و هشت مقولات عرضیه پس تطبیق بین الکتابین الوجودی
والحرفی در میقات تحقیق بمنصه ظهور رسید هم باعتبار حروف کلامیه و هم
باعتبار حروف کتابیه والحمد لله رب العالمین حق حمده مقالت
شریک ما در ریاست حکماء اسلام شیخ الرئیس ابو علی الحسین بن عبد الله
بن سینا در تطبیق حروف کلامی و کتابی بر مراتب موجودات بر مسلک
مشهور و مذهب جمهور رفته در فصل ثانی از رساله نیروزیه باین عبارت
کفته ثم من الضرورة اذا ارید الدلالة علی هذه المعانی بما هی ذوات من الحروف
ان یکون الاول منها فی الترتیب القدیم وهو ترتیب ابجد هوز دالا علی الاول
وما یتلوه علی ما یتلوه وان یکون الدال علی هذه المعانی بما هی ذات
من الحروف مشفوعا علی الدال علیها من جهة ما هی مضافة وان یکون
المعنی الذی یرتسم من اضافة بین اثنین منها مدلولا علیه بالحرف الذی
یرتسم من ضرب الحرفین الاولین احدهما فی الاخر اعنی ما یکون من ضرب عددی
الحرفین احدهما فی الاخر وان یکون المتحصل من العدد الضربی مدلولا علیه بحرف
واحد مستعملا فی هذه الدلالة مثل ی الذی هو من ضرب ب فی ه و
ما یصیر مدلولا علیه بحرفین مثل ل الذی هو من ضرب ج فی ی مطرحا لانه
مشکل یوهم دلالة کل واحد من ی و ه بنفسه ویقع هذه الاشتباه
فی کل حرفین مجتمعین لکل واحد منهما خاص دلالة فی حد نفسه وان یکون
الحرف الدال علی مرتبة من جهة انها بواسطة مرتبة قبلها هو ما یکون بواسطه در / ما یمکن ان یکون خ
من جمع حرفی المرتبتین فاذا تقرر هذا فانه ینبغی ضرورة ان یدل بالالف علی
الباری

الباری و بالباء علی العقل و بالجیم علی النفس و بالدال علی الطبیعة
هذا اذا اخذت بما هی ذوات ثم بالهاء علی الباری و بالواو علی العقل و
بالزاء علی النفس و بالحاء علی الطبیعة هذا اذا اخذت بما هی مضافة الی ما
طاء دونها ویبقی الطاء للهیولی وعالمه ولیس له وجود بالاضافة الی شیء تحته عالمها
وتنفذ رتبة الاحاد ویکون الابداع وهو من اضافة الاول الی العقل
والعقل ذات لا مضافة بعد مدلولا علیه بالیاء لانه من ضرب
ه فی ب ولا یمتزج لاضافة الباری او العقل الی محض النفس عدد یدل
للامر علیه بحرف واحد لانه فی ج یه و و فی ح یح ویکون الامر وهو من اضافة
الاول الی العقل مضافا وهو من ضرب ه فی و ویکون الخلق وهو من
اضافة الاول الی الطبیعة مضافة م لانه من ضرب ه فی ح لان الحاء
دلالة الطبیعة مضافة ویکون التکوین وهو من اضافة الباری الی الطبیعة
وهی ذات مدلولا علیه بالکاف لانه من ضرب ه فی د ویکون جملة نسبتی
الخلق والامر اعنی ترتیب الخلق بواسطة الامر اعنی اللام والمیم مدلولا علیه
بحرف ع ومجموع نسبتی الخلق والتکوین اعنی المیم والکاف مدلولا بالسین
ویکون مجموع نسبتی طرفی الوجود اعنی اللام والکاف مدلولا علیه بالنون ویکون
جمیع نسب الامر والخلق والتکوین اعنی لمک مدلولا علیه بص ویکون باشتمال
جمع الجملة فی الابداع اعنی ی فی نفسه ق وهو ایضا من جمیع ص و ی ویکون
ردها الی الاول الذی هو مبدء الکل ومنتهاه علی انه اول و آخر اعنی علل
وغایة کما بیّن فی الالهیات مدلولا علیه بالراء ضعف ق و تکرر منها
فهذا الفصل انتهی ما قال بالفاظه و ما میکویم در طی این فصل حقایق
حکمت درج کرده و در رد اما بی محرم خزاین سنی خرج کرده ایم شروکانه
سبو منکور الا آنکه مشای حکمای مشهور بین کرده اند و مشعای عقلای

جمهور یعنی اختیار کردند الفرد را باعتبار مرتبهٔ وحدت عددی که دارد
بازای صرف مرتبهٔ وحدت حقهٔ قایم بذات کردند و در مقام دلالت وضعی
بر کرد ذات قدوسی احدیت مطلقه باز داشتن و صرافت بساطت قیومیت
و محوضت اطلاق وجوب وجود را که جامع جملهٔ مظاهر و طایع جمیع
عوالم است از جملهٔ بسایط حروف شمردند و داخل مراتب عالم حرفی دانستن
موافق مشرب ما و در مذاق بنفس الامر کو اشتغی آید و با آنچه خود در کتاب
شفا و کتاب تعلیقات و کتاب مباحثات و در بسیاری رسایل و مقالات
تحقیق کرده مخالف دارد چه مطاوی جزوات معلوم آمد که وحدت
حقیقی قایم بذات عددی و جزء هیچ مرتبهٔ از مراتب اعداد نیست و مدارک
عالم و عقول مقدسه کار را چه عجیم تصور کنند ذات قیوم منزه است هم نتوانند
بود پس وضع دلالت الوهیت و اضافه صانعیت و امثال ذلک من الخواص
والمراتب المتاخره عن نفس مرتبة الذات اخذ باید کردن بحسب حیثیت کن
مرتبه و ذات که در دایرهٔ تعقل و مجاری تصور نیست و وحدت عددی را
که حظ در عالم حرفی مرتبهٔ الف است ظل وحدت حقیقی و منبعث از ذات
قیومی باید گرفت نه مرتبهٔ ذات حق و عین حقیقت قیومی مطلق و در
جمیع مقامات بر موفق حدیث کریم تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا
فی ذات الله وقوف واجب باید شمرد نمی بینی که فرعون لعین هر چند
از اصل حقیقت وجوب ذاتی قیومیت جویی سوال میکرد موسی
کلیم علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیم مراتب الوهیت و ربوبیت و خا
لقیت جواب میگفت و در باقی مراتب که تفصیل داده نکات و دقایق
هست که تنبیه آن خواهد شد ان شاء الله العزیز العلیم منقات
فاضل خفری در مقدمهٔ رسالهٔ که در تفسیر سید آلای آیة الکرسی ساخته

بحکم

بحکم مروسیت و مقلدیت بر جادهٔ اتباع شیخ رئیس ذکر عالم ملک و عالم ملکوت
اعلی عالم عقول و عالم ملکوت اسفل که عالم نفوس مجرده است کرده یکی فرا است و اما
عالم المثال فهو عند الاشراقیین عالم موجود غیر قایم بالقوی الجسمانیة بل انما
تکون القوی مظاهر له و ما یری الانسان فی النوم مما یکون فی هذا العالم
و اما عند غیرهم فهذا العالم مما یکون هو قایم بالقوی الجسمانیة و لهذا
لم یعتبر فی مراتب الجواهر الاربعة احدیها العقول و ثانیها النفوس و ثالثها
الطبایع و رابعتها الهیولی بیانات و وضعت هیئتها و قد وضع الحکماء
لواجب الوجود الواحد و الالف و للعقول الاثنین و الباء و للنفوس
الثلثة و الجیم و للطبایع الاربعة و الدال هذا اذا اعتبر الواجب الوجود باعتبار
ذاته و العقول و النفوس و الطبایع و الهیولی کما ان بذواتها و اما
اذا اعتبر الواجب الوجود باعتبار تاثیرها فی الممکنات فوضع له تم الخمسة التی
اذا ضربت فی نفسها ظهرت فی حاصل الضرب و فی حاصل ضربها فی مربعها
و کذا فی جمیع المراتب التی بعد التربیع و الهاء التی قیل هی الاصل فی لفظ الله
فانهم قالوا اصل هذا اللفظ هو ثم اشبع تارة فصار هو و لحق اللام تارة
فصار له لحق افله الخلق و الامر ثم لحق اللام الاخری فصار لله فلله ما فی
السموات و الارض و لحق ایضا الالف و اللام اخری فصار الله و فی هذا
الاسم الاعظم اسرار و خصایص لا تحصی و وضع للعقول باعتبار تاثیرها
فیما تحتها الستة و الواو و وضع للنفوس باعتبار تاثیرها فی الابدان
السبعة و الزای و وضع للطبایع باعتبار تاثیرها فی الهیولیات
الثمانیة و الحاء و وضع للهیولی فی غایة الهبوط التسعة و الطاء
فاصول الموجودات هذه التسعة کما ان اصول الاعداد تسعة هی من
الواحد الی التسعة فان جمیع الاعداد الباقیة انما یحصل منها اما بالترکیب
او بالضرب و هذا وضع حکماء الهند الذین هم الدرجات العلی فی موفر

لاشياء تسعة ارقام هيئة الاعداد التسعة وفي اختيار وضع هذه الارقام
لطايف دقيقة تظهر بالتامل معونة ما ذكر من وضع هذه الاعداد التسعة
المراتب الموجودات مثل اينه كون رقم الثمانية عكسا لرقم السبعة باعتبار
العلو والسفل وايضا كون رقم الستة عكسا لرقم الاثنين باعتبار اليمين
والشمال فذلك انموذج من احوال الممكنات

جادهٔ سبیل حق و سلوک حکمت یمانی که قوام تصحیح تام با فترو
بنصاب استوای کامل رسیده است که مرتبهٔ واحد را که مادهٔ و
مقابل و محصل و مقوم کثرت است و حرف الف را که صاحب مسند مرتبهٔ وحدت
عددیت از اول تعینات و تجلیات امر ابداعی فیاضی وجودی او سوی مراتب
و مدارج نفسی رحمانی فعالی دیوبه کنایتی که بنا باعتبار انکه این مرتبه
قدوسیه قیومیه از کنه ذات قیومی وجودی منبعث میشود بنفس ذاته الا
حدیه الحقه و از نور وحدت حقیقی ظل و حرف عددی میکرد بلا واسطه
ولا رابط و هکذا ایزا برای همین مرتبهٔ عالیهٔ الهی وضع کنند و لکن باعتبار
انکه عقل نخستین که قلم اعلی و ید یمنی و عظم اول موجودات و اسطقس
و اسطقسات اعظم عالم امر و ام الکتاب نظام وجود است از مرتبه
وارات منبعث چه این مرتبه را بخصوصها دو اعتبار است یکی انکه نظر بکنه
مرتبه ذات قیومی مبدء الکل اول ما ینبعث عنه و یرد مرتبت و یکی انکه نظر
بجنبه سافل ما یترتب علیه من المعلولات یا زای حضوصیت ذات عقل اول
که اکرم اجزاء نظام جملی و اشرف اعضای انسان کبیر است و وحدت عددی
شخصی و جزئیت حقیقی عینی و تشخص ذاتی و تشخص جوهری است هیولوی
بهتر علیت و بدون سعادت ظلیت این مرتبه عالم دارد هذا علی المذهب
الاشهر و علی ما علیه الاکثر که توسع در عالم ابداع و تکثیر مبدعات میکنند
و بر قولی که منقول در شفا و سلوک اشارات است که ابداع و تاثیر ابداعی مخصوص باشد

باشد بصادر اول بحسب و دیگر عقول داخل عالم اختراع و متعلقات
امر اختراع و تاثیرات اختراعیه باشند و احد عددی و حرف الف را از برای
مطلق امر ابداعی اخذ باید کرد که هر کس تنزل تکرری میکند و همیشه
وحدت عددی حقیقی و خصوصیت شخصیت تعینی خود ایستاده است
واما انسان کبیر که شخص جملی نظام وجود است هر چند که مبدع عنه مکون
و مخترع باتفاق جمیع حکماء قولا واحدا بجاور اورا وراء حقیقت قیوم
واجب بالذات جل سلطانه منتظر و موقوف علیهی متصور نیست که نفس
مرتبه ذات قیومی وجوبی فاعل مستقل و جاعل تام و منزوی سبیل جعل
و ابداع او بما هو انسان کبیر واحد و شخص جملی و احدانی همین
ایجاد اجزاء و جعل اعضاء او است چه تحقق مرکب با تحقق جمیع
اجزاء ضروری و فطری و بقضو و یقینی او است پس انکه ایجادی دیگر
ورای ایجاد اجزاء او و جعل مستانف سوای جعل اعضاء با و متعلق
شود پس امری ابداعی و نفسی رحمانی دیگر مخصوص وی از خصوصیت
شخصیه ترکیبی و شخصیت وحدانی جملی او نخواهد بود و مرتبه اثنین و حرف
با از برای اثر و متعلق و حرف الف است که عقل اول باشد باعتبار جوهر ذات
و ماهیت امکانی که بان اعتبار رو در جناب مقدس باری تعالی عزه
دارد و از فعالیت رحمت وجودی باری و قابلیت مرتبه امکانی او در
جوهر هویت او میان وجوب بالغیر و جواز بالذات و همچنین میان مفهوم
ما بالفعل و مفهوم ما بالقوه عقد نکاح ساری و در جمیع ذراری
واقع شده از ازدواج آنها تولد اثنیت او حصول پیوسته است و حرف
ب را از چنین عالیین جوهر و عرض و عقد نکاح بینهما نیز کنایت
میتوان کرد و مرتبه سه و حرف ج ایضا از برای ذات عقل

باشد

اول حرتم

٥١

اول است و اما نه باعتبار جوهر حقیقت وی باعتبار روحی ذات ذر
جهت جنبهٔ عالم و نسبت حقیقت بجز آستان کبریایی منعالی الاعتبار
التفات بجنبهٔ سافله و لحاظ آنکه ذات مغلت یافته او لجیب
فیضی که از جناب مفیض حق گرفته و وجودی که از آستان جاهل
مطلق استفاده کرده باذن الله سبحانه و سیلهٔ افاضه رحمت الهی و
واسطه ایصال جود ما متناهی در حق سافلات که دور افتاد
کان وادی بعض قابلیت و ضعف استحقاق آمده اند میشود و چون
مرتبتین اشیر و ستة هر دو مخصوص یکذات اند بدو اعتبار پس مقتضای
این دقیقه آن باشد که صورت رقم هر دو مرتبه یکی بوده باشد با
خلاف حیثیتین عیر و شمال و علی هذا السبیل مرتبهٔ ثلثه و حروف
جیم و نیز مرتبه سبو و حرف زای مخصوص عالم نفوس است مثل همان
دو اعتبار مذکور همچنین مرتبه اربعه و حرف دال و نیز مرتبه ثمانیه
و حرف ح از برای عالم طبایع و چون عالم نفس فوق عالم طبیعت است
پس صورت رقم سبو بحسب وضع علوی و صورت رقم ثمانیه سفلی
مناسب بود و مرتبهٔ تسعه که بعد آخر اصول مراتب اعداد و حروف ط
که بحسب این اعتبار آخر اصول بسایط حروفست عالم هیولیات را
باقی مانده است و همچنانکه قوت فعالیت فعال علی الاطلاق جلت
عظمته غیر متناهی است هیولی نیز در حد جوهر ذات صاحب قوت
انفعالی غیر متناهی مفطور شده است تا بحسب سعت دایرهٔ قابلیت وی
تا همی قوت منفعلیت استعداد آن داشته باشد که هدایت کتاب
صور مکونات آمده امر تکوینی مکون حق و نفس رحمانی
فیاض مطلق بقلم صنع و افاضه ارقام حروف کائنات وجود را

درکتاب

در کتاب نظام کل مرسوم و مرقوم ساخته وجود کامل و جهت
شامل نظام جملی را صورت تمامی بخشید بحسب از مصافقت و بحکم
این مقارعت انضباط که از برای امر افاضی الهی و نفس رحمانی فعالیت
باعتبار ملاحظه جهت تاثیر در سافلات و تکوین آثار و متعلقات
و رسم مرقومات و مرسومات کتاب وجود موضوع است در ط که جوهر
ذات متناهی الاستعداد هیولی مدلول و موضوع له اوست عدد حروف
آدم صورت فعلیت گرفته است که نسخهٔ جامعهٔ کتاب نظام کل است چنانچه
کریمهٔ و علم آدم الاسماء کلها کشف حقیقت آن کرده است و جمع مراتب
نه حرف اصلی از آ تا ط نیز تحصیل همین مرتبه جامع میکند وی
که مبدا دور عقود عشرات و صاحب جمعیت نهایت کمال عدد است از
برای نسبت ابداعی مبدع علی الاطلاق قیاس با عقل اول یا قیاس
باکل عالم عقول یا قیاس با شخص نظام جملی که انسان کبیر است بحسب
اعتبار اجمالی و با عالم عقول بلکه با عقل اول بخصوصه در مبدعیت
امری و معلولیت ابداعی شریک و انبات آمده موضوع شده است
و همچنانچه انسان کبیر در وجود از دو سلسلهٔ بدویه و عودیه که
مراتب هر کدام پنج آمده متقوم است همچنین ی نیز از دو پنج که حاصل
ضرب است در ه باشد محصل است و چون موضوع له و مدلول
ه امر ایجادی فیاضی و نفس تکوینی رحمانی است پس ضرب است در ه
دلالت باشد بر آنکه امر افاضی را در سلسلتین بحسب اعتبار تفصیلی
دو جنس اعتبار تفصیلی دو جنس باید کرد یکی ابداعی و اختراعی و
دیگری صنعی و تکوینی اگرچه افاضه و صانعیت جاعل علی الاطلاق قیاس
بمجموع هر دو سلسله که شخص نظام کل است موضوع علم و موضوع له ی

ونه تکوین ونه اختراع چنانکه کفتیم وقتی که مبدا دور عقود تمات
ونهایت کمال مرتبه عشرات شد نیز از برای نظام کل کتاب وجود موضوع
آمده است ولی بحسب اعتبار تفصیلی اجزا و آحاد علی التفصیل وایضا که
مربع عشره واز ضرب عشره در نفسش حاصل است وروز که ضعف قدرست
موضوع شده نیز از برای دلالت بر نسبت هر یک از نظام جملی وجود و
هر ذره از ذرات اجزا و آحادش بحسب اعتبارین اجمالی وتفصیلی بجناب
قدوسی صانع الحقایق وجاعل الذوات تعالی سلطانه بدو اعتبار
از دو جهت که اگر بجهار اعتبار میشود اعتبار مبدائیت واعتبار
معادیت واعتبار فاعلیت واعتبار غائیت فالی ربک المنتهی معادیت
واعتبار فاعلیت وهو الفاعل والغایة والمبدا والمعاد والاول
والآخر فی الآخرة ۰۰۰ والاولی

عقل صریح در بادی اللحظ نظر چنین می باید که اثر اول ومتعلق
قریب آن اعنی امر ابداعی ... اعنی هویت عینی قلم اعلی بوده باشد
فاما در لحاظ تحلیلی بعد از آنکه هویت عینی عقل اول را الجنس و
فصل منحل سازد حکم خواهد کرد که چون امر ابداعی که متعلق بقلم
اعلی است واحد عددی است من جمیع الوجوه پس لا محالة متعلق اول
واثر قریب او در اول درجه صدور فصل آن جوهر عقلی است پس
جنس او در درجه دوم واول عقد نکاح ساری بین فصله
وجنسه بکم بین الوجوب بالغیر والجواز بالذات وکذا بین ما بالفعل
وما بالقوة فی فصله واول صورت انعقادی پذیرد ثم فی جنسه فی
درجة متأخرة ثم بین جنسه وفصله فی درجة عقلیة ثالثة ثم بین
ماهیته وتشخصه در درجه رابعه ... متوهمی در وحدة وهم
نیفتد که فصل عقل مفهوما مفارق ما... ماده ... دانا وفعلا

واز مفهومی ... عدمی پس چگونه در اعتبار صادر اول بوده باشد
چه این مفهوم معبر به عنوان حد توسعی فصل عقل واقع شده است
نه حقیقت فصل وفصل در حقیقت امریست بسیط که شرح آن وتعبیر
از آن باین مفهوم مرکب که از قبیل لوازم است میشود وفصول انواع مطلقا
بر این شاکله اند چنانچه شرکای ما در فنون حکمت میزانی تحقیق کرده اند

میقات

فیثاغورس ومتاله بعد از آنکه وحدت
را تقسیم کرده بوحدت حقیقی قایم بذات خود که متعالیست از آنکه وحدت
عددی باشد وآن وحدت ذات باری است تعالی عزه ووحدت قایم بغیر
مستفاد از غیر که آن وحدت عددی است وباز وحدت عددی را تقسیم کرده
بوحدت قبل الدهر که آن وحدت امر باری تعالی است ووحدت مع الدهر
وقبل الزمان که آن وحدت عقل است ووحدت بعد الدهر که آن وحدت
نفس است ووحدت مع الزمان که آن وحدت عناصر ومرکبات است گفته است
العدد الذی فیه اثنینیة وهو اصل المعدودات ومبدؤها العقل باعتبار
ان فیه اعتبارین اعتبار من حیث ذاته وانه ممکن الوجود بذاته واعتبار من حیث
مبدعه وانه واجب الوجود به فقابله الاثنان والمعدود الذی فیه ثلثیة
هو النفس اذ زاد علی الاعتبارین اعتبار ثالث والمعدود الذی فیه اربعة هو
الطبیعة اذ زاد علی الثلثة رابع وتم الثمانیة یعنی نهایة المبادی وما بعده من
المرکبات فما منه موجود مرکب الا وفیه من العناصر والنفس والعقل الثمانین
او اثر حتی ینتهی الی السبع فیقدر المعدودات علی ذلک وینتهی الی العشرة ویعد
العقل والنفوس السبع ... وافلاکها التی هی ابدانها وعقولها المفارقة وکا
الجوهر وتسع اعراض وبالجملة انما یتعرف حال الموجودات من العدد و
للمقادیر الاولی والباری تعالی عالم بجمیع المعلومات علی طریق الاحاطة

المعدود

السبع

وثم

وان

ا

بالاسباب التی هی الاعداد والمقادیر انتهی بعبارته و بازبان عبارت — القابل للوحدة
کفته است للقابل للواحد هو العنصر الاول کما قال انکسیمایس و تسمیته بالهیولی
لاولی وذلک هو الواحد المستفاد لا الواحد الذی هو الاول کالاحاد وهو
واحد یصدر عنه کل کثرة و تستفید الکثرة منه الوحدة التی تلازم للوجود من
حیث لا تفارقها البتة کما قررنا وان العنصر انوذ بوحدته ثم افاضها علی
للوجودات فلا یوجد موجود الا وفیه منه وحدته حظ علی قدر استعداده
ثم من بدایة العقل حظ علی قدر قبوله ثم من قوة النفس حظ علی قدر تهیئه
وعلی ذلک آثار المبادی فی المرکبات فان کل مرکب لن یخلو عن مزاج ما
وکل مزاج لا یعری عن اعتدال ما وکل اعتدال عن کمال او قوة کمال اما طبیعی
انما هو مبدا الحرکة واما عبر عن کمال نفسانی هو مبدا الحس فاذا بلغ
المزاج الانسانی الی حد قبول هذا الکمال افاض علیه العنصر وحدته و العقل
بدایته والنفس نطقه وحکمته ولما کانت التالیفات الهندسیة مرتبة علی — نطقها — حکمتها
المعادلات العددیة عددناها ایضا من المبادی و اکثر فیثاغورس
حروف را نیز بتجرید از ماده کرده اند و از جمله مبادی شمرده اند مانند
مراتب اعداد آن در مقابله واحد و ب در مقابله اثنین وعلی هذا القیاس
وطایفه از ایشان نقطه و ابعاد تعلیمیه را نیز بتجرید از ماده کرده در عداد
مبادی آورده اند نقطه را مقابل واحد و خط را مقابل اثنین و سطح را
مقابل ثلثه و جسم را مقابل اربعه و این مقابلات را در اضعاف تراکیب
احسام و تضاعیف اعداد رعایت کرده اند
واحد عددی که ظل ذات واحد حقیقی است حقیقتا ورا بما هو واحد عددی
چند صفت ذاتی لازم ماهیت افتاده است که در مشتق ادراک عقل از آن
صفات انسلاخ متمثل نتوان داشت یکی آنکه در سلسله تعداد او مبدا المبادی
و اول الاوایل است بلا مشارکت شریکی و منازعت سهیمی دوم آنکه
در هر مرتبه از مراتب کثرت و هر نوعی از انواع عدد هم اول اسم است و هم آخر — وهم مبدا

وهم مبدا و هم ... معاد سیوم آنکه مراتب کثرات و انواع اعداد
اعداد لا الی نهایة همه در ذات وحدانی وحدت عددی او بالقوة مو
جودند فهو بوحدته کانه الکل فی وحدة چه ماهیت کثرت و حقیقت
عددیت آن همان واحد متحرک و وحدت متکرر و مراتب ظهور جنبش
و مدارج تنزلات و تکررات او را انواع متباینه عدد و مراتب متخالفه می
کثرت می نامند و باسماء مختلفه میخوانند چهارم آنکه هر مرتبه از مراتب
کثرت که متحصل میشود ذات واحد را نامی دیگر نسبی و شانی تازه اضافی
قیاس با آن مرتبه متحصل حاصل میکرد و او فی حد ذاته همان بر عرش
وحدت خود مستقر و بر نسبت یگانگی خود مستمر است مثلا قیاس با
مرتبه اثنین نام او نصف است و نسبت با مرتبه ثلثه نام او ثلث و قیاس
با اربعه ربع و نسبت با خمسه خمس و علی هذا القیاس و این نامهای نسبی
و ارتباط و نسب و اضافات ... ایط و کثرت ... الحاء ... میشود که ذات
واحد از همه بی نیاز است پنجم مراتب تسعه از سیر واحد در مزاج کثرت که
بانواع عددیه موسوم شده دو گونه واقعند یکی آن عقود که در دائره
دور تنزل و تکرر داخل بوده ایشان نیز هر سنت فا حکم کلیت داشته
باشد و همه مراتب سیر واحد را از یکی تا نه شاکله خود ساخته باشند
مانند عقد عشره که در مراتب عشرین و ثلثین و اربعین و خمسین تا بمرتبه
تسعین که آخر الدور است متکرر الظهور و مختلف التجلی است بعد از آن
از آن عقد صد که در عقود تسعه مات باسلوب همان سنت متجلی
و تجلیه همان شاکله متجلی است بعد از آن عقد هزار که در مراتب تسع الوف
همان سیر و همان دور وظیفه دارد و هکذا الی حیث ینتهی اعتبار العقل
و دیگر آن انواع که محصور در مرتبه جزئیت آمده حقیقتا ایشان از ابتدا
از یک لباس ظهور و یک مظهر حصول نبوده باشد مانند اعداد مرکبه که

مابین دو عقد از عقود عشرات یا مات مثلا واقع باشند چون یازده

ودوازده و پانزده و بیست و چهار و بیست و پنج و صد و چهار و — وچهارده ۲۵

صد و پنج و امثال ذلک و این خواص و لوازم عددی را همه از سعادت

ظلیت واحد حق حقیقی و فیض زمین بوسی آستان وحدت حقه قیومی

حاصل است و نبذه در سر این دقیقه باب الابواب معرفت اصول توحید و

مفتاح المفاتیح اسرار تجلیات اشعه و تطورات اسماء مختلفه حقیقت

حقه احدیت مطلقه است ه هو تو در عدد بین که چون سفته شد

سخن بین که در پرده چون گفته شد

در طی تضاعیف مقام بتحقیق انجامید آنچه ائمه ارباب تحقیق و

علماء علم حساب گفته اند که اسماء عدد بیش از دوازده

نیست و از اسماء مفرده و اسماء اصول خواسته اند که اسماء نه

اصول مراتب عدد و عشرة و مائة و الف باشد و اما مثل عشرین و

ثلثین و اربعین و نظایرها اسماء مراتب جموع عقد عشره یا جموع مرتبه

اثنین و ثلث وارد شده اند مثلا چه نسبت آن عقود عشرات بعشره همان نسبت

این مراتب آحاد است بواحد و اسماء مابین عقود عشرات مرکبات اند یا ترکیب

بی مثل خمسة عشر و سبع عشر یا بواو عاطفه مثل سبعة و عشرین

و ثمانیة و عشرین و اسماء مراتبات والوف یا مثنیات اند چون

مائتین و الفین یا مرکبات اضافیه مانند ثلثمائة و عشرة آلاف و اول

تنزلات و تکررات واحد مرتبه اثنین است که هیچ چیز بواحد از و

نزدیکتر نیست و بدایت کثرت و مخرج نسبت نصف و ضعف و موطن

موطن حقیقت مثلیت و مانند که و مظهر معنی شفعیت و ثنویت است و

قهرمان حکم و حلت در این مرتبه هنوز چنان ظهور ندارد که مباینت و

مغایرت تمانعی را که هادم اساس مثلیت و مصادف شفعیت

و مساوات است — بمجاز جلوه نماید هه و تنزل دوم مرتبه ثلاثه

ثلاثه است که فرد اول و مخرج نسبت ثلث و ثلثه امثال و مقام تخالف و تغایر

ثلث و ثلثین است و از خواص این مرتبه که ذکر شد آنکه از جمع ما یتقدم بهامن

المراتب که یکی و دو است محصل میشود و هیچ عدد دیگر را این خاصیت حاصل

نیست و آنکه مسطح آن و مرتبه متقدمه او عدد تام و مربع او نهایت

دور آحاد و آخر اصول اعداد آمده است و تنزل سیوم مرتبه اربعه که مخرج

نسبت ربع و اربعه امثال و نهایت اولی و کمال عدد و حامل عرش

مرتبه جامعه عشریه است و تنزل چهارم مرتبه خمسه که فرد اول و

مخرج نسبت خمس و خمسه امثال و عدد مستدیر تام و مبدأ دور دوم

آحاد و کمال اثنین و نهایت کثرت است چه مرتبه اثنین مخرج نصف و ضعف

او که چهار است بتمامی ظهور یافته و چون دو بدایت کثرت آمده پس پنج که کمال

او است نهایت کثرت بوده باشد و مسطح پنج در پنج بیست و پنج است که اول الاوفاق العددیه

او است بنابر امثال این خواص و فضائل است که عدد مراتب هر یک از سلسلتین نبوت و

عبودیت که اصول حروف و کلمات کتاب وجود اند پنج و عدد هر یک از حواس ظاهره

و حواس باطنه پنج و عدد صلوات مکتوبه نیز پنج و عدد اصحاب کساء که اهل بیت

آیه کریمه تطهیر و انوار روضه مدینه مصطفوی اند پنج شده است و تنزل پنجم مرتبه

سته که اول اعداد تامه و مخرج سدس و سته امثال و عدد دائره و جذر عدد

اسم الله و مسطح او نصف عدد مراتب طبقات عالم است و تنزل ششم

مرتبه سبعه که مخرج سبع و سبعه امثال و فرد اول عدد کامل و جمع مراتب اعداد

تا باو که مساوی مسطح او است در چهاردومین عدد تام است و تنزل هفتم مرتبه

ثمانیه که مخرج ثمن و ثمانیه امثال و جمع مراتب تا باو علیکم آنکه بجذر و مسطح

و مسطح او و عدد تام الاستداره عقد تابع اربعین است و تنزل هشتم آخر مرتبه

آحاد که اصول اعداد اند و آن عقد تسعه است که نهایت دور عدد و بحسب جمع

مراتب عدد آدم آمده است که تکسیر مسطح مسطح او اول الاوفاق است و بعد از ان ابتدای

۶۴

دور مرتبهٔ عقود عشرات و عقد عقود عشره که مرتبهٔ جامعه و نهایت النهایات
دور اصلی عدد و منتهای بسایط و مفردات است فیثاغورس بعد از ذکر اصول
مراتب بر وجه مذکور گفته است فللعدد اربع نهایات اربعة و سبعة و تسعة
و عشرة ثم تعود الی الواحد فتقول احد عشر و مراتب غیر متناهیه را علی الا
طلاق در سه دور حصر کرده اند دور آحاد از یکی تا نه و دور عشرات از عشره
تا تسعین و دور مآت از صد تا نهصد و مراتب الوف نیز در ادوار ثلثه
مندرج است دور آحاد الوف از هزار تا نه هزار و دور عشرات الوف از ده
هزار تا نود هزار و دور مآت الوف از صد هزار تا نهصد هزار باز همین
ادوار ثلثه تثنیه یافته دور آحاد الوف الوف از یک هزار هزار تا نه هزار
هزار و دور عشرات الوف الوف از ده هزار هزار تا نود هزار هزار
و دور مآت الوف الوف از صد هزار هزار تا نهصد هزار هزار
باز تثنیه فادوار آحاد الوف الوف الوف و عشرات الوف الوف
الوف و مآت الوف الوف الوف و علی هذا السبیل در هر مرتبه از
مراتب الوف بعد از انتهای ادوار ثلثه مرتبهٔ دیگر بر الوف افزوده
میشود و بازای مراتب عقود آحاد فی جمیع دوری و مرتبه خارج
از مراتب ثلثه و ادوار ثلثه نمی افزاید بلکه همان مراتب و ادوار با عینها
باعتبار درجات الوف و آحاد دائره و متکرر میشود

چون مراتب و ادوار اعداد که
از واحد بیشتر از سه دور در بیست و هفت مدار و مرتبه
در جهٔ واحده با متکرره و هزاری که مجموع بیست و هشت مرتبه بوده
باشد بود مراتب و ادوار احساد که حروف نیز بحسب آن بیشتر از

بیامد

بیامد دور آحاد از آحاد تا ط و دور عشرات از ی تا ص و دور مآت
و دور مآت از ق تا ظ و از برای مرتبهٔ الوف غ که مجموع بیست و هشت
حرف باشد و همچنانچه واحد در مرتبهٔ بهمه مقدم و اصل و عادّ و محصّل
و مقوّم جمیع مراتب اعداد است و تنوّعات عدد مطلقا مراتب تکررات
اعتباریه و تجلیات واحدیت همزه نیز که الف متحرک است در حروف نطقی کلامی
بهمه بحسب مخرج متقدم و الف و حدیثیات نطقیه جمیع حروف اسرها الخ
و بر ظاهر و باطن همه حاکم و قیوم است و مخرجش بعد از مخرج همزه و قبل
از مخرج ها است و صورت تلفظش مرتبه است که از فوق نفس متموج انسانی
طالع میشود و ابتدا از اقصی مخارج حلقی کرده ارتفاع میکرد و در مرتبه
درجهٔ همزه و در مرتبهٔ دقیقه بطرف لسان آمده لام با فوق شفوی منتهی گشته
و آرسم میکند و در مرتبهٔ ثانیه باز با قصی الصدر رجوع کرده الف و
با فوق شفه عود نموده میم مرتسم میسازد و در مرتبهٔ ثالثه بوسط
لسان رسیده محاذی حنک اعلی نیز رسم یا دون باتمام میرساند و در
سایر مراتب نطقیه بهمین چهار مرتبه و شش حرف دو مینماید علی
التکرار و در حروف رقمی کما جرت عنه اول و اصل متقدم که همه از
تکرر و ترتیب او حرکت استقامی و استداری و التواء و انعطاف او
مرتسم الف است و خود در حقیقت خطی است مرتسم از حرکت نقطه بر جهت
تنازل از علو بسفل که در امتداد تکررات بنهایت هفت یا ده رسیده و
در مبدء الجناح جناح زائده یمینی و در منتهی الجناح زائده یساری
اختصاص و امتیاز یافته باشد و در طی هر یک از این خصوصیات حکم
لطیفه و اسرار دقیقه مطویست که شرح و بسط آن اشراح بالی نوعت

مجالی میطلبد پس معلوم شد که در علم عالم ارقام حروف کتابی هیولانی
اولی نقطه است که بمنزله وحدت عددی است وعقل اول الف است که بمنزله
واحد عددی و موضوع نه و مدلولش امر الهی و نفس رحمانی و تایره
ابداعی است و بت که اول نطق را تا القا ویست بجای عقل نخستین که مسبوق
اول امر ابداعی و اولین حرف کتاب مبین نظام جملی موجودات است
و از استینا س انوار این حقایق است قول حکیم کتاب الله الناطق صلوات
الله و سلامه علیه انا النقطه تحت الباء بعد از تجلی حقیقت لخمه
خاتم الرسل و هادی السبل علیه و آله الکل صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
است که اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری و لخمه
فرموده است که انا و علی من نور واحد از مشرق استوای ظهور جلوه
طلوع مینماید ــــــــــ از لطایف
اسرار حرف الف که و داول است من حیث العدد آنست که بزبان حدت
عددی خود بحسب مرتبه درجه توحید جناب قدوسی وحدت حقیقی
میکند و بحسب جزئین مرتبه دقیقه شجره نباندو حانی عددی ها
بزکر اسم مقدس علی و کلمه کریمه توحیدیه لا اله الا هو زنده و محرک
و متحرک و سرسبز و شاداب دارد و بحسب حروف سه کانه مرتبتین
درجه و دقیقه نود که کافی و عالی و اعلی از اسماء حسنی و وفق طبیعی
مسدس که صد و یازده است اختصاص یافته و بحسب شرح فی مراتب
اربع درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه ذکر عدد موجد کل موجود که
صد و شصت و دو است و در زبان تمجید و وظیفه خلوت توحید
ساخته است و باختیار المراتب و بقول اشهر سدایه للحروف است
بحسب درجه عدد اول و اول از ولج است و در مراتب غیر متناهیه از
واج عدد اول همین او است و مراحل اکر الف است در مرتبه دقیقه   یافت

یافته و با او متصل شده است و نزد آنکه در بینات الف و همزه اعتبار
میکنند و بینات حروف را علی العموم ثنوی میکرند حروف مراتب خمس
هفت و دقیقه و ثانیه مثانی و درجه و دقیقه من حیث البینات الورد
متساوی میشوند پس برین قول بکو دایره معنوی روحانی ه
خواهد بود قوس عددی زبر که نصف دور است مساوی قوس عددی
بینات مانند سین اکرچه استداره رقمی و دور صوری حبدانی
که در واو و میم محقق است ندارد و از دقایق اسرار غامضه که
در حقیقت حرف با مضمن آمده یکی آنست که همچنانکه الف در احد اول
باعتبار عدد درجه مقدم مرتبه درجه اوست همچنین در آخر باعتبار
عدد مراتب با سرها نسبت معنویت بر همان سنت باقی و مستمر است
جه عدد اجزای ستره مراتب بحکام اش صد و شصت و دو است و
موجد کل موجود که عدد حروف سته مراتب اربع الف است مقوم
این عدد دیکر انکه با آنکه باعتبار مجموع درجه و دقیقه دالو از است و
مولج و معشوق آن عاشق باعتبار مجموع مراتب نیز چنین است
پس باعتبار عدد او دال است و عاشق درجه الف دیکر انکه در ترتیب
عالم حرفی آ قبل از ب واقعست و در ترتیب مراتب بینات و بطون
نعیان و تا متمیز متیقظ را تنبیه باشد بر این معنی که عقل اول بل عالم
عقلی بالجمله اول و آخر و مبدا و معاد امر الهی و نفس رحمانی
و حقیقت قیومی و ذات قیاضی است تعالی شانه و تعاظم سلطانه   بجنات
و اوست متصل بجناب حضرت متعالی ربوبی و مستوفی در مطالعه
شعاع بهاء قیومی و مشاهده نور حق و جود و اول الموجودات
بعد الله سبحانه و از اینجهت آنکه عالم را عالم امر و ملائکه مقرب را

٦٦

مجالی میطلبد پس معلوم شد که در علم عالم ارقام حروف کتابی هیولای
اولی نقطه است که بمنزله وحدت عددی است وعنصر اول آن الف است که بمنزله
واحد عددی و موضوع او و مدلول شد امر الهی و نفس رحمانی و تایید
ابداعی است و بیت که اول نطق را تا لقا و تجلی عقل حسنین که متعلق
اول امر ابداعی و اول حرف کتاب مبین نظام جملی موجودات است
و از استیناس انوار این حقایق است قول حکیم کتاب الله الناطق صلوات
الله وسلامه علیه انا النقطة تحت البا بعد از تجلی حقیقت کبری
خاتم الرسل و هادی السبل و سید الکل صلی الله علیه واله وسلم فرموده
است که اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری و لهذا
فرموده است که انا وعلی من نور واحد از مشرق استوای ظهور جلوه
طلوع مینماید ـــــ از لطایف
اسرار حرف الف که و داول است من حیث العدد آنست که بزبان وحدت
عددی خود بحسب مرتبه درجه توحید جناب قدوسی و وحدت حقیقی
میکند و بحسب جز مرتبه دقیقه شجره زبان روحانی عددی
بذکر اسم مقدس علی و کلمه کریمه توحیدیه لا اله الا هو زنده و محرک
و متحرک و سرسبز و شاداب دارد و بحسب حروف که از مرتبتین
درجه و دقیقه بعد یکافی و عالی و اعلی از اسمای حسنی و وفق طبیعی
مسدس که صد و یازده است اختصاص یافته و بحسب شرح مراتب
اربع درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه ذکر عدد موجد کل موجود که
صد و شصت و دو است و در زبان تجرید و وظیفه خلوت توحید
ساخته است و باختیار المراتب و بر قول انتهی بدایة الحروف است
بحسب درجه عدد اول و اول از واجب است و در مراتب غیر متناهیه از
واجب عدد اول همین او است و مراحنود اکر الف است در مرتبه دقیقه باقه

یافته و با او متصل شده است و نزد آنکه در بینات الف و همزه اعتبار
میکنند و بینات حروف را علی العموم ثنوی میگیرند حروف مراتب خمس
هفت و دقیقه و ثانیه ثانی و درجه و دقیقه من مرتبه حیثا الورد
متساوی میشوند پس براین قوس بکو دایره معنوی روحانی که
خواهد بود قوس عددی زیرا که نصف دور است مساوی قوس عددی
بینات مانند سین اکرچه استداره رقمی و دور صوری حبدانی
که در واو و میم تحقق است ندارد و از دقایق اسرار غامضه که
در حقیقت حرف با مضمر آمده یکی آنست که همچنانکه الف در اول اوست
باعتبار عدد درجه مقوم مرتبه درجه اوست همچنین در آخر باعتبار
عدد مراتب باسرها نسبت مقومیت بهمان نسبت باقی و مستمر است
چه عدد اجزای ستة مراتب بحکام اش صد و شصت و دو است و
موجد کل موجود که عدد حروف ستة مراتب اربع الف است مقوم
این عدد دیکر آنکه با آنکه باعتبار مجموع درجه و دقیقه دلو است و
مراج و معشوق است آنچنان که باعتبار مجموع مراتب نیز چنین است
پس باعتبار عدد او نیز عاشق درجه الف دیکر آنکه در ترتیب
عالم حرفی آ قبل از ب واقعست و در ترتیب مراتب بینات و بطون
بعبارت و تا متبه متیقظ را تنبیه باشد بر اینمعنی که عقل اول عالم
عقلی را بجمله اول و آخر و مبدا و معاد امر الهی و نفس رحمانی
و حقیقت قیومی و ذات قاصی است تعالی شانه و تعاظم سلطانه
و او است متصل بجناب حق تعالی بجنات ربوبی و مستوفی در مطالعه
شعاع بهای قیومی و مشاهده نور حق وجودی و اول الموجودات
بعنایة الله سبحانه و از این جهت آن عالم را عالم امر و ملائکه مقرب را

٩٦

دوات امریه نامیده‌اند دیگر آنکه عدد باکبیت درجه و دقیقه
مساوی درجه جیم است که در ترتیب حروف تالی درجه با آمده تنبیه بر آنکه نفس
فلکی اقصای عالم نفوس است با سرها در امریت و تقدس متشبه بعقل و بوساطت
عقل از جناب قدوس حق تعالی جده مستفید و در رتبه وجود بعالم عقل
متصل است و لهذا مجموع عالمین عقلی و نفسی را عالم امر و نفوس فلکیه را نیز
مانند عقول ذوات امریه میگویند و عالم نفسی جز عالم عقلی در توجه
و انتساب باستان ربوبیت مقتدا و امام سایر عوالم است و آنچه از حکمای
راسخین ماثور است که نسبة الثوانی الی الاول و ام جمیع النسب فریقی در
تفسیر آن از ثوانی مراتب عالم عقول خواسته‌اند و فریقی مراتب عالم امر
از طبقات عقول و نفوس که همه ذوات عقلیه و ارواح قدسیه و هویات
امریه‌اند و نوع هر شخص منحصر در همان هویت شخصی و رهطی چنین روایت
کرده‌اند نسبة الجوهر الاول الی الاول القیوم ام جمیع النسب و این روایت
اصح است چه امهیت جمیع نسب حق خصوص نسبت معلول اول است و جیم که افراد
و تبعیت با آنکه و بلغیة المراتب و سلالیة الاجزاء من حیث الدرجه بازای
عالم نفسی و از برای دلالت بر مرتبه نفسی موضوع است بحسب عدد و همچنین بحسب
مجموع درجه و دقیقه فرد اول است که باعتبار درجه اول مراتب جمعیت و
حاصل جمیع درجه دو حرف سابق آمده و این خاصه اوست چه هیچ حرف
و هیچ عدد دیگر را از مراتب غیر متناهیه اعداد این خاصیت نیست که
از جمیع مراتب سابقه حاصل آید و جمیع این درجه تحصیل درجه
و او کرده است و باعتبار درجه و دقیقه جمیعا بزبان روحانی عددی
ذکر اسم کریم موجد و در مقام حاصل ضرب درجه در دقیقه ذکر اسم
مقدس علیم میکند و بحسب مرتبه دقیقه جز درجه نون نور و حاییت
پنجاه گرفته که عدد حروف نقاط و دو قسم عالم امکان است و بحسب

اجزاء او است و مراتب اربع صد و شصت و چهار است بعدد جامع الوجود و
مقوم شش صد و شصت و که عدد جمیع مراتب باست و از دقایق حکم و غوامض
اسرار آنکه همچنانچه الف باعتبار درجه و باعتبار مجموع مراتب مقوم با است
من حیث الدرجه و من حیث مجموع المراتب همان نسبت با باعتبار درجه و
باعتبار جمیع مراتب مقوم جیم است من حیث الدرجه و من حیث جمیع المراتب
تا متنبه متیقظ را از باب تطابق عوالم مرتبه عالم عقول و مرتبه عالم نفوس
و درجه عقل و درجه نفس در انتساب بجناب متعالی قیومی ربوبی و
دل استشراق و استفاده از حضرت عالم و اشراق و افاضه بر سافلات و دیگر
نکات حکمیه ملکوتیه که مطویات مطاوی این اشارات است معلوم گردد
و دال که من حیث الدرجه از برای دلالت بر طبیعت و بازای عالم طبایع
و صور جوهریه موضوع است بحسب درجه زوج الزوج و نهایت اولی
و باعتبار جمیع اعداد درجات محصل درجه یا و عدد عشره است و دو
جز عادت دارد که درجه الف و درجه با است و من لج آنها درجه جیم
و مانند جیم سلالیة الحروف و رباعیة المراتب است و در مقام حاصل ضرب
درجه در دقیقه بذکر اسم مقدس معید و بحسب روحانیت مرتبه عددی
مجموع المراتب بذکر کلمه طیبه توحیدیه لا اله الا الله رطب اللسان است
حرفها که چون با سداسیة الحروف
خماسیة المراتب است و عادش را که الف است در مرتبه دقیقه بر وجه
اتصال یافته است و بحسب طباع اول مدار اشاره دور دوم است
از ادوار سبع موضوع است یا از برای امر ابداعی الهی و نفس الجادی
رحمانی نه باعتبار آنکه شأن ذات قیوم حق و رتبه فیاضیت
فیاض مطلق است بهذا الاعتبار موضوع له الف کو امده بلکه
باعتبار نسبت حال آنچه بر او مترتب و از و منبعث است اعنی الکل النظام

الجملی الابداعی جملته وتفاصیل اجزائه ومراتبه من المبدعات و
المکونات که مجهول ومعلول تقدم ذاتی دارد چنانچه قبل ازین ذکر
کردیم باز برای مرتبه قیومیت وجاعلیت اضافی وسلطان جلال
فعلی قیوم خلاق وجاعل علی الاطلاق جلت عظمته نیست با نظام جملی
وجود شخصیته وقیاس با ذرات تفاصیل نظام بقضها وقضیضها
وصغیرها وکبیرها باسرها که متاخری باشد از مضافین در رتبه تاخر
بالذات صحیح بحر وبحسب عدد درجه ولوالیت درجه ودرجه جیم
مرتبه فرداو دایره تام الاستداره است وباعتبار جمع درجات که مساوی
ضرب دو درجه اولیت در درجه جیم مرتبه مرکبه خمسة عشر بمنصه ظهور
میرساند که عدد رکعات حضرته یومیه مکتوبات مسا نهر رحم و آدم
او وفاق طبیعیه است وبحسب عدد تام مرتبتین درجه ودقیقه مساوی
درجه واو است مانند باقیا با جیم وبحسب وفسته مراتب خمس صلو
شصت بیش آمده که عدد مبدع الوجود است ومقومت کلمه طیبه
لا اله الا الله که مرتبه عدد ذی مراتب چهار رکان دال است واز غامضات
لطیفه واسرار خفیه الکه جون هاآ از احاطه قیوم میشود حی دحو عز
سلطان کمایت شره است رشمس در حروف مهاتی کتابی محیط دا
براه تامه وعدد درجه شش دایره تام الاستداره ومجموع درجه
ودقیقه ش عدد تام آمده که روح جسد درجه واو باشد
واز اتصاد درجه ش با درجه واو که مساوی مجموع درجه ودقیقه
اوست صورت هو متجلی میشود که اسم اعظم الهی است تقدست اسماؤه
وضمیر نیست بلکه اسمیست مستقل بر اسر مفاد ومعناش ذات حقیقی
متعین صاحب هویت متعینه متشخصه که فی حد ذاته وبنفس حقیقته
فاعل افاعیل ومبدا آثار بوده باشد ودر روایت آمده از سید

الاوصیا

الاوصیاء ویعسوب الاصفیاء مولی الامة وامام الائمة امیر المومنین
علی بن ابی طالب صلوات الله وتسلیماته علی روحه وجسده باساید
معتبره منقول است که اسم اعظم این است یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو
اخر ضمیر در مقدم اسم مستقل است وجون هر یک از جاعلیت وفاعلیت
وفعالیت حقیقی وجاعلیت وفعالیت اضافیه بکون امر وخلق
وبعبارتی دیگر ابداع وتکوین صورت رقمی کتابی هو نیز دو چشم
کشوده است وباید دانست که مرتبه جاعلیت وربوبیت اول تنزلات
تجلیات ذات حق قیوم مطلق است جل سلطانه واز بحار است که در ام
الکتاب که سوره مبارکه حمد است از اسماء صفات رب العالمین
تالی اسم ذات کرده است والحمد لله رب العالمین حق حمده
واو حامیة المراتب بساحته
الحروف است جنکه از ظاهر که مرتبه درجه است در مرتبه بینات که باطن دو قیوم است
یا در بعضی از مراتب بطون که ثانیه وثالثه ورابعه وخامسه است موجب اسقاط
نمیشود چنانچه در حروف الف دانسته آمد بلکه منشاء اعتبار ومناط او
تقاعست فلهذا هر یک از واو ومیم ونون را در اقلیم نطقی کلامی که
بمنزله قلب عالم حرفی است دایره تامه کرفته اند ودر اقلیم رقمی کتابی که در
ان عالم منزله جسد دارد صورت واو دایره است تامه برداس خطی
بل قوسی اصغر از نصف دور وصورت موضوع است مانند با از برای قلم
اعلی ویعنی که عقل اول است بل از برای جملکی عالم عقل وبل نما هو هو
ونیز باعتبار طلب اشراق وقبول فیض از جناب متعالی نور الانوار که از جهت
وان اعتبار در موضوع با ملحوظ بوده است بلکه باعتبار فعلیت وجود مستفاد
وشعاع ضوء مستعار وبجنب اضافه ونسبت اشراق بر هیاکل سافلات

۶۸

ومن حیث عدد الدرجة تام و زوج الفرد ومن حیث مرتبة الدقیقة عدد
کامل و نهایت ثانیه عدد و و داود و همچنین من حیث مجموع المرتبتین و باو که
است و همچنین من حیث المراتب باسرها که صد و هفتاد و سه است و زای با نه جیم
موضوع آمده از برای نفس اولی که نفس کلیست بل از برای کل عالم نفوس
ولی نه بما هی هی و نه باعتبار استفاده و بهشتم او از جهت علوی و
عالم عقلی چنانچه جیم است بل باعتبار نسبت افاده و اضافه اضا آمده و قیاس
با مستفید از اقلیم ستغداد و مستفیدان عالم ظلمات است و مرتبه دقیقه شش
پس قوی محی ثبوت و نزد و نیز وحدانیست بنابر او که مراتب چهار و مرتبه
اجزا بطور ثالث است و بنابر ثانی مراتب پنج و بطور اخر مرتبه رابع
ولکن با تفاق حروف و مراتب اربع یا خمس شش است و عدد درجه
مساوی مرتبه دقیقه و او و مجموع درجه و دقیقه بر قول اول
هشت است که عدد اسم عظیم القدر حی است و مبلغ مراتب موجودات
است و بر قول آخر هشت که عدد درجه حا است و حروف
سته مجموع مراتب صد و شصت و هشت است که عدد الله کلی
مالوه است و از خواص درجه است که مرتبه کامل و نهایت
ثانیه است انکه جمع درجات تا با و که مساوی و قطر بیت درجه
دال است و دا و محصل عدد حروف و مرتبه دوم عدد
تام است که بیست و هشت باشد و حاکه آخر مدارات دو دور
دوم است مانند دال که آخر مدارات دور اول است موضوع
شده از برای جوهر طبیعت بل از برای عالم طبایع و صور

جوهریه

جوهریه باسرها باعتبار تدبیر و تسخیر مواد و تصرف و تاثیر در قوابل نه
باعتبار سنخ ماهیت من حیث هی هی و نه باعتبار انفعال و تدبیر و تاثیر از مبادی
و علل که ان مشاکله دال است و بر قیاس با و ها آنچه دقیقه بر قول مشهور
مانند درجه فارد بسیط است و بر قول بعضی مرکب ثنوی و علی الاول بسیط
الاجزاء و علی الثانی سباعیتهما و بالاتفاق خلیة المراتب و من حیث الدرجة
زوج الزوج دوم و مجبور بده حا است و مقوم مرتبه و مزاج اجزا ماده است
درجه زای است همچنانچه مقوم و مجبور و مزاج درجه دال بدرجه جیم و
تحصلش از ضرب ب در دو یا از جمع ج یا ه یا ب یا و و محیب جمع
درجات سی و شش که مربع و است و عدد اسم کریم آن است و من حیث ضرب
ج فیها محصل درجه میم که مرتبه بالغه اربعین است و مجموع جمیع در
و دقیقه مساوی درجه طا و حسب اجزا مجموع المراتب صد و شصت
و نه و بقولی صد و هفتاد میقات طاء حسب
طبایع ع اول مدارات اربعه دور سیوم است از داو و از سیوم بحسب ا ر
و از ثلثه عددی آخر مدارات تسعه دور سیوم احاد و لکن اتمام حروف
و اصول اعداد و از نجهت از برای جوهر هیولی و عالم هیولیات
آخر مراتب سلسله بدویه است موضوع شده و باعتبار مراتب خماسی و
باعتبار اجزا مراتب سداسی است و بقولی سباعی بر قیاس انچه گفته آمد
بحسب درجه نهایت سیوم عدد و از جمع ب و ز یا ح و و یا د و
ه حاصل است و دو جزو عادش دا ر د که آ و ج است و مزاج آنها
د و من حیث جمع الدرجات که مساوی ضرب ه در ط است تحصیل
عدد آدم که اسم اول الاشخاص البشریه است و تکثیر مساحی سطح او
لاوفاق العددیة میکد و جوز حقیقیه و فق الخماسی و جدت نقی و
مرتبه عددی است یعنی نهاد در هر ضلع و هر قطری با اختلاف غیر محصور

69

نطق زات وتکثرات اعداد بیوت اضلاع واقطار سطح بمضاهات ومحا
ذات الحفاظ وحدت تشخصیه مبهمه هیولی بعینها در مراتب اختلافات
غیر متناهیه انصالات وانفصالات وتبدلات وانقلابات صور جوهریه
نوعیه وشخصیه الی نهایة چنانچه در کتاب ایضاحات وتشریقات بفضل
الله العظیم بیان آن کرده ایم وط حامل مرش سطح وفوآمد ظهر بر علاقه
ارتباط واعتلاق میان ط وهیولی وهمچنین میان ط وعقل هیولانی نفس
ناطقه آدمی حکما راسخین را باعث بوده بوضع طاره للهیولی واخری
للعقل الهیولانی فی مجموع درجه ودقیقه ط مساوی درجه یا وجمیع اجزای
مراتبش صد وهفتاد که عدد اسم مقدس قدوس واسم رفیع المرتبه منیع
است وعشر بعضی صد وهفتاد ویک که عدد اسم سامع ومزاج اجزاء
عادهٔ ش شصت ویکست و یا که اول مدارات تسعه دور عقود عشرات
است وبحسب نسبت باسایر مدارات دیگر دور حیز الف دارد در دور آحاد
مراتبه واجزاء مراتبش بر قیاس آنچه در حروف متقدمه ذکر کردیم مستبین
وتکرارش در دایره خامسه المرابت معلوم ومزاج اجزای عادهٔ دو ح ش
درجه یحا ومجموع درجه ودقیقه ش یازده که اول اعداد مرکبه وعدد
اسم اعظم هو وعدد رکعات صلوات یومیه سفریه است وآنچه بعضی از علمای
علوم حقایق در تفسیر حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا
لله قانتین گفته اند صلوة وسطی که بر قول اظهر صلوة ظهر مفسر شده
نماز جمعه است اعنی وظیفه مناصلاة فی حظیرة جمعه که سید الایام در روز
خلق سید المرسلین ست صلوات الله وتسلیماته علیه وآله الطاهرین از احکام
این بیان آب سحاب مخورد چه رکعات فرایض یومیه ایام سفر یازده
ورکعات مفروضات یومیه حضریه ده در روز جمعه پانزده ودر سایر
ایام هفته وعدد پانزده بین العددین متوسط ومن حیث الفضل و

الشرف

الشرف بر هر دو متفوق ست واختصاص بمرتبه این عدد وفضیلت
این وسطیت از وظیفه وقت ظهر جمعه ناشی است پس فریضه جمعه باسم وسطی
از فریضه ظهر سایر ایام احق باشد ونیز نماز جمعه در وقت معین خود
متوسط است میان دو نماز فریضه حظیتین که در حساب صلوة فریضه
است بجای دو رکعت از فریضه ظهر ونماز عصر که فریضه متصله بدو نیز
جمعه وغیرها نماز جمعه هیچ فریضه مکتوبه این حال ندارد وقوموا لله قانتین
بعد از ذکر وسطی نیز بنابر شدت علاقه نماز جمعه بقنوت وتعدد قنوتات
در خصوص این فریضه تایید این احتمال میکند وچون در تضاعیف جزوات مبین
آمده نسبت عقل بانظام وجود نسبت نقطه سیاله راسمه است بلحاظ مرتسم
بر سطح وشعله جوّاله مستدیره با دایره مرتسمه در حس وهمچنین نسبت هویات
امریه عالم امر من العقول والنفوس با مکونات عالم خلق من الصور والمواد
جمیعا وامر الهی قیومی وفیض فعالی وجودی که تعبیر از آن بنفس رحمانی نموده
شایع مستعمر بحرکتی که آن نقطه وآن شعله را در دست قدرت کرده بقوت
صنع بر وفق مشیت سیلان وجولان میفرموده باشد ودرجه حرف با
از ضرب درجه ها که حرف امر وبیت وجود وفعالیت قیامی حق است
عز سلطانه در درجه با که حرف ماهیت وایتت عقل است حاصل می آید و
همچنین از تضعیف اعتبار درجه الف که حرف امر وابداع وفیض وتسوی صنع
وفعالیت است ونیز از جمیع ب سه که حرف عقل است باح شش که حرف عالم طبیعت است
واز جمیع درجتین ج و ن که هر دو حرف نفس اند بدو اعتبار واز جمیع
درجه دال که حرف طبیعت است با درجه واو که حرف عالم اعلاست وعقد
عشره کمال مرتبه ونهایت درجات اعداد وغایت سیر ومنتهای تکون واحد

عددی است که مرتبهٔ زوجیت اثنین در میدان عقدیت پنج بار و دائرهٔ
مرتبهٔ خمس دو بار جلوه نموده است بناءً علی ذلک کلّ ائمهٔ افاضل حکمت و
اساطین علماء حقیقت حرف ی را یکبار از برای امر ابداعی و فعالیت
ایجادی موجد حق و مبدع مطلق جلّ ذکره بالاضافة الی تخصیص نظام
الکلّ علی الاطلاق وضع کرده اند و یکبار دیگر از برای منسوب الیه که شخص
جملی نظام کل عوالم وجود باشد باعتبار مراتب مترتبهٔ معلولات که
ظاهر شد دایرهٔ کل عالم امکان است متقوّم از دو سلسلهٔ بدویه و
عودیه و هر یک از سلسلتین از پنج مرتبهٔ متأصله محصّله

میقات ______ نسبت

حرف کاف در دور عشرات با حرف یا نسبت با آن است در دور آحاد
بالالف و محصّل از ضرب ه ع است در د و نیز از ضرب ب در یا تمام
ستّة المراتب است و سداسیّة الاجزاء عدد درجه شرعیت که عدد و دو است و
هادی از اسماء مقدّسهٔ حسنی و آن عددیست زاید که محبوب و مزاج ه
اجزاء عادهٔ شش است و دو که عدد اسم مکرّم حبیب است و مزاج است دو
چهارده که عدد اسم داعی الفیض و هاب و اسم دائم الرشح جواد است
و این از کنوز ذخائر اسرار الهی است و از لطایف اسرار آنکه کاف از
تثنیهٔ ی حاصل است و ی مساوی هر یک از ود و حب و ودود
یکبار ود است حقیقةً و ظاهراً و حبیب یکبار حب حکماً و باطناً چه
ح مزاج ی تضعیف است و ی مزاج چهارده و سرّی دیگر و هو لطیف
انکه عدد مجموع درجه و دقیقه کاف صد و یک است و عدد مجموع
المراتب شش کاف قلم می باشد صد و هشتاد و یک که عدد اسم عظیم

المرتبة

المرتبهٔ فعّال است و فضل آنکه مجموع المراتب حرف یا که صد و هفتاد و یک
است عدد درجهٔ یا که بعینه فضل کاف است مبنی و جهت آنکه از ضرب
ه که حرف افاضهٔ فعالی و احاطهٔ قیومی است در د که حرف عالم طبایع و
صور هویهٔ بسیطه است حاصل است حکماء الهیین و عقلاء متألهین
کاف را تارةً از برای خصوص افاضهٔ خلقی و امر تکوینی الهی و ایجاد
صنعی فیاضی وضع کرده اند و تارةً اخری از مرکبات الهی سلسلهٔ
عود برای متعلقات مکونات عالم خلق و کائنات اقلیم صنع و مرکبات
سلسلهٔ عود بوده باشد بمقتضای کاف و نون که حسب اقتضای
عنایت سابقهٔ فیاضی و مشیت بالغهٔ قیومی حکیم علیم جلّ عزّه چنانچه
در تنزیل کریم فرموده یدبّر الامر من السماء الی الارض هو اوست که
امشاج امتزاج نطف کاینات از اصلاب رشحات آبای علوی
در ارحام استعدادات امهات سفلی قرار گرفته هو الذی یصوّرکم
فی الارحام کیف یشاء بتدبیر علم و حکمت ولاید موالید ثلثه و حوادث
کونیه را تصویر و تقدیر کرده پرورش میفرماید و بعد از کمال نصاب
استوا و استحکام رابطهٔ تأثیر و تأثر تکوّن و تولّد کاینات بتدریج
صورت می بندد و حرف لام در نسبت با یا چون جیم است بنسبت
بالف همچنانچه ج از تجلی آ حصول می یابد آن نیز از ی جلوه
ی تحصل می پذیرد و علامت شکر آنست ضعف و فوق طبیعی اول و اول
لا وفاق بالسر الزوجی الطبیعی و علامت زاید مزاج لجزاء عادهٔ
عادّه است چهل و دو اعنی مجموع ودود و حبیب که جامع کاف
و مزاج کاف است و محصّل از ضرب ه است که حرف احاطهٔ قیومیت
حق و افاضهٔ فیاض مطلق واقع در جهت محیط دایرهٔ تامه است در درجهٔ

٧١

واو كه حرف فيض عالم عقل واز دو حيثيت صاحب ظهور دايره ويرشداري
ونيز از ضرب درجه جيم كه حرف عالم نفسي است در درجه با كه حرف ابداع كلي
مبدع كل جل ذكره شخص جملهٔ نظام عوالم موجودات است وباين اعتبار
كمال درجهٔ جيم است چه مبلغ درجهٔ لام ده ح آمده است بعدد درجهٔ
يا كه جامع مراتب عدد ونهاية النهايات است ونيز هم در مرتبهٔ درجه شش
شش با درجهٔ كرده است بعدد درجه واو كه عدد تام است وپنج
بار در درجه ه كه عدد اول فاصل مستدير است بناءً على
لحاظ هذه الحيثيات اولو الايدي والابصار در علوم حقيقيه
لام را يكبار از براي امر افاضي ابداعي وافاضهٔ ربوبي قيومي
باعتبار فاعليت وغائيت ومبدئيت ومعاديت نسبت با كل
عالم امر بخصوصه وضع كرده اند ويكبار ديگر از براي متعلق
اين افاضه تاثير وفعاليت وتقويم كه عبارتست از مجموع عالم
امر وجميع مراتب ابداعيات من العقول والنفوس باسرها
في وجودها وقاميتها وبدؤها وعودها وببايد دانست
كه حرف لام سداسية الحروف ثلاثية المراتب است ودرجه شش در
در مرتبهٔ ثانيه كه ثالثة المراتب است تكرار يافته است واين تكرار جلوهٔ
مرتبهٔ طاهر است در بعضي از مراتب باطن ومستوجب اسقاط است
چنانچه دانسته آمد وعدد مجموع درجه ودقيقه اش هفتاد ويك
كه عدد اسم جامع است ومقوم اسم عظيم القدر كبير الفيض بسط
باسط است وعدد مجموع المراتب كه دام لفي باشد صد و
نود ويك كه عدد اسم مكرم حبيب القلوب ومقوم اسم طبيب الروح
طبيب القلوب است وفضل آن بر مجموع المراتب كاف بعدد وفضل

درجه

درجه بر درجه همچنانكه تفاضل ميان مجموع المراتب كاف ومجموع المراتب
يا باعتبار تفاضل بين الدرجتين است ميقات

ميانه لام والف علاقه وارتباطيست متكرر از جانبين چه همچنانكه اول
مرتبهٔ دقيقهٔ الف كه مرتبهٔ باطنست آمده آن نيز در صد مرتبهٔ باطن آن
كه مرتبهٔ دقيقه است نشسته واين تكرار ارتباط از طرفين خاصهٔ لام است
ونيز صورت شكلي الف قايم است بقايمهٔ مستقيمه كه آن خط استقامي الفي است
وقاعدهٔ مستديره كه قوس استداري نونيست ودر تضاعيف اقاويل
سابقه معلوم آمد كه الف عبارتست از خطي مرتسم از تكرر ظهور
نقطهٔ سياله مستمرة الذات غير مستقرة النسبة در حدود مختلفه
مسافتي كه آن نقطه بمنزلهٔ وحدت عددي است خط آن اول تعينات او است
وساير حروف واختلاف تطورات او حاصل واصل خط بحسب نظر اول
دو قسم است مستقيم ومستدير وباقي اقسام خطوط منحنيه از يكي از اين دو ماخوذ است
يا از هر دو بطريق تحليل يا تركيب وعند التحقيق اصل خطوط مستقيم است
ومستدير از وماخوذ اگر چه استقامت واستدارت فصول منوعانند كه
تبدل النقاب بالجوهر حقيقت است بنا بر خواص وعوارض مصنف پس
لام بحسب بسط انبساطي صوري حسبداني كه در تمادي جوهر كتابي
او متشكل شده مراد از آن حسن بصرا امر اشارتست بوجود منبسط
بر هياكل اعيان موجودات ووحدت متكرر در حقايق انواع اعداد
ساري در خصوصيات مراتب كثرات وبحسب انخراطي معنوي روحاني
كه باعتبار جوهر روحانيت عددي ومرتبهٔ كمالي دو سلك عديست
عالم امر وارتباطي حقيقي علاقه كه قدسيات اقليم عقل دارد وتبديل
ادراك از تعقل قوت نظري است وازحيث خصوصيت ايمرتبه كمال در

بر این درجه روحانیت منتهی آن شده است که حرف عالم ابداع بوده
دلالت بر امر افاضی ابداعی کند و علامت ابداعیات عوالم نور و اقالیم
قدس بوده بشرح حکایتی است از جامعیت مراتب وجوه کمالات و احاطت
شئون قبایل موجودات که سنت تقدس از علایق ماده و شائبه تعلق
از فوق زمانیات است و همچنین بحسب اختصاص باستیعاب شئون تجرد و تکثر در حدود
امتداد مسافتی که در قطع مسافت خطی کلامی با قرآن است و روابط اتصال
کرده الف با او اعتبار محکم کرده از طرف لسان جلوه ظهور نموده در مرتبه
درجه هشتم آن مساخت و بحد اقصی المخارج در مرتبه دقیقه
رجوع کرده با صورت آن متصل شده باز دو همین مرتبه بنهایت
افق شفه عود نموده دایره تمام رسم کرده است و مسلک ادراک آن جنس
سمع است کنایت آمده از آنکه عالم امری و اقلیم قدسی که ممدود و موضوع
لام است مشتملست بجمیع صور اشتمالا فعلیا و محیطست بجمیع مراتب
احاطة فعلیة از جامعیت این جهات و از جهت این جامعیت است
مرتبه درجه آن فضیلت این استکمال و شرف این استحقاق دارد
است که او را من حیث الکمالیة والجامعیة مضعف و مکرر کرده در سبیل
آنکه مقصود از این تثنیه و تضعیف خصوص مرتبه اثنینیت بوده
باشد بلکه بر این وجه که مراد تکریر و تضعیف باشد مرة بعد
اخری الی غیر نهایة بسیاق الحجة در تثنیة حنانیک و لبیک و
سعدیک که فرمودند دو لام آن که مرتبه سیم سویت عدد و
اعتدال و استوا و استقرار بر عرش کمال دارد از جهت مبدا و جهت
منتها محاط الف و ها که هر دو حرف مرتبه کمال فاضیت و جوهری
و

و محیطیت قیومی و حدت حقه و احدیت قیومی و اجب بالذات اند
جلت عظمته بدو و ابعما اعتبار خالفه معلوم گشت پس دانستی کلمه
کریمه عظیمه المجد مجیدة العز الله را اسم ذات حق یا علم کمال
مطلق موجود حقیقی قیومی واجبی جامع جمیع جهات کمالات
مطلق بحوضت حیثیت جامع قدیمه و جودیه ذاتی بسا زند این
اسم عظیم الاسم اعظم که حریم ساحت کمالات او ام القری و اصل المعادن
کمالات سایر اسماء مقدسه الهیه است و مجمل کمالات مطلقه حقیقیه
و جمیع اسماء کمالیه تقدیسیه و تحمیدیه تفاصیل کمال مجد و جلال
اوست بحسب عدد شصت و شش است و بعبارت دیگر مجموع اول اعداد
تامه و عددی زاید که کمال مرتبه آن عدد تام باشد و شصت و شش
عددی زاید مجبور و مزاج هفتاد و هشت که عدد عدد و عدد
اسم مقدس حکیم است و آن نیز عددی است زاید مزاج نود که عدد
اسم مکرم ملک و اسم کریم و ولی الجود است و آن هم عددی است زاید
مزاج صد و چهل و چهار و آن نیز عددی زاید است مزاج
دویست و پنجاه و نه که عددی است ناقص فرد الفرد و مزاج
هشت که زوج الزوج دو هو ضعف زوج الزوج اول و عددی است
ناقص مزاج هفت که فردی اول و عدد کامل است و این خاصیت که
خاصه شصت و شش آمده مفتاح خزاین کنوز اسرار است والله مجانه
ولی الفضل والطول و مفیض العلم والحکمة

میقات

از لطایف نکات این مقام است آنکه در کلمهٔ طیبهٔ توحیدیه اعنی
لا اله الا الله حروف غیر مکرره و حروف اسم اعظم الله نیز که مادهٔ ترکیبش الف و لام
و هاست پنج است و پنج آو دو ده که مجموع دوازده باشد که عددی
است زوج الزوج زاید ضعف عدد تام حاصل از ضرب دو در شش که
هر دو حرف عالم عقلند و از ضرب ج که حرف نفس است در د که
حرف طبیعت است و مراتب که شانزده است زوج الزوج و مربع
اربع است از جهت اجتماع این فضایل عدد بروج و عدد شهور
دوازده شده است و اسمای مراتب عدد نیز دوازده آمده از یکی
تا ده و یازدهم صد و دوازدهم هزار و اسمای سایر مراتب که متوسط
بین مراتب العقود از همان دوازده اسم حاصل می آید بتضعیف و
تکریر و همچنین و عدد نقبای بنی اسرائیل و عدد اوصیای خاتم
المرسلین النبوه صلی الله علیه و سلم علیه و علیهم دوازده
دوازده آمده است و از بدایع اتفاقات آنکه حروف کلمهٔ شریفهٔ
اسلامیهٔ محمد رسول الله نیز دوازده و حروف هر یک از کلمات
ایمانیهٔ علی وصی الرسول و علی امام الوری و علی مظهر الهدی
دوازده و همچنین حروف ورد شریف سید الرسل دوازده و
حروف سادة اهل الجنة نیز دوازده است و هیئت حروف
کلمهٔ توحید در وضع کتبی رقمی در ارتفاع استقامت و لحاظ
استدارت تا آمده الفات واعمدهٔ لامات مستقیم و دوهاست
و قواعد لامات مستدیره همه بحسب حقیقت معدادی و انضاد

امتدادی

امتدادی ارسیلان سریانی و تکرر ظهوری نقطهٔ بی شوب حلول
و دخول خول و شایبهٔ قیام و حصول مرتسم و دور وضع نطقی
تلفظی به بسط حنک و فتح شفتین و حبس نفس و اطلاق هوا و اعتدال
تضییق و تنفیس مخرج الی قبض عضلات مقعر و مراتب عددی مادهٔ
ترکیبش محض ید و احد و خمسه و تثلیث و احد عددی بوحدت العددیه
و ذاته الشخصیه ظل ذات واحد حق قیومی و اول تنزلات وحدت حقیقی
احاطی اطلاقی چه وحدت حقیقی احاطی اطلاقی از حدود و سموت
نظر و جهات اشارات عقل متعالی است و خطوط شعاع ادراک عقول
ما بسط حریم کنه ذات او نمی رسد بلکه نهایت منفذ سهام نظر و غایت
مطمح انظار قبا و اذیال ملابس تجلیات و اطراف مظاهر تنزلات او
تواند بود که محوضت حقیقت وحدت حقیقی و صرافت اطلاق وجوب
ذاتی شوایب دوئی و ثنویت را من جمیع الوجوه و بجمیع اعتبارات
از ساحت قدوسیت خود رانده و از بارگاه جلالیت خود دور کرده
است بخلاف وحدت عددی که ثنویت تخیلی اعتباری با محتمل و
متخیلست پس واحد عددی که مرتبهٔ الف است اول مراتب تنزلات وحدت
حقیقی و نسبت سریان و تکرر حصول او با انواع اعداد در غایت مناسبت
با سریان احاطی و تجلی ظهوری واحد حق که عین وحدت حقیقی است در مراتب
کثرات تقرر و اعداد وجودی رابطهٔ امتزاج و اتصال و شایبهٔ حلول
و اتحاد و از اینجهت قومی الف را اشارت بمرتبهٔ کنه ذات احدیت داشته
اند و شیخ رکن الدین در رسالهٔ نیروزیه و غیرها با ایشان موافقت کرده چنانچه
فیما سلف معلوم آمده و خمسه که مرتبهٔ روحانیت هم است از جملهٔ تطورات

الفه و تکررات واحد عددی که مرتبه روحانیت بنیان اوست بفضیلت
کمال اولیت و محیطیت استداره تامه ممتاز و مخصوص و تنوین که
مرتبه روحانیت آنست بکمالیت مرتبه ح و رمز است علاقه جامعیت
عالم امر و اشارتست بانبساط نور وجود بر اعیان موجودات ممتاز
و متعین است و چون حقایق این معانی در دایره ملاحظه بر مرکز تعمق
و تدبر رتبه استقرار و نصاب استواکرد مستبین آید که کلمه کریمه توحیدیه
همچنانکه در دلالت جلی و ضمنی مجموعه تفاصیل و فهرست نگارین اجزای جوهر
لفظ الله است که بر معنی توحید دلالت میکند در مدخلیت عزمی همچنین در
دلالت عقلی حقیقی بحسب قوام وحدت و وجود و طباع معلولیت و امکان
و بلحاظ خواص حقایق و غرایب ماهیات نسخه تفاصیل و فذلکه
نگارین مراتب تنزلات و تجلیات وحدت حقه حقیقیه است که بر حقیقت
توحید دلالت دارد بی مداخلت امری و معاضدت غیری چه مراتب اکوان
و عوالم امکان و اطوار وحدت و اعیان وجود همه تطورات فیض
و تجلیات مجید و اظلال نور واشعه ظهور وحدت حقیقی قیومی
وجوبی اند و تشخص جلی نظام کل باعتبار وحدانیت شخصیت و امتناع
احتمال تعدد و تکثر که طباع جوهر ذات و ارتباط لزومی و اتساق
طبیعی میانه مراتب اجزا که لازم هویت وحدت شخصی اوست در اداء این
شهادت و بلاغ این دلالت ابلغ و احکم و اقوی و اتم است چنانچه گفته اند
الی النظام شمسین فکیف لا یأتی الهین و قرآن حکیم میگوید لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا پس تشخص وحدانی اجمالی نظام جملی
وجود که انسان کبیر است بحسب ترکب شخصی از حروف وجودیه و کتاب
تدوین که تفاصیل مراتب و هویات موجودات است کلمه کریمه لا اله الا الله الملک

الملک الحق المبین است که دلالت تام حقیقی دارد بر حقیقت توحید
علی ابلغ الوجوه و اقوم السبل و همچنین ذرات موجودات باسرها
همه بمنزله کلمه توحید و آیه تقدیس و تمجید اند و ضمان بسط این
مباحث بر ذمت کتاب تقدیسات و کتاب تقویمات و تصحیحات
است میقات ثلث حرف میم
میم از دوایر ثلث حروف دایره و بحسب طباع اول و چهارم
از ادوار سبع و اولین مدارات اربعه و این دور و بحسب رتبه مراتب
ادوار ثلثه عددیه مدار چهارم از مدارات تسعه دور عشرات است
که نبتش درین دور با حرف ا چون نسبت دال است در دور آحاد با حرف
الف و رباعیة المراتب سرایة الحروف است باعتبار مرتبه درجه که در
مرتبه دقیقه جلوه تکرار نموده روحانیت بالفعلیة عدد اربعین و نصاب
کمالیت مرتبه درجه دال دارد که از ضرب در عشره و همچنین از ضرب
هم در ح متحصل میآید و آن عددی است زوج الزوج لذا که قسمت تنصیفی
صحیح آن برتبه خمسه منتهی میشود و مجذور مزاجی درجه نود است
اعنی مرتبه خمسین که عدد مرتبه دقیقه او نیز اعنی ع است بحسب مزاج
در مرتبه دقیقه تکرار کرده است همچنانکه بحسب جوهر حروف بحسب روحانیت
عدد و فضیلت این تمامیت استداره از خواص دایره میم است و باعتبار
مجموع درجه و دقیقه خدمت اسم سی الجبر مکرر و هم اسم فایض الفتح ولی الجود
و روحانیت مرتبه تعین ندارد که بنصاب کمال الدرجه ط و عدد رتبه
درجات قوس ربع دور مخصوص شده که در علوم تعلیمیه گزارد قوس
تام و متمم هر قوسی تا بآن درجه تمام آن قوس میگویند از آنجهت که جیب
قوس ربع اعظم جیوب است و جیوب مقادیر قسی بر سبیل الاطلاق و نیز ربع

در منعام

مقدار زاویهٔ قائمه است که صاحب نصاب تمامیت و مسند نشین مرکز
اعتدال است و باعتبار مجموع المراتب کم زوال ‌و ف باشد و حاینت
از دویست و یک کرفته است که عدد هر یک ازین اسم فیض طلسم فایض البرکات
عظیم الفیوضات است مسبب الاسباب منتظم نافع و مفصل مجموع
المراتب لام یا است که قلب میم و سر مرتبهٔ دقیقه آمده و آن بعینه فصل
درجه است در درجه بهمان نسبت که میان لام و کاف و میان کاف و یا گذشت
و میم را با الف علاقهٔ ارتباطی متکرر از جنبتین هست که در درجهٔ ثانیه
بطون تام و در درجه میم نیز در ثانیه بطون آن جلوه نموده و لام را با الف این
علاقهٔ اکیده متکرره از جنبتین آن است که در درجهٔ هر یک در دقیقهٔ دیگری
واقعست و با لام نیز علاقهٔ متکرره دارد اضعاف آنچه با الف است که در درجهٔ مهر
دقیقهٔ لام و درجه که در ثالثهٔ میم وقوع یافته و مطاوی این اسرار برکات
خامضهٔ حکمیه که استخراج آنها وظیفهٔ قریحهٔ متوقده بوده باشد منطویست
بنا برین غوامض حقایق در صدر سور فرقانیه الم بهمین ترتیب واقع شده
است و هم بسبب هیئت رقمی کتابی یا و کم حروف عالم عقل است رابطه مبانی مستحکم
ساخته است بر سبیل انعکاس چه دایرهٔ راسی و در جهت تحدیب قوس ذیل آمده
است که جهت شمال است و دایرهٔ راسی میم در جهت یمین بر قائمه خط ممتاز و تقدم
کرفته است همچنانکه آن اسرار با کثیر حروف عقل است باعتبار هیئت رقمی نیز
نعاکس یمینی و شمالی واقعست و بالجمله لحاظ این خواص و خاصیات و مناسبات
باعث بوده که ربتون حکمای مشائیین و ربانیون علمای راسخین خود بهم
را وضع کنند تارهٔ از برای خصوصیت امر ابداع و تاثیر افاضی و قیومیت
ربوبی و احاطت قیومی و اشراق نور فیضی من حیث الفاعلیة والغائیة والمبدئیة
والمعادیه بنسبت با انوار عقلیهٔ قاهرهٔ عالم عقلی که اکرم القبیلتین و اشرف
الفریقین عالم امری اند و تارهٔ آخر از برای متعلق این ابداع و افاضت
و اشراق و احاطت که انوار قدسیهٔ عالم عقول اند باعتبار ارتباط و اعتلاق بجناب

قدوسی

قدوسی مبداء در اولیت جاعلیت تقرر و آخریت علیت تمامی و مبداء بیت
فیضان بدوی و معادیت مصر عودی و کجز شریک ما در رسالهٔ نیروزیه
کفته است و فیما سبق در رشته نقل کشیده شد که چون تمام آن ضرب بچه در حاصل است
و حار و طبیعت است عاما هی مضافة و هاکر فی مبداء المبادی جل سلطانه من
حیث هو مضاف بس میم باید که از برای نسبت خلقی و از برای متعلق این نسبت
که کل عالم خلق است موضوع بوده باشد بیش ما مکیال صحت و موزون
میزان استقامت نیز چه معلوم آمد که میم معراج کمال حا است و دال
حرف طبیعت که جوهر ساری در جسم و مبداء قریب افاعیل ذاتیه محل است
و عروج کمالی اعتبار طبیعت آنست که از نقصان جسمانیت و خساست هیولانیت
و سفالت حلول بیرون آمده شرف احاطت دونی و سلطان استیلای
در جهٔ قدس بمیدان حکم آید و انوریجاست که اطلاق طبیعت مدبره
جزئیه بر نفس ناطقه مجرده و اطلاق طبیعت کلیه بر عقول فعاله
و اطلاق طبیعت فعاله کلیه حقیقیه که مدبر و ممسک و حافظ و
مقیم دوام و مقوم قوام نظام کل است بر عنایت اولی در اصطلاح
راسخین حکما شایعست و شریک ما در کتاب برهان و طبیعیات
و الهیات شفا بنا کلام بر اساس این اصطلاح نهاده است و عبارتش
را بعینها نقل خواهیم کرد ان شاء الله سبحانه در حرف فا و این
از آن مقوله اصطلاح است که بر طبایع عنصری و فلکی طبیعت خامسه اطلاق
کنند چنانچه در اشارات و شفا و ما فی مرتبتهما از کتبهم منکرر
الورود است و بر قوت عاقله حکمت سادسه اطلاق کنند چنانچه ارسطو
طالیس در اثولوجیا کرده است و ما هم در کتب خود ذکر کرده ایم و نیز این
اصطلاح توسعی در بیت علوم لسانیه که معانی و بیان باشد نابیست

حم

76

از بلاغت موسوم بصنعت مشاکله وصنعت ازدواج الاطلاق
مکر الهی وکید الهی مثلا ازین باب است والحمد لله وحده میقات
پس در دایرهٔ تامة الکمال کاملة النصاب میم باعتبار اول که از برای
قیومیت وجوبی مبدا و معاد نظام وجود که مبدا سلسلهٔ بدو و
منتهای سلسلهٔ عود بعدد و اول و آخر و مبدأ و معاد هر ذره
از ذرات نظام کل است موضوع باشد آن درجه میم مبداویت
و آن دقیقه میم معادیت و آن متوسط بمنزله قلب که اولی الطبقتین
دقیقا مده غایت جمعیت و کمال جامعیت مرتبهٔ جامعه بدایت
و نهایت است و باعتبار ثانی که موضوع باشد از برای متعلق قیوم
این مرتبه وجوبیه قیومیه وهو العالم القدسی العقلی میم ملکوت
اعلی که عقل است خواهد بود و آن ملکوت ادنی که نفس است اشارت
بانکه نفس مطلق خلیفه عقل است همچنانچه قلب و روح بخاری که
در قلب متولد است و منشعب ثلثه روح حیوانی و روح نفسانی و روح
طبیعی منشعب خلیفه نفس ناطقه انسانیه و دماغ خلیفه قلب و نخاع
خلیفه دماغ است و آن طبقه اولی بود دقیقه اشارت باستجماع جمیع
صور و توالد بود که درین اعتبار آن درجه دقیقه هر دو ملکوت
اعلی بوده باشد کنایت از آنکه نفس ناطقه بشهادت مرتبهٔ
استتمام عقل مستفاد و استکمال نصاب یافته و تقدس و مهاجرت
اقلیم حس و رفض عالم هیولی که همانا در حقیقت قریه ظالمه
تنزیل کریم ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها است
از استحقاق نفسیت منسلخ گشته مستحق باسم عقل و منخرط
در سلک ملکوت اعلی میشود پس عالم عقل همچنانچه در سلسلهٔ

بدو اولی

بدو اولی بوده در سلسلهٔ عود مرتبه اخیره می آید و چنانچه
میم حرف دایره است موضوع له میم که ملکوت اعلی باشد نیز دایره و از اول
دایرهٔ نظام کل وجود با آخر دور رسانیده میگردد و آن نفس مقدس که
در حاق الکمال عرض المراتب الکمالیه و طبقه اخیرة المراتب سلسلهٔ
عودیه باشد چون بمنزله عقل اول طبقات ملکوت اعلی است میشود پس
رتبهٔ کمال عقل اول که حقیقت محمدیه تعبیر از آنست در اولین طبقهٔ
اولی المراتب و آخرین طبقهٔ اخیرة المراتب ظهور می یابد و اول و آخر
تجلیات نور الانوار در جوهر ذات قدسیه او جلوه الحادی مینماید و میم که حرف
ملکوت اعلی و عقل اول است در جوهر نفس ناطقهٔ انسانی و حقیقت محمدیه نیز
می آید و این مرتبت ربانی و تعلیمیت الهی که صوفیه از سرمایه تحصیل و تحقیق آن
مفلس و کوتاه دست بوده اند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم بعضی از حکماء الهیین آن درجه را میم مجردات گفته اند که مطلق
عالم ملکوت باشد و آن طبقه اخیره دقیقه را میم مادیات که عالم ملک
باشد علی الاطلاق از جهت که عالم ملک فرع عالم ملکوت است و آن متوسط را
با عالم مثالی که واسطه و برزخ است میانه مجرد و مادی بالاشارت بمراتب
عشر بدویه و عودیه یا بجامعیت قوت فعاله جامعه من حیث الافاضه و
التفضل و جامعیت قوت منفعله جامعه من حیث الحاملیه والانفعال
و بالجمله حرف میم بحسب درجه و دقیقه بذکر یا ملک الملک والملکوت و ورد
آیهٔ ملک یعنی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء الایه رطب اللسان
است میقات ———— حرف نون
در دور عقود عشرات بحسب نسبت میانه وجودها است در دور آحاد بنسبت با
الف و از دوایر ثلثه بحرف دائره است نسبته المراتب و حروف [illegible] مرتبه
[illegible] نون [illegible] باعتبار درجه و دقیقه مرتبه پنجاه

دارد که عدد عالم حروف و نقاط باشد و از ضرب هشت در شش حاصل آید
و آن عددی است زوج الزوج ناقص زائد و مجموع حساب نیکو و داود و
عدد اسم جلی است و باعتبار مجموع درجه و دقیقه صد و شصت که عدد الحم
و باعتبار مجموع المراتب دویست و شصت و هفت که مقوم عدد الله العالمین
است چه کن مضروب هشت در سی است و از جمع نسبتین تکوینی و ابداعی و خلقی
و امری طرفین وجود اعنی کاف و نون حاصل و من حیث المرتبة العددیة بمنزلة
جمیع حروف و نقاط و من حیث کمال النصاب بالدرجات و البطون بالغ
التمام تمامیت مراتب است درجه و دقیقه و ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسه
و من حیث حروف المراتب کامل النصاب مرتبة ثمانیة ازواج بود و موضوع
آمد از برای مجموع ابواب کتاب عوالم امکان و بسایط و مرکبات حروف
کلمات نظام وجود و همچنانچه در دایره حرفیه نون اول و آخر و در درجه
و دقیقه آمده است در دایره وجودیه امکان نیز اول عقل محض مجرد مقدس
و آخر عقل مستفاد نفس مجرده مستکمل القوتین العاقلة و العاملة نیز پس
نون دایره عالم امکان باشد و درجه قوس سلسله بدو و نون دقیقه
قوس سلسله عودیه و واو وسط که روح عدد تام دارد اشارت بتمامیت
نظام جملی سلسلتین که نظامی دیگر اشرف و اتم از او در دایره امکان
ذات تصور نپذیر نیست یا نون درجه قوس عالم امر و نون دقیقه قوس
عالم خلق یا آنکه درجه قوس عالم اعلی و نون دقیقه عالم اسفل و قوس وسط تمامیت
نظام مجموع العالمین یا توسط واو اشارت بوجود بالغیر که هیچ ممکنی موجود
ممکن الانسلاخ از آن نیز چنانکه تعرف شد از کل ممکن محتف بوجوبین
بالغیر سابق و لاحق و درین مقام نکته بغایت لطیف و دقیق از آن نیست
تقریرش آنکه نون که حرف امکان است و واو حرف وجوب و توسط و میان
نونین در درجه و طبقه اخیره دقیقه اشارت است بآنکه حقیقت امکان سلبی است

تحقیق ... فی ... سبیدا

بسیط قیاس باصل جوهر ذات من حیث هو و لکن حین تقرر الذات فی الواقع
و وجوبها من تلقاء الجاعل لا حین تقررها فی نفس الامر و بنا بر این معنی نیز
که شیخ در کتاب شفا و مباحثات و تعلیقات و ما در کتاب افق مبین
و در ایماضات و تشریقات و در تقویمات و غیرها ذکر کرده ایم الامکان بالقوة
الشبیهة بالعدم و معدوم ما هو معدوم متصف بامکان نمی باشد بلکه
معنی ممکن معدوم آنست که هرگاه متقرر شود موصوف بامکان خواهد بود
از آنکه در حین عدم ممکن است همچنانکه معنی امتناع ممتنع آنست که بر تقدیر
تقرر وصف و صفا و امتناع خواهد بود نه آنکه ممتنع ممتنع بالفعل
پس معلوم شد که اگر افاضه جاعل نبودی نه باشد حمل امکان بر ماهیت
صحیح نیز از آن حیثیت که مفهوم موضوع صاحب ذات متقرره نیست الا
بافاضة الجاعل فضلا عنه عن الوجود و الوجوب پس امکان ذاتی را
نیز نحو تعلقی بجاعل هست بالعرض بایمعنی که متعلق است بذاتی که آن ذات
از جاعل است و ازینجا ظهور سور است سر آنچه ارباب تحقیق در کریمه یمسک
السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و کریمة ان الله یمسک السموات و الارض
ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده گفته اند که سما عبارتست
از وجوب معلول من تلقاء الجاعل که بمنزله صورتست و ارض عبارتست از
امکان ذاتی که بمنزله ماده است و بعضی نون را من حیث مجموع المراتب حرف
نظام جملی گرفته اند و نون درجه و نون دقیقه را از برای عالم امر یا از
برای عالم عقل یا از برای عقل اول یا باعتبار آنکه آخر سلسله عودی است
باشد باعتبار نفس مجرده موجود انسی و در مرتبه عقل مستفاد
و قطع علاقه بدن و انصراف از اقلیم زمان بعالم دهر مستحق اسم عقل
و منخرط در سلک عالم عقلی است و اکمل افراد نوع در رتبه کمال و ازای درجه
عقل اول و مستحق اسم او است و بعضی دیگر نون درجه را امر تکوینی ایجادی

ونون دقیقه را امر تکوینی تشریعی گرفته اند والله اعلم فیما یعتقون من مذاهب

میقات

چون استداره در میان اشکال عنزله نور آمده است در میان الوان و افضل و اوسع از جهت عنایت الهی اقتضا کرده است که اشکال سموات و بسایط علقیات و شکل دماغ مستدیر بوده باشد پس از باب تطابق عالم حروف دایره نیز که بر هیئت استداره و بر عودی و تموج دوری اند در میان اشخاص و اشکال عالم حرفی مرتبه افضلیت و اوسعیت دارند و چون الف خط ابداع و افاضه است و نقطه سیال رسم خط و خط با ثبات احد طرفین و تمام دور از که طرف دیگر بمقام مبدا او و رسد بطرف الثابت تعیین و بطرف الدائر رسم محیط و بمقدار المتحرک تحصیل سطح دایره میکند همچنانکه وحدت عددی و اواحد بالعدد با ثبات ذات و قرار وجود و تکرر ظهورات و تطورات تجلیات تحصیل وجود انواع متباینه اعداد و مراتب مختلفه کثرات و حرکت توسطی از جهت استمرار ذات و عدم استقرار نسبت با حدود مسافت رسم حرکت قطعی و آن سیال رسم زمان ممتد مینماید پس همچنانکه حرکت خط ابداع و افاضه بجنس تطورات و تجلیات رسم سطح دایره وجود و تحصیل ماهیات و انیات و حقایق و هویات میکند الف نیز باختلاف تطورات راسم سایر حروف و بجوهر هویت در بینات و بطون جمیع حروف داخل است و همچنانکه بعضی از مراتب اعداد که دادکه عدد اول بوده باشد مانند دو و سه و پنج و هفت و یازده و سیزده و هفده و سی و یک مثلا تحصیل وجود نمیکند الا از واحد بعضی از حروف دایره نیز مانند واو و لام و صاد قدیم واو طبقات باطن الف است و دور دایره حرفیه نون که حرف دایره امکانیست چون امکان بر دو گونه است ذاتی و استعدادی مرتبه درجه که نون اول است قوس امکان ذاتیست و طبقه اخیره دقیقه که ذو دوم است قوس امکان

استقو

استعدادی و واو که قلم و مرکز دایره و واو با طن و او لی الطبقتین دقیقه است سطح وجود و وجود اشارت بانکه مطلقا الجیب نفس الامر از وجود و وجوب منفک و منسلخ نیست امکان ذاتی در مرتبه متقدم بر وجود ممکن تقدما بالذات فی حیز التقدم بالماهیة و امکان استعدادی در حصول متاخر از وجود محل که ماده است تاخرا بالطبع و تاخرا بالزمان و متقدم بر وجود صورت مستعد لها تقدما ذاتیا بالطبع و تقدما زمانیا بالحصول که چون مستعد له فعلیت گیرد استعداد ماده مر او را زوال پذیرد و دو قوس دایره حرفیه واو که حرف دایره وجوب بالغیر است چون وجوب بالغیر نیز بر دو گونه است سابق و لاحق مرتبه درجه که واو اول است قوس وجوب سابق است که متقدم است در مرتبه بر ذات و وجوب معلول تقدما بالذات و طبقه اخیره دقیقه که واو دوم است قوس وجوب لاحق و ضرورت بشرط محمول و آنکه قلم و واو باطن و طبقه اولی او دقیقه است خط ابداع و افاضه و ایجاب و ایجاد که معبر عنه نفس رحمانی و قول کن آمده است و امر ایست متقدمه بر ذات معلول و بالذات عین وجوب و بالاعتبار مغایر اوست و بعد از فیضان معلول از مرتبه متقدمه جاعلیت حقیقی تنزل میکند بمرتبه جاعلیت اضافی مضایف مجعولیت پس این مرتبه بمنزله نقطه باشد متحرک در نزول و هبوط که از حرکت آن خطی حاصل شود که آن را خط افاضه و جعل و ایجاب و ایجاد و ابداع و اختراع و احداث و تکوین گویند نقطه مبدا او جاعلیت حقیقی و نقطه منتهای او علیت اضافی و امر ایجابی تکوینی و تشریعی تکلیفی نیز از مراتب تطورات این خط و شعب تنزلات اوست و فرقی از آبای معنی و ابنای حقیقت حرف واو را دایره مطلق وجوب گرفته اند و اول قوس وجوب ذاتی

ودر لخر قوس وجوب بالغیر و آ واسطه خط آفاضه و ایجاد که طرف
ثانیش یا شیء از کتم خلق مرتبه ذات و وجوب بالذات و طرف متحرکش
وجوب بالغیر از آن منبعث است یا آنکه طرف نقطه فیض منبعث از ذات
حق و وجوب بالذات که بحرکت نزولی خط ابداع و صنع رسم کند و اوک
تنزلش مصدریت قلم اعلی که عقل اول است بوده باشد و دهطی دیگر دا
ئره و آویزه را حرف دایره دوام فیاضیت و لحاظ قیومیت وجوب بالذات
اعتبار میکنند که محیط دایره نظام وجود و در فیاضیت و قیومیت
وجمیع کمالات مطلقه تام و فوق التمام است سر و قدر جه که مرتبه ظاهر
زبری است قوس قیومیت و محیطیت جناب متعالی وجوب ذاتی بوده باشد
نسبت به هرچه در دور و مدار وجود داخل است باعتبار جهت مبداء او
و دقیقه که طبقه ثانیه بینات است قوس همان قیومیت و محیطیت و
جوبی فیاضی باعتبار جهت معاد و آ واسطه که حرف قلب دار دا امتداد
سلسله طولیه فیض که قطر دایره نظام جملی عالم و باعتبار جهت نزول
بدوئیه و باعتبار جهت صعود عودیه است و خط اتصال و استمرار حبل
و افاضه که بحسب جوهره شجره ایجاد و بحسب حرکت را اسم سطح دایره و
جود است و کروی هی دایره و آ و داکه قلب دایره نوشته است باعتبار آنکه
روحانیت عدد تام دارد در فرتمامیت کمال نظام جملی میدانند که
اکمل و اتم از آن نظامی متصور نیست و آ متوسط را حرف ابداع و افاضه
مفیض حق جل سلطانه که مربی و ممسک نظام وجود است و بالجمله علی ای
تقدیر من التقادیر توسط آ در دایره واو بین الواوین علی
~~ای تقدیر من التقادیر توسط آ در دایره واو بین~~ اشارتست
بانکه دایره وجوب بالغیر التحصیل و افاضه صورت پذیر نیست الا
از آستان جاعلیت و بارگاه مفیضیت قیوم واجب بالذات اعلا که بکونه

کماسواه سبحانه ماهیات بالقوه و حقایق تخمینیه باطلة الذات
هالکة الهویات ندرست چگونه منبع حقیقت و معلولیت تواند شد
یا تنبیه بر آنکه نظام جملی تمام دایره وجود را جاعل تام و علت تامه
محض عنایات الهی است چه هرچه ورای ذات قیوم وحدت حقه است همه در
دور پرکار امکان ذاتی است و توقف مجموع ماسوای الله العلی العظیم
که انسان کبیر است بر امری غیر جناب مقدس او بهیچ وجه معقول نیست از
بعد فیستوفق من قوسی الوجوب فی قوی الامکان و دایرتیهما و حرکة
خط الابداع و الاختراع و الافاضة و الایجاد فی سلسلتی الطول و
العرض نزولاً و صعوداً و مراتب تجلیات نور الانوار جل سلطانه
و به برهان و هو خمس فی کل من السلسلتین و سر الامر التکوینی
والامر التشریعی فی السلسلة العودیة میقات ______

والنظر با فذا البصیره مطالعه مراتب عوالم متطابقه متناسقه
کرده ملاحظه نماید که چگونه همچنانکه عالم جملی وجودی را سلسله بدوی
و سلسله عودی هست هریک به سبیل انعکاس جهت ترتیب در پنج مرتبه
مرتبه محصور عالم حرفی را نیز بازاء آن در ترتیب طبیعی عقلی و ترتیب
وضعی جعلی و اکوار رتبه عددی و اطوار اعتبار ابجد سلسله
بدوی است و سلسله عودی مترتب بجهت انعکاس در مراتب خمسه
از آحاد سلسله متنازله بدو الف و ها در مرتبه اولی و با و واو
در مرتبه ثانیه و جیم و زای در مرتبه ثالثه و دال و حا در مرتبه
رابعه و طا در مرتبه خامسه و از عین تا نون سلسله متصاعده عود
و همچنانچه در عالم حقایق وجودی امکانی عقل مشکوة و صاحب
ظهور اول و آخر است در عالم حروف نیز حرف دایره و در اول و آخر

شکوهند در دایرهٔ امکانیه نون ن اول امکان ذاتی و نا دوم امکان
استعدادی و در دایرهٔ ملکوتیه میم میم م اول ملکوت سلسلهٔ
بدؤ که عقل اقدس و قلم اعلی است دوم ملکوت سلسلهٔ عود که عقل
مستفاد است و در دایرهٔ وجوبیه واو و او اول وجوب سابق و واو دوم
وجوب لاحق و از دقایق نکات تطابق و تناسق عالمین وجودی
و حرفی آنکه همچنانچه دانسته آمد که در عالم حقیقت ایجاد و وجوب
و همچنین ایجاد و وجود متحد بالذات و متغایر بالاعتبار اند عالم
حروف و اسماء نیز وجود و ایجاد متوافق العدد اند هر یک بحساب
جمل نوزده که عدد حروف کریمهٔ بسمله است که صدر تنزیل کریم آمده
و چون الف و لام تعریف بهر یک داخل شود پنجاه حاصل آید که
دوح جسد است و عدد عالم حروف و نقاط است و وجوب و ایجاب
نیز متوافق اند در عدد هر یک بحساب جمل هفده که عدد رکعات
صلوات یومیه و مقوم عدد مراتب اقالیم عالم امکان است و با دخول
الف و لام تعریف چهل و هشت که عدد اسم مقدس ماجد است و عدد و
ایجاب و وجوب بحساب جمل هفتاد و دو که از ضرب درجهٔ حا
حرف طبایع است در درجهٔ طا که حرف هیولیات است حاصل و عدد
اسم عظیم الفیض باسط است مبقاب
حرف سین در دور عقود عشرات بنسبت با یا در منزلهٔ حرف واو ع ا
است در دور آحاد بنسبت با آحمائیهٔ المراتب و حروف مراتب پنجگانه
است هشت یعنی اول قسم مرتبهٔ درجه و مرتبهٔ رابعه و ثم
و مراتب دقیقه و ثانیه و ثالثه مزدوجات و مرتبهٔ درجه و مرتبهٔ
دقیقه بحسب عدد متساوی چه هر یک را انصاف کمالیت عقد ستین
است که کمال مرتبه ستین است و از ضرب ع در ی و از ضرب ب ددل

در آو از ضرب ح در ک و از جمع ک و م حاصل میشود
و عددی است فاید مزاج و مجموع سی صد و هشت که عدد اسم و حی قیوم
حق است فضل مزاج بر ذی المزاج ختم که عدد ماجد است و حکماء ماضیین
صور ثوابت مرصوده را در این عدد تصور کرده اند و مزاج این
فضل المزاج هفتاد و شش که عدد سبوح و عدد بهاء کلاهی است
فمجموع درجه و دقیقه اعنی ضعف کل منهما صد و بیست که مزاج اسم عظیم
الفیض باسط و عدد هر یک از محی الاحیاء و مطاع و سنی است
من الاسماء المتعالیة الالهیة و مجموع المراتب دویست و هفتاد و هفت
فضل مجموع المراتب نون بقدر فضل درجه بر درجه که عدد عددی
باشد فان لطایف اگر حروف زبر و بینات اعنی درجه و دقیقه بعینها
اسم سنی است بقدر مکانی ع و ن همچنانچه زبر و بینات فین بعینها
اسم عظیم المرتبه علی است بقدر مکانی ی و ن و این خاصیت از خواص
سین و غیر است و چون روح درجهٔ سین که مرتبهٔ عددیه ستین
است در مرتبهٔ دقیقه تکرار کرده و قوس عددی زبر مساوی قوس
عددی بینات شده و باطن من حیث الروحانیه حکم ظاهر کرده و
دو قوس روحانی عددی بمثابهٔ دو نصف دایره آمده ائمهٔ تعلیم
این فن حرف سین را دایرهٔ حکمیهٔ روحانیه باطنیه اعتبار
کرده اند که مرتبهٔ ظاهر روحانیتها و سرها ذ مرتبهٔ باطن جلوه
نموده است اگر چه بعینها و بجسدها مکرر نیافته و از دقایق بدایع
حکمت که از خواص سین مهملهٔ و شین معجمه آمده آنست که سین بحسب
کمیت مرتبه و لا درجه و مرتبهٔ دقیقه اقل عددی
است که اکثر کسور از آن مصح

وپدید می آید وهذه الفضیلة مخرج ستینی
در طبقات علوم تعلیمیه معتبر آمده سدس دور
ووتر قوس ثلثه مساوی ... ... وجیب موضوع آن
که نصف سدس دور باشد مساوی قوس سدس است وبجیبیت مجموع
المرتبتین که تضعیف کل منهما باشد ثلث دور ... وستین که بنظر
بریاضی نقطه فوقانیه تحصل یافته است بحسب عدد مرتبه درجه
که سیصد وشصت باشد کل عدد دور محیط وباعتبار عدد
مرتبه دقیقه که همان دقیقه ستین بعینها مساوی مرتبه درجه
ستین اشارت بانکه اعتبار ستین بدرجتها ودقیقتها جمیعاً بار
محصل وعاید بکل دور است ازین نکته دقیق که از غرایب حکم تنزیل
کریم است ذاهل نباید بود که چون ستین من حیث الدرجه مطابق
اسم سبحانی رفیع وعدد درجات محیط دایره عرش است قرآن
حکیم بزبان ناطق بلاغت اضافه رفیع بدرجات وارد فرمان
بذکر اسم ذو العرش کرده میگوید رفیع الدرجات ذو العرش
واسرار التنزیل ورموزه فی کل باب بالغة من البلاغة واللطافة
حداً یدق عن تفطن الفاحص ویجل عن تنطعه

میقـــــــــــــــات

دایره حکمیه روحانیه حرفیه ستین را در حقیقت انسان ودا
یره مرتبه جوهر ذات آدمی گرفته اند از چند وجه اول آنکه ستین نتیجه
جمع دو حرف است یکی حرف عالم ملک ودیگری حرف عالم ملکوت
وحقیقت انسان نیز از اجتماع دو جوهر مؤتلف است بدن متحرک
هیولانی ونفس ناطقه ملکوتی یکی خلاصه مکونات عالم ملک ودیگری
سلاله مبدعات عالم ملکوت ثانی آنکه ستین مجموع عدد دو نون است
از حروف عوالم امکان بجملتها وی مراتب عشر بدویه وعودیه که قطر

قطر دایره نظام جملی است وجوهر حقیقت آدمیه مرتبه جامعه
وندلکه حاویه وانموذج شعب وفنون وفهرست فصول
وابواب جمیع مدارج صحیفه وجودیه عالم کل ونفس عاقله
انسان عارف منا آنها در مرتبه عقل مستفاد ونسخه مطابقه
حقایق واعیان وصور واشکال جواهر ولوازم کتاب مبین
نظام وجود بجملها وتفصیلها ثالث آنکه ستین کنایت است از استوای
اعتدال مزاج کمال وتسویه استقامت خاق وارتفاع قیاس
انحرافات واعوجاجات اختلافات اطراف وسویت قوام مرتبه
عدلکه مدار قیام سموات وارضین ومناط انتظام نظام عالم
خلق وتکوین وسوایت نسبت متشابهه که خلیفه سلطان جلت
وسوایت سنته عادلکه میزان الله فی العالم است یعنی کره مرکز ارض
در وسط عالم اجسام بتدبیر عنایت الهی از جهت علو ایستاده است که
جهت حقیقی دوست جهت فوق که محدد بمحیط فلک اقصی وجهت تحت که
محدد بنقطه مرکز عالم است وهر ثقیلی بالطبع بسمت خطی
مستقیم بمرکز عالم مایل است لا بمحاذی مرکز ثقل حقیقی ومرکز حجم حسی کره
زمین بر مرکز حجم حقیقی کره عالم لازم الانطباق وانتقال اجزاء
حزم ارض از جمیع اطراف وجوانب مرکز متساوی ومتقاوم و
متعادل ومتدافع واین تعادل وتساوی وتدافع وتقاوم
اجزاء از جمیع جوانب وجهات موجب سکون ومنشاء قرار کل
کره زمین در حاق وسط آمده است من عزیز میلانا لحکمة من الجهات
وخلجانه نحو جانب من الجوانب واز جهت است که اگر ثقیلی مانند سنگی
یا کلوخی یا مقداری یک کف خاک بر سطح زمین از جانب مشرق بجانب
مغرب مثلاً انتقال یابد کل کره ارض را تزلزل وحرکت واجب

خواهد آمد تا اثقال جوانب متعادل و مرکز ثقل کره بر مرکز عالم منطبق
آید مگر آنکه در زمان انتقال آن ثقیل ثقیلی دیگر که معادل و مقاوم
آن بوده باشد بر خلاف آن جهت از مغرب بمشرق منتقل گردد و آن اجماعا
از بیجا منتقل گردد سر آنچه قرآن حکیم میگوید الم نجعل الارض مهادا
والجبال اوتادا متبصر متیقظ جلوه انکشاف مینماید چه جبلت
جوهر حقیقت انسانی اگر بحسب بدن مادی و نفس مجرد معجون
عالمین و کون معدن بزرگ است باعتبار ترکیب بدن هیولانی مزاجیت
جسمانی از تفاعل صور نوعیه و تکاسر کیفیات فعلیه و انفعالیه
متولد که از جمیع امزجه جسمانیه انواع جسمانیات با اعدل
و افضل و با اعتدال حقیقی از همه اشبه و اقرب است و این مزاج فاضل
معتدل نوعی بحسب تکثر اصناف و همچنین هر یک از امزجه صنفیه را
بحسب تکثر اشخاص عرضی است عریض محدود بدو حد معین از دو طرف
افراط و تفریط و افضل و اعدل همه آن مزاج شخصی که در حاق وسط عرض
المزاج النوعی بوده استحقاق و اختصاص با کمل و اقدس نفوس قدسیه داشته
باشد و باعتبار جوهر نفس مجرده ملکوتیه مزاجیت عقلانی از تعادل و
تقاوم اصول اعراق و صفات و اخلاق و ملکات و فروع اعمال
و افاعیل و علوم و تعقلات در غریزه جوهر نفس متحصل که تعبیر از آن
علکه عدالت میکنند و اعدل این امزجه عقلانیه که بحسب اختلاف مراتب
نفوس کامله متکثره و مختلف می باشد آنست که اکمل نفوس مقدسه و متالهه را
حاصل بوده باشد و همچنانکه جرم ارض بتعادل و تقاوم اثقال جوانب
و اطراف در وسط عالم جسمانی بر دعامه دعایم و اساطین ایستاده است
همچنین جوهر نفس ناطقه انسان مقدس متاله که ارض جمیع حقایق و ام

المعادن

المعادن صور علمیه است بتقاوم و تعادل اسماء و صفات و اخلاق
و ملکات در وسط عالم عقلی قرار و استقرار یافته است و رضا و رزانه
استواء اعتدالی و سویت عدلی که مرتبه درجه حروف سین است در دو
کونه میزان حقیقت آدمی جای گرفته است با اشکال که درین مقام بر
بهانه دائر آمده که تفصیل و بسط که سویت علی لی حکمت تمام آن کرده اند
بهاطر و افراط در عقلیات مصادم حکم فطرت و قضای برهانها و مخالف
اجماع حکماء اسلام و فلاسفه یونان مینماید و در اشعار او میرسی
یونانی عار دیده شد حیزا مور العالم الحسی و اجملها اوسطها و خیرا مور
العالم العقلی و افضلها اعلاها هر چند عثمان حل آن به مذهب دقت
نظر ما است و لی درین محال از داما ن ذکر آن کوتاه است دانع آنکه عدد
درجه سین علی الدوام زاید از حروف مرتبه عدد تام حاصل و مزاجش
حق که صدور هشتست و عدد اسم سین که مجموع درجه و دقیقه و عدد
سبع و مطالع است نیز عددی زاید است مزاجش ضعف صاحب مزاج که مرتبه
ترکیبی دو لیسته و جمل و عدد مقصود و مقیم الوجود باشد و از بنان
نیز در میان انواع کاینات بحسب درجه جوهر جسدیه و لطیفه روح
جسمانی و مرتبه نفس عقلانی بتشریف دقایق و بدایع حکم ممتاز
و بتکریم لطایف و غرایب نعم مختص و سرافراز چنانچه جماهیر اطباء و مشرحین
در تشریح بدن آدمی جثه مساهمه فلم و درجه او در حقیقت انسانی است
بجهت آن جمله منافع و مصالح و غایات و فواید که قوت ادراک بشری بالحق
بضاعت مزجات و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا معرفت آن فایز شده
باشد شمرده اند سرتبه با یکدیگر که مساکن جثه عالم و مرتبه اعلی وهی
النفوس النفوس الملکوتیه که از تها اقلیم قدس و قبه الارض عالم عقل و
بدرجات غیر محصوره اوسع و اکرم از بدن است چگونه بوده باشد ارسطوطا
لیس در اثولوجیا جواب گفته است النفس لیست فی البدن بل البدن فی النفس

وان کلمات وصویه ونویه باب مدینة العلم ودار من الحکمة سید الاوصیاء
وامام الاصفیاء صلوات الله وسلامه علیه در روایات آمده کل شیء یعز حین یقل
والعلم یعز حین یغزر

لانها اوسع منه ومن اراد ان ینظر الصورة نفسه المجرده فلیجعل من الحکمة
مرآة وما در بعضی از صحف خود چون بکفته ایم النفس الصاعده
الحدیثة المخطوطین الراجعة الی بارئها فی نشأتین الحاکمة بتوحدها
للوحدة کرتین فی صعودیتین المضاهیة فی تأحدها لعالمی الامر
والخلق بتکمیل قوتین لجل من ازیر علی مجری العلمتین ومن
احب ان یبلغ افق عالم النفس ویطلع علی صقع مصیرها فلیتخذ
من طبقات ملکوت السماوات مرقاة ومرقاة سلما وسلما وهما
ناکه متبصر نکته دان در ترکیب لفظ انسان از احاطه آو بتن دال
از جانبین وباز احاطه دو واو سین دال از جنبتین وباز احاطه سین
ونون آن از طرفین وتعدد وتکرر آن ونون ووحدت سین سویت
اعتدالی وتقدم آن بر سین در جهت مبدا یک واسطه کمن باشد
وتاخر از درجهت منتها بوجه اتصال واتصال سین درجهت بدایت
بدرجه نون وتقدم او در جهت نهایت بر نوعین بواسطه عمود
آن استکشاف بسی دقایق واسرار تواند نمود که در حجب اشارات
ما محتوی ودر مطاوی هم تنبیهات ما منطوی آمده اند خامس
انکه همچنانکه روح عددی صورت جسدی سین اول عددی است
که اکثر کسور تسعه از او منصح واز نکرار ان شش بار سیصد وشصت که
درجات محیط است محصل وتضعیف آن که روح دایرهٔ روحانیه
سینی است ثلثه دور او وضرب مرتبه تامه سته در مرتبه جامعه عشره
مرتبه او را محصل می آید جوهر ذات انسان نیز در دایرهٔ نظام و
جدید مضاهات این نسبت است دیگر انکه همچنانکه سین ثلث
دور محیط بعروض نقاط تکشفو قاینه شین میشود که محیط

دایره

دایرهٔ تامه است جوهر مفطور نفس انسان نیز به مرتبه فوقانیه تمام
دایرهٔ نظام جملی عالم است چه جوهر نفس قدسی در فطرت اولی مرتبه عقل
منفعل دارد که عقل هیولانی باشد ودر فطرت ثانیه بعقل ملکه وعقل بالفعل
ه وکا عقل هیولانی مستفاد عالمی میشود عقلی مضاهی عالم جملی
وجود میف ات حرف عین در دور
عشرات قیاس بای منزلت زای دارد در دور آحاد قیاس با آنها نیز سین
وشین مراتب پنج وفر مراتب هشت است همچنانکه عین معجمه وروح
عددی درجه شش عقد هفتاد که عدد حی الاحیا ومعراج روحانی مرتبه
کامل درجه زای محصل می در ضرب زدری است جمع ی وس که دایرهٔ
جامعه یاسینیه است وانجمع کن وی که کلمه نافذة الحکم امر ایجادیه است
وانجمع آدم که قالب روح مطلسم است ومرتبه ومرتبه دقیقه اش
بجسدها ودوحها همان مرتبه دقیقه سین بعینها که درجانیت درجه
سین است ومجموع المرتبتین صلوه که عدد اسم مکمل وفضل آن مجموع
المرتبتین سین بقصد فضل ع بر سین اعنی ی و مجنین فضل مجموع المراتب
که عدد مرکز دایره هشتاد وهفت است بمجموع المراتب سین بقدر فضل
درجه بر درجه که روحانیت ی باشد بر همان نسبت که میانه سین ونون
کفته آمد وچون مجموع کمال عروج مرتبه عددیه نیز است که حروف عالم نفسی است
ونفس چنانچه قبل ازین کفته طبیعت مجرده جزئیه مدبره پس کمال او وعروج
بوده باشد از مرتبه بجیعی نفسیت بمرتبه عقلیت وصعود از درجه جزئیت
بدرجه کلیت وحرف عین موضوع بوده باشد تنارة از برای خصوص عالم
عقول قاهره مدبره که ارباب انواع وطباع ربع مجرده الکلیه وملیه استغراق
قدسیه اند ونسبت عنایت وتدبیر کلی هر یکی از ایشان با عامه ابدان افراد نوع
جسمانی علی الاطلاق نسبت عنایت وتدبیر جزئی نفس مجرده انسانی
است باخصوص بدن جزئی بشخصیته المعینه لاغیر وصورت نوعی

منطبعهٔ جوهریه در مبدایت آثار وقوع خلیفهٔ طبیعت مفارقهٔ کلیه
وظل ذات نوریهٔ عقلیهٔ اوست وتارهٔ اخری از برای عنایت ورحمت
وفیاضیت وقیومیت قیوم حق سبحانه واجب بالذات عز سلطانه نسبت
باخص از ابن اقلیم عالم عقلی بخصوص وآنچه شریک سالف ما در رسالهٔ
نیز ودیعه گفته است که چون غ نتیجهٔ جمع آدم است پس مدلولش جمع نسبت
خلق وانبیا امر خواهد بود که مفاد آن ترتیب خلق بواسطهٔ امر بوده
باشد آن از آن ناشی است که میم را حرف عالم خلق دانسته است وما فی
تضاعیف ما اسلفناه بفضل الله سبحانه بیان کردیم که آن سبیکه ایست
بمعیار استوا واستقامت ناقص عیار فلیتذکر میقات
حرف فا آنجا ادوار سبعه طبایع مدار اول است از مدارات اربعه دون خامس
وبحسب ادوار ثلثهٔ عددیه در دور عقود عشرات نسبت با مبدا این
دور که ی است منزلت حادارد در دور آحاد نسبت با ا که مبدا دور است
وخماسیة المراتب سرایة الحروف است وشمس فا آ د ق م ی مانند
یا و حا و طا و یا و بعضی مرتبهٔ دقیقه را شویی اعتبار کرده همزه
محافظ اند که مراتب بحکانه سباعیة الحروف شود بهمنست الف و لام
مرتبهٔ درجه در مرتبهٔ ثانیه تکرر یافته است و لا در طبقهٔ اخیرهٔ التزمیه
نه در طبقهٔ اولی برخلاف تکرر آ و ق و ف آخر پنج حرف که در
طبقات بطون جمیع حروف داخلند و زوج عددی حسد درجش
عقد هشتاد که مرتبهٔ عروج درجهٔ عددیه حا است واز خواص این عقد
وکمال مناسبتش با عدد ح آنکه مجموع جذر سطح فی نفسه در هفتاد وه اعنی
صد وشصت که عدد قوی وعدد اسم منیع العز مومن واسم رفیع القدر
عظیم الفیض محیی کل حی است سطح اول او وفاق طبیعیه مربع زوج
الزوج او و دو که چهار باشد مبلغ تکسر مساحی آمده بر همان نسبت
سطح هشتاد در هفتده که هزار وسیصد وشصت باشد مرتبهٔ یک تکسیر سطحی

سطح همان وفق طبیعی شود باعتبار سیر عقود وعشرات که مسلک
طبیعی وفق اسم سریع است وعقد ثمانین که عدد اسم مکی حبیب است عددی
است زاید مزاجش صد وشش فضل مزاج بر صاحب مزاج ع ۲ وچهل و
شش عدد اجزاء نبوت آمده در حدیث شریف الرؤیا الصالحة جزء
من ستة واربعین جزءا من النبوة واز ضرب ح در ی که مساوق
ضرب د در ک وضرب ب در م و جمع آ و ن وجمع ک
وس است محصل ومربع نسبة عددیه مجموع المراتبه نبوت وچهل ویک
که عدد مالک یوم الدین است میقات
فان علاقهٔ ارتباطی است با الف متکرر از طرفین چنانکه پیداست چنانک
لام را که درجه هر یک در دقیقه دیگری جلوه کرده است هر چند در
لام این علاقه اشد است که تکرر اتحاد در طبقهٔ اولی او دقیقه است از طرفین
بخلاف انحا که از یک طرف در طبقهٔ اولی واز یک طرف دیگر در طبقهٔ ثانیه
است و با لام نیز مثل این علاقه متکرره واحد دارد که درجه هر یک در
ثانیهٔ دیگری تکرر یافته است با اختلاف طبقه پس فا از حیثیت این خواص
وخصوصیات ارتباط واتصال با آ که خط ابداع وافاضهٔ حرف
احاطهٔ فیاضیت وقیومیت فیاض علی الاطلاق است واز جهت آنکه مزاج
کمال مرتبه ح است که حروف طبایع است باعتبار استتباع آثار ومبدائیت افاعیل
ونتیجهٔ جمع حرف عالم امر وحرف مجموع کتاب عالم امکان وجمع حرف عالم
تکوین حرف حقیقت انسان وجمع حرف جامعیت مراتب وحروف طبایع کلیهٔ
مفارقه وحاصل ضرب عدد حرف عالم ملکوت اعلی اعنی تضعیف حرف عالم
ملکوت در مربع حرف عالم طبایع دو حرف جامعیت مراتب نظام عالم کل است
استحقاق نصاب این فضیلت داشته است که موضوع بوده باشد از برای عنایت
سابقهٔ اولی ورحمت سابقهٔ واسعه علی الاطلاق که مبدا هو مفیض وممسک
وحافظ ومقیم ومدبر نظام کل است وباین اعتبار تعبیر از آن بطبیعت فعاله

٨٥

بلکه میکنند و من باب ضرب الامثال کل نظام جملی را بمنزلهٔ بدن و عنایت
اولی را بمثابهٔ نفس و من باب ایراد العقلیات فی طی الحسیات و القدسیات
فی طی الهیولانیات نظام کل را بمنزلهٔ ماده جسم و عنایت اولی بمثابهٔ صورت
طبیعت میگیرند و میگویند هرچه از صغیر و کبیر و جزئی و کلی در اقالیم وجود
و عوالم موجودات واقع میشود خواه قسریات و خواه طبیعیات همه طبیعی
نظام جملی است در تا سوع الهیات شفا در تفسیر عنایت اولی گفته است
فیجب ان یعلم ان العنایة هی کون الاول تعالی عالما لذاته بما علیه الوجود
فی نظام الخیر و علة لذاته للخیر و الکمال بحسب الامکان و راضیا به علی النحو المذکور
فیعقل نظام الخیر علی الوجه الاکمل الابلغ فی الامکان فیفیض عنه ما یعقله نظاما
و خیرا علی الوجه الابلغ الذی یعقله فیضانا علی اتم تادیة و در عشر اولی
از کتاب برهان شفا در بیان ما هو اعرف عندنا و ما هو اقدم عندنا و ما
هو الاعرف عند الطبیعة و هو الاقدم عند الطبیعة گفته است
الاقدم عندنا هی الاشیاء التی نصیبها اولا و الاقدم عند الطبع هی الاشیاء
التی اذا رفعت ارتفع ما بعدها من غیر انعکاس و الاعرف عند
الطبیعة هی الاشیاء التی تقصد الطبیعة قصدها فی الوجود فاذا رتبت
الکلیات بازاء الجزئیات المحسوسة کانت المحسوسات الجزئیة عندنا
اقدم و اعرف عندنا معا و ذلک لان اول شیء نصیبه نحن و نعرفه هو المحسوسات
و خیالات ماخوذة منها ثم منها نصیر الی اقتناص الکلیات العقلیة و
اما اذا رتبت الکلیات النوعیة بازاء الکلیات الجنسیة کانت الکلیات
الجنسیة اقدم بالطبیعة و لیست اعرف عند الطبیعة و کانت الکلیات
الجنسیة ایضا اقدم و اعرف عند عقولنا و الکلیات النوعیة اشد تاخرا
و اقل معرفة بالقیاس الینا و ذلک لان طبیعة الجنس اذا رفعت طبایع الانواع
و ان کانت طبیعة الجنس من جهة ما هو کلیة لا من جهة ما هی طبیعة فقط

قایم

قائمة بالانواع فطبایع الاجناس اقدم بهذا الوجه من الطبایع الانواع
لکن الاعرف عند الطبیعة هی طبایع الانواع لان الطبیعة انما تقصد لا طبیعة
الجنس فی ان توجد بل طبیعة النوع فتلزمها طبیعة النوع الجنس علی سبیل
المقصود بالضرورة او بالعرض و ذلک لان النوع هو المعنی الکامل المحصل
و اما طبیعة الجنس وحدها فلا یمکن ان یوضع له فی الوجود تحصیل و الطبیعة
تقصد الکامل المحصل الذی هو الغایة و ایضا لو کان المقصود طبیعة
الجنس بذاتها لما تکثرت انواع الجنس فی الطبیعة و وقع الاقتصار علی
نوع واحد و بعید ان یظن ظان ان طبیعة اللون هی اعرف عند الطبیعة من
البیاض و السواد و غیرها بل الطبیعة الکلیة الممسکة لنظام العالم تقصد
الطبایع و النوعیة التی لیست ذاتیة لنظام العالم تقصد الطبایع الشخصیة
و الجنس داخل فی القصد بالضرورة او بالعرض فقد بان ان طبایع الانواع اعرف
من طبایع الاجناس فی الطبیعة و ان کان الجنس اقدم بالطبع من النوع بعد
از آن گفته است و نحن فی مبدا استفادتنا للمدرکات یلوح لنا ما هو اقدم
عندنا علی الاطلاق و اشد تاخرا فی الطبیعة علی الاطلاق و هی الجزئیات
المحسوسات فنقتنص منها الکلیات پس اقسام اعرف عندنا و اقدم
عندنا و اقسام اعرف عند الطبیعة المطلقة و اقدم عندها را تفصیل
داده پس گفته است فلنبحث هل البسایط اعرف عند الطبیعة او المرکبات
فاما البسایط التی هی اجزاء من المرکبات فیشبه ان تکون هی لاجل المرکبات
فان المادة لاجل الصورة و الجزء لاجل الکل فیجب ان تکون المرکبات اعرف
عند الطبیعة لانها هی الغایة لتلک البسایط و هذا هو الاصح و لا یجب ان تکون
الاجزاء واحد منها اعرف من الآخر من حیث انها اجزاء بل هی سواء فی المعرفة
عند الطبیعة الا ان یعتبر لبعضها خصوصیة زایدة علی انه جزء و اما البسایط
التی هی علل کالفواعل و الغایات فلیست باجزاء المعلولات فیشبه ان تکون

٨٦

فى العرف واقدم معاعند الطبيعة من المعلولات ودر آخر فصل گفته است
فان قال قايل ما قد قال بعضهم ان المعنى الحسنى اعرف عند الطبيعة لانه وان
لم يعرف بحسب شى فهو فى نفسه وبقياس الحق اعرف لان الشى انما يصير
معروفا بعارفه وعارفه اما نحن بالعقل وكلما هو ذو عقل على سبيل
الاستفاده واما الطبيعة فى قصدها النظام الكل فيكون الاعرف عندها
ما نقصده لنظام الكل ودر طبيعيات شفا در سماع سمع الكيان
طبيعى در فصل اقاويل بخت واتفاق در اصناف كلام وتضاعيف بيان
استعمالات واطلاقات لفظ طبيعت را مشتمل ساخته است بر طبيعت
جزئيه بدنيه كه باذن الله سبحانه موكل است بتدبير نظام جزئى بدن و
ديگر طبايع جزئية وطبايع كلية مفيده كه بتدبير خصوصيات عوالم ماموراند
و طبيعت مطلقه كليه كه مدبره على الاطلاق و مبدأ اراده خيرات
و افاضه وجودات و انتظام نظام كل است و تحقيق كرده كه افاعيل الهى
در عالم كل همه را غايات است كه مقصود طبيعت مطلقه اند و گفته است
واما حديث التشويهات و مجرى مجراها فان بعضها هو نقص و قبح و عدول
عن المجرى الطبيعى وبعضها زيادة و مكان نقصان فيجانهو عدم فعل الطبيعة
المادة و نحن لم نضمن ان الطبيعة يمكنها ان تحرك كل مادة الى الغاية ولا ضمنا ان
لا عدام افعالها غايات وانما ضمنا ان افعالها فى المواد الطبيعية المطلقة
التى هى لها الغايات فهذا الا ان حكم ذلك و الموت والذبول هو القصور للطبيعة
البدنية عن الزام المادة صورتها و حفظها اياها عليها با دخال بدل ما يتحلل
و نظام الذبول ليس بصاير متادى الى غاية البتة فان نظام الذبول ليس بعلة
الطبيعة الموكلة بالبدن و ذلك السبب هو الحرارة و سببها هو الطبيعة و لكن
بالعرض و لكل واحد منهما غاية بعد از ان گفته است فان الذبول من حيث
هو ذو نظام و متوجه الى غاية فهو فعل الطبيعة وان لم يكن فعل طبيعة البدن
پس

پس از آن گفته است والموت والتحليل والذبول وكل ذلك وان لم
يكن غاية نافعة بالقياس الى بدن زيد فهى غاية واجبة فى نظام الكل وقد
اومانا الى ذلك فيما سلف و تمكن بجال النفس سبيلها كل على غاية فى الموت
واجبة و غايات فى تناسب الضعيف و بجثه ودر مساد مسادس الهيات
شفا در اثبات غايت گفته است ثم الشخص الذى يؤدى الى شخص آخر الى ثالث
الى رابع ليس هو بعينه غاية للطبيعة الكلية بل للطبيعة الجزئية فان هى غاية
الطبيعة الجزئية فليس بعدها عرضا و غاية لتلك الطبيعة الجزئية التى هى
غايتها و اعنى بالطبيعة الجزئية القوة الخاصة التى بتدبير تشخص واحد و اعنى
بالطبيعة الكلية القوة الفايضة فى جواهر السماويات كشى واحد وهى المدبرة
الكلية ما فى الكون و بالجمله لفظ طبيعت را در اصطلاحات صناعى
بر چند معنى اطلاق كرده اند اول طبايع جسمانيه و صور نوعيه جوهريه
منطبعه و بهمين معنى موضوع له مدلول حرف دال و حرف حا است بنوعى
اعتبار اند و در مركبات مختلف بالذات دوم طبايع مجرده جزئيه است على
سبيل التعلق والتسلط و باين معنى مدلول و موضوع له حرف جيم و حرف
زاى است بدو اعتبار سوم طبايع كليه مفيده قدسيه كه عقول نوريه
مفارقه و مدبرات عوالم و ارباب انواع عنصر و طبايع و صور نوعيه منطبعه
در مبدأ است آثار نوع الملاك ايشانها و عنايت و تدبير هر يك قياس بعالمى از
عوالم و نوعى از انواع مانند عنايت و تدبير نفس ناطقه مجرده نسبت بهيكل
علوى تشخصى و بدن جزئى و بهمين معنى مدلول و موضوع له حرف عين است
چهارم طبيعت كليه مطلقه كه مدبره و حافظ نظام كل و مبدأ التدبير
خير در نظام جملى عالم است و انرا عنايت اولى و رحمت سابقه ميگويند
و مدلوليت حرف فا بالخصوص بهمين معنى است كه فا خود از حروف و مراتب الوف
و حروف مراتب فا بعينها حروف مراتب الوف است و فا در مراتب خود
درجه و در مراتب الوف دقيقه و فا نيز در مراتب خود درجه و در مراتب فا

[illegible]

٨٧

بعضها حروف و مراتب الف است و ق در مراتب خود درجه و در مراتب الغا
دقیقه آمده و بیز بر هست آن در ثانیه و خود دیگر اریافته است و بحسب اصطلاح
شایع مشهور طبیعی مرا معنی دیگر هست خاص معانی مذکوره چه
ماهیت مرسله هر حقیقتی را طبیعت می نامند و هویت تشخصی فردان طبیعت
شی طبیعی میقات ـــــ حرف صاد بحسب طبایع ثانی مدارات
اربعه دور خامس و بحسب ادوار ثلثه عددیه که مدارات تسعه
دور ثانی است که نسبتش دیگر دور باین نسبت طالت در دور آحاد
و با آنجا خامسیة المراتب تساعیة الحروف است ص ا د ف م ی در جه س
بحسب مرتبه عددی که عقل تعین باشد مساوی مجموع درجه
و دقیقه میم که مرتبه عروج درجه طا و از ضرب ط در جه ها آن عدد
مراتب طبقات موجودات اعنی هشت حاصل است و مزاج ابن عقد صدو
چهل و چهار فضل امزاج علی ذی المزاج پنجاه و چهار و مزاج پنجاه
و چهار شصت و شش که عدد اسم اعظم الله است و مرتبه دقیقه شش پنج ثم
عدد درجه ها آن مجموع المراتب دویست و پنجاه و پنج که مقوم عدد نورست
ص نتیجه جمع ی و ف و جمع ک و ع و جمع آو س و جمع
و ن و از ضرب ط در ی و ضرب ج در آ و ضرب ب در عدد
آدم متولد است پس ثلثه امثال آن باشد همچنانکه ط ثلثه امثال ج است و
ه قدر مساحت تکسیر سطح و وفق طبیعی مربع ج بتسیر طبیعی ازواج
همچنانکه آدم قدر تکسیر مساحت اصل آن سطح است بتسیر طبیعی و همچنانکه
جمع اصول مراتب اعداد و حروف از آ تا ط محصل عدد آدم است که
قدر مساحت سطح اصل است و ضرب ج در ه محصل مرتبه عددیه
خمس عشر که قدر وفق اصل است همچنین ضرب ج در ه محصل عدد عیسی
است اعنی مجموع عدد با اسم عالی المرتبه علیم که وفق طبیعی مربع ج است
بتسیر طبیعی عقود عشرات از ی تا ص و جمع عقود عشرات از ع تا

ص و جمع محصل مرتبه عددیه چهار صد و پنجاه که قدر تکسیر مساحت سطح آن
وفق و از پنجاه است مخصوص اعیسوی و وفق اصل را آدمی نامیده اند و این
سر در بطون قوله کریم آنجا که فرموده است ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم مکنون
و مکتوم است چهار صد و پنجاه در اعداد مرکبه عقود مات بمنزله چهل و
پنج است در اعداد مرکبه عقود عشرات و عدد جبار الجبابره است و باد بنی
العقود از اسماء قدوسیه الهیه و سطح ه و ص است همچنانکه از جمع عشرات
از ی تا ص حصول می پذیرد از ضرب ه در ص نیز محصل میشود پس دو حاشیت
ه در مرتبه دقیقه صاد اشارت باین نکته است متضمن امله است و سطح ج
در ص که عدد اسم رحمانی کریم است قدر مساحت تکسیر سطح و وفق ص اعنی
سطح ج در ... که ... و ملک از اسماء حسنی و بالجمله ابناء
جامعیت این چهار صاد حرف جمع مراتب نسب ابداع و اختراع و صنع و تکوین
است علی الاعتبار التفصیلی بالاصطلاحی و حرف جمع تفاصیل نشأ امر و نشأ
خلق و نشأ تکوین چنانچه شریک ما در رساله نیز وریه اختیار کرده است
باصطلاح دیگر میقات ـــــ حرف قاف باعتبار طبیعت
ملائکه دور خامس و بحسب ادوار عددیه اول مدارات دور ثالث که
دور عقود مات است و آخر ادوار مختلفه مراتب اعداد است و در مراتب الوف
همان ادوار بعینها تکرر می یابد حیث یتمادی الاعتبار الی نهایة مثل کاف
خماسیة المراتب سداسیة الحروف است ق ا و ل م ی عدد درجه ش عقد کامل
النصاب مائه که مربع ی و نهایت معراج کمال عقد کامل عشره و هو عدد اسم قوی
ملکی است تحصل است از جمع ی و ص و جمع ک و ف و جمع آو ع و
جمع م و س و از ضرب ب در ن و ضرب ه در ک و ضرب ع
در ... و مزاجش صد و هفتده که عدد اسم معز است و فضل درجه کاف
طبقه لحزه دقیقا اعنی ف و مجموع مرتبتی الدرجه والدقیقه ش مساوی

مجموع المراتب کاف که عبارت از صد و هشتاد و یک که عدد وقت آمد و مجموع
المراتب سین دویست و شصت و یک که عدد اکرم است و همچنین مجموع المراتب
کاف بعدد فضل درجه بدرجه بنابر اعتبار اجتماع این جهات و
لحاظ استوا و استوار عرش این حیثیات قاف در حرف شهود فیض
ابداع و اسم احاطه و استیعاب افاضه ابداعی گرفته اند موشخص جملی نظام
کل و هویت تشخصی انسان کبیر را و لیکن بمجرد اعتبار شخصیت جملی و
هویت اجمالی و ملاحظه خصوص جامعیت مراتب تبه طولی که قطر دایره وملاحظه
عوالم امکان است همچنانکه در حرف یا اعتبار کرده اند و در مقام خود
مذکور شد بل باعتبار ملاحظه تمام جامعیت هویت جملی و کلیت
اشتمال هیئت شخصیت مجموعی بتفاصیل شئون جوارح و اعضا و بسایط
و اجزاء و مقادیر درجات و طبقات جمیع مراتب سلاسل طولیه
و عرضیه سطح دایره نظام وجود من ازل الآزال المبتدا الی ابد الآباد
المعاد باسرها قاطبة چنانچه مناسب جامعیت تکریر تعشیری مرتبه
یا اقتضای آن کرده است پس تارة قاهریت احاطه و سلطان استیعاب
این افاضه ابداعی را موصول بوم الوارق ساخته اند و تارة اخری
متعلق احاطه این افاضه و مسخر استیلای این قاهریت که شخص
جملی و انسان مجموعی است از حیثیت اجتماع مراتب و استحضار
تفاصیل بحیث لا یغادر طولا و عرضا و لا جوهرا و لا عرضا و لا
صغیرة و لا کبیرة میقات ـــــــــــــــ حرف را که
مدار رابع دور خامس طبایع و مدار ثانی دور ثالث مراتب
اصول اعداد است باعتبار نسبت با قاف در دور مات بمنزله کاف

نسبت

نسبت با یا در دور عشرات خماسیة المراتب است و سداسیة الحروف
نزد قومی و سباعیتها نزد قومی دیگر بحسب مدد درجه ضعف درجه
قاف و عدد منعم و مالک کل موجود من الاسماء المقدسة المکرمة
الالهیة و بحسب مجموع مرتبتی الدرجة والدقیقة شش و یکی دویست و یک
که عدد نافع و منعام و مسبب الاسباب و بیش و یکی دویست و دو
که عدد بر است من اسماء الله الحسنی و همچنین بحسب مجموع المراتب
بقول سیصد و شصت و یک که عدد نعم المعین و بقولی سیصد و شصت و
دو که عدد مقیم العالم است و مزاج درجه شش دویست و بیست و پنج که عدد
دیهود است و بالجمله چون در تضعیف است و قاف حرف قاهریت و
احاطه و قیومیت ابداع مبدع علی الاطلاق است با انسان جملی و شخص
مجموعی عالم من حیث اجتماع مراتب الوجود و استحضار تفاصیلها و اسناد
هویت جملی و هیئت مجموعی نظام کل من جهتی الاجمال والتفصیل معا کما
هویت احاطی و قیومیت ابداعی این حرف را بحکم سنت تضعیف و
شاکله تضاعف وضع کرده اند از براعة الاستهلال بر جوع نظام وجود
بجملته و رد زمام عوالم باسرها فی اعتبار حیثیتی الاجمال والتفصیل جمیعا
بجناب فیاضیت قیومیت حق و هله قاهریت فیاض مطلق بدوا و اعتبار اعنی باعتبار
جهت مبدئیه و اعتبار جهت منتهاویه باعتبار علیت فاعلی و اعتبار علیت غائی فان
الله سبحانه مبدء الکل و منتهاه و اول کل شیء و آخره و فاعل کل موجود
و غایته و علی هذا القیاس دور ما تشد مدارات تسعه متساویة للحروف
طاکم مدار تاسع و آخر ادوار است بعد از آنکه حرف غین معجمه است که درجه
غایات النهایات عقود مرتبه ختمیت عالم حروف دارد مرتبه مدرجه است عقد